ابخانة
س شورای
سلامی

۳

۱۰۸


نمره دفتر ۱۲۸۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جلد ۱۰۰۴

منجمله ( ۱۰۹۱ ) جلد کتب تقدیمی آقای قوام‌السلطنه

توسط آقای ~~مخبرالسلطنه~~ تمامأ بحقان ?

۲۰۰/۵۰۵



| | |
|---|---|
| ۲ | کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی |
| ۷۴۶ | |

۳

۱۵۸

نمره دفتر ۱۲۸۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جلد ۱۰۰۴
منجمله ( ۱۰۹۱ ) جلد کتب تقدیمی آقای احتشام السلطنه
توسط آقای مخبر السلطنه

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲
۷۴۶

هو الله تعالی شأنه العزیز

جلد

سیم کتاب خیرات

# حسان از مؤلفات جناب جلالتماب اجل

اکرم افخم محمد حسنخان اعتماد السلطنه

دام اقباله العالی

فی سنه ۱۳۰۷ هجری بامس بیل ترکی

المجلد الثالث من کتاب خیرات حسان

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة مطالعه کنندگان محترم این اوراق دامت عنایتهم البته بخاطر دارند که جلد دویم خیرات حسان در سر حروف (ف ا ط) ختم شد و مقصود از این وضع اختتام آنکه جلد سیم این کتاب ابتدا شود و شروع نماید بشرح حال جلالت اشتمال حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها و از این اسم مبارک که سماء ترفع و سمک آسمان را نور و ضیا بخشد کسب میمنت و سعادت نماید و مقبول طباع اکابر فضلا و افاضل علما کثر الله تعالی امثالهم گردد و استقصا و تتبعی که در آن میرود وسیله نجات و اسباب عفو جرائم و سیئات شود و با این قصد و نیت بود بلکه هر روز این رغبت می افزود تا اکنون که نوبت تحریر و تالیف این مجلد رسید دست بکار شدم و پا براه نهادم گامی برنداشته و فصلی ننگاشته بودم که سروش غیبم بگوش هوش گفت قدم پیش منه که لغزیدی و قلم بینداز که چون صفحه سیاه روی گردیدی سیده نساء عالم و نور دیده حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را که اشرف بنات مکرمات مرسلین و ریحانه حدیقه ائمه اعلی علیین

وجامع



وجامع صفات کمالیه موجودات و مکمل صور مثالیه ممکنات است در عرض دیگر زنان قرار دادن گوهر را با خزف در یک معرض نهادن است و ابواب ملامت را بر روی خود گشادن نور را با نار چه مناسبت و گل را با خار چه مجانست کریمه قرآن مجید را با نمیقه عبد الحمید جنسیتی نیست و آیات بینات الهی را در شمار آثار ناقصه انسان ضعیف الارکان آوردن نوعی از بی ادبی است این اختلاط اختلاط لاهوت و ناسوت است و این ارتباط بیمعنی و نامربوط

حضرت خورشید را با ذره خواهی همعنان
توبه کن زین خطا استغفر الله العظیم

هانا از خواب غفلت بیدار شدم و مهیای انابت و استغفار گردیدم نوشتها را بآب دیده شستم و از سر اینخیال درگذشتم ترجمه حال و شرح زندگانی و مناقب رائقه و فضایل ماثوره آنحضرت مطهره را راجع نمودم بکتب شریفه احادیث و اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار چه آن جلد را علمای اعلام با استقراء و بسط تمام نگاشته اند و چیزی فرو نگذاشته و من درین مضمار مسابقت را جایز نمیشمارم و مبادرت را جسارت می پندارم توشیح این دفتر را بذکر جواری معظمه آن بزرگوار اقتصار مینمایم و چهره این اوراق را با القاب زاهره ایشان می آرایم این بود نکته تخلف و تقاعد و علت تقرب و تباعد و شاید که دقیقه یابان آفرین گویند و راه تحسین پویند و السلام علی من اتبع الهدی و اتخذ سبیل الرشد و النهی

## تلویح

هم اکنون گفتیم که طراز و وشاح این کتاب ترجمه حال و ذکر انساب و القاب جواری معظمه حضرت مقدسه صدیقه طاهره صلوات الله و سلامه علیها میباشد برهان لایح این دعوی و گفتار شرح حقایق احوال و ذکر محامد آثار خیریت دثار بانوی عقیله سرای سلطنت و خدر کریمه

سرادق

سرادق عفت و جلالت نواب علیه عالیه منیر السلطنه دامت شوکتها میباشد که از پردگیان مجلله و مخدرات مفخمه بمزایای سعادت و خصایص خیراندیشی و مکرمت و مساعدت توفیق و تایید الهی و عنایت بی نهایت شاهنشاهی اختصاصی مخصوص دارد و اشاعه مبرات و افاضه خیرات و اقدام بحسنات خاصه اخلاص باهل بیت نبوت و خاندان رسالت را از وظایف و فرایض میشمارد دلیل اقوی و بینه اجلی آنکه هر سال با کمال حشمت و جلال عید ولادت بتول عذرا ام السبطین حضرت فاطمه زهرا را گرفته از شرایط و لوازم این عید و تشریفات این جشن سعید هیچ فروگذار نمینماید و هر نوبت بمراسم مهمانی و بذل عطیات و احسان و انعام بفقرا و سادات و تفخیم و تکریم محبین درجه جلیله امامت و مشکوة مضیئه هدایت و ولایت میافزاید اگرچه تاسیس این اساس مبارک و ابداع این عید همایون را نخست مرحومه مغفوره ستر کبری فاضله فریده عظمی صاحب مکارم و مآثر مشهوره مهد علیا طاب ثراها (والده ماجده اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصرالدین شاه دام ملکه) نمود اما بعدها کسیکه این رسم را مخلد ساخت و باستقرار و استکمال آن پرداخت نواب متعالیه مشار الیها شکر الله تعالی مساعیها میباشد و این اثری محمود و بنائی میمون و رسمی مقدس و شرفی بس عظیم است که مرور دهور و توالی ادوار و قرون و تغییر ازمنه و رسوم و تطرق حوادث و نوازل از رونق و شکوه آن نتواند کاست بلکه قضا و قدر نتایج خیریه و حسن ثمر این فرخنده عمل را سرمدی خواهد ساخت و افتخار این دوده بدین وسیله تا ابد باقی خواهد ماند و تا زبان در دهان است ناطقه از این ضابطه سخن خواهد راند

خلل پذیر نباشد بنای خلد برین    بود همواره مشید رواق علیین
مگر که دست کشد از افاضه روح القدس    مگر که پیر شود در بهشت حور العین

وجوه این شرافت زاهره و مزیت باهره آن نبیله نادره را امتیازاتی





فائقه میباشد از جمله یکی آنکه فرزندی دری درخشانی چون شاهنشاهزاده اسعد اعظم حضرت مستطاب معظم امیر کبیر با فرهنگ وزیر جنگ نایب السلطنه کامران میرزا دام اقباله العالی از این مطلع منیر طالع گردیده و هر که از فرط شهامت و علو همت و مقام منیع و ذکاء وافر و دهای اصیل و تبحر این شاهنشاهزاده آزاده در فنون علوم و مدارج کمالات با خبر است داند که آباء و امهات را بی ترفع فوق الوصف و تزکیه تمام وجود چنین فرزند ارجمند صورت نبندد و بزرگان گفته اند اثمار لطیفه از اغصان طیبه حاصل آید و تا گلبن نباشد گل چهره نماید اما سایر مفاخر و مآثر آن معظمه از خیرات و مبرات و رعایت فقرا و مساکین و انفاق بر ارامل و ایتام و اغاثه مستغیثین و حمایت ملهوفین چندانست که بوصف در نیاید و سرآمد آنجمله قصاید بیشمار است که در مدایح ائمه طاهرین بنظم آورده که باقیات صالحات است افضل عبادات توفیقش زیاد باد بالرسول و آله الامجاد

## فاطمه بنت سیدنا ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین سلام الله علیهم

از اغصان شجره نبوت است و اعراق دوحه عصمت مناقب و فضایل آن بزرگوار در نطاق نطق نمیگنجد یکی از معاجز آنحضرت که با هزاران مرتبت برابری میکند آن است که پرورش ابو عبد الله ع و برا در شمایل و ملکات و ریاضت و عبادات تالی جده اش سیده نسوان عالم صلوات الله علیها قرار داده ابن صباغ در کتاب الفصول المهمه فی فضایل الائمه میگوید حسن بن حسن بن علی ع خدمت عم خود ابو عبد الله الحسین ع آمده یکی از دو دختران را خطبه کرد و عرضه داشت که اختر لی احدیهما حضرت فرمود قد اخترت لک ابنتی فاطمه فهی اکثر شبها بامی فاطمه بنت رسول الله ص اما فی الدین فتقوم اللیل و تصوم النهار و اما فی الجمال فتشبه الحور العین و اما سکینه فغالب علیها الاستغراق مع الله تع فلا تصلح لرجل شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان مفید رضوان الله علیه میفرماید حضرت ابو عبد الله ع را دو دختر بود یکی سکینه است که از رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه بزاد و دیگری فاطمه که از ام اسحق بنت طلحه بن عبد الله تمیمیه در وجود آمد ابن شهر آشوب سروی مازندرانی میگوید نسل حضرت امام حسین ع از یک پسر و دو دختر ماند جمیع منتسبان آن دعائم

بنت رسالت و نسابه منتهی یا بن شهر بود که او میشود مراد بسیک پسر امام علی بن الحسین است
و بدو دختر سکینه و فاطمه و ما اولاد سکینه را در ضمن شرح حالات او از جلد ثانی این
تالیف منیف بشرحی که تا کنون احدی آن استقصا نکرده است ذکر نموده ایم اولاد فاطمه نیز
متعدد است هم از پسر عمش حسن مثنی فرزندان دارد و هم از شوی عثمانیش اشهر اولادش
از بنی الحسن عبد الله محض میباشد که پدر بعضی از ائمه زیدیه است و محمد دیباج را
از شوی عثمانی داشته این عبد الله محض و ابن محمد دیباج و بعضی دیگر از اولاد و نژاد
فاطمه را ابو جعفر منصور اسیر و از یثرب بعراق برده بعضی را در بند بخانه بهلاک رسانید
و بعضی را بناز زنانه و شکنجهای دیگر بکشت اخبار فرزندان حضرت فاطمه بنت الحسین را برخی
از مورخین مثل عز الدین بن اثیر به بسط تمام نوشته اند و از معاصرین شیخ اجل حبر نحریر
شیخ محمد مهدی عبد الرب آبادی شمس العلماء اید الله در ترجمه ابراهیم قتیل باخمری
از جلد اول نامه دانشوران ناصری که مطبوع افتاده است باشباع تمام بر نگاشته و
مقام تتبع و احاطه خود را در اخبار و انساب و تواریخ و تراجم بزرگان بزرگ گذاشته
علامه مجلسی اعلی الله مقامه از ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه و غیره عن غیره روایت کرده اند که حسن بن حسن
شوی فاطمه در وقعه کربلا زخمی کاری خورده و میان قتلی افتاده بود و چون شهدا را بحکم عمر سر میبریدند
اسماء بن خارجه بمناسبت پیوندی که با حسن داشت نگذاشت او را سر ببرند یعنی عمر چون حمیت و حمیت اسماء
دید حسن را باوی بخشید و بروایتی حسن در میان اسیرها بود که اسماء او را مستخلص نمود بهر تقدیر
حسن مثنی بعد از مراجعت بمدینه زمانی لایق زنده بود تا در سن سی و پنج سالگی رحلت فرمود و وقتیکه
حسن در گذشت فاطمه از فرط علاقه که با پسر عم داشت بر سر تربت وی خیمه افراشت و تا یکسال
معتکف آن خاک مطهر بود و چون سال بسر رسید با غلامان بفرمود که شبانگاه این خیمه فرود آورید
و این خرگاه درهم بپیچید همین که بنیان آن بیت الاحزان بهم بر زده راه مراجعت گرفتند بانگ
هاتفی شنیدند که گفت هل وجدوا ما فقدوا و از دیگری شنیدند که گفت بل یئسوا فانقلبوا
این اتفاق بدیع و واقعه نادر از بخاری صحیح نیز مرویست که نوشته لما مات الحسن بن الحسن بن علی ع
ضربت امرأته القبة علی قبره سنة ثم رفعت فسمعوا صائحا یقول هل وجدوا ما فقدوا فاجابه
آخر بل یئسوا فانقلبوا و فی روایة انها انشدت بیت لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما
و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر با این روایتی که بر وجه نظا فریقین از طریقین نقل نموده اند





نمیدانیم ابو الفرج اصفهانی چگونه این دیبه حجر شرف را قبل از تجهیز حسن مثنی با جانب خطیر
عثمانی نسبت داده و در سوء نفوس و نسوی کینه و موی بر گوی بر او زده و مغازله اسنا کرده بتفصیلی که در
اغانی بنظر رسیده است ای در وصد لعنت بر آن تفصیل باد دو شاهد عقل و نقل
متعاضدا بر وضع و جعل آن خبر ظرافت اثر شهادت میدهند از آن قبیل موضوعات
دجالین و اکاذیب جعالین در کتاب اغانی مخصوصا مکرر دیده شده است مثل باده پیمائیهای
حضرت حسن بن حسن ع و امثاله و شوخ و شیهای حضرت سکینه همانا اینگونه اخبار و
بعقیده نگارنده از دسایس زنادقه آن اعصار است که بتوسط وراقین و نساخ و امثالهم
در کتب مشاهیر محدثین درج میکرده اند و یا بعض از مولفین را اشتهار ولع بر جمع مسموعات
از قریحه انتقاد خارج مینموده و از همین قبیل خرافات است آنچه ما بین عوام الناس
اشتهار گرفته که حضرت فاطمه بنت الحسین را در کربلا با حضرت قاسم بن الحسن عقد بستند
هر کس مناقب ابن شهر آشوب را بخواهد بترجمه سکینه بنت الحسین ع از جلد ثانی خیرات حسان
نگرد و هر کس در اولاد و نژاد حضرت فاطمه بنت الحسین ع مزید بصیرت بجوید ترجمه ابراهیم
امام زیدیه را از جلد اول نامه دانشوران بگشاید رحلت حضرت فاطمه بنت الحسین ع
حدسا و قیاسا باید در مدینة الرسول ص اتفاق افتاده باشد ولی در رساله مصر مزاری معتبر بنام
آن بزرگوار بر پاست و جماعتی از محدثین قطر مزبور مرقد مطهر آنحضرت را بطور تحقیق در مصر میدانند

## فاطمه بنت ابو الاسد

ابو الاسد از رجال بنی مخزوم بوده و دختر او فاطمه
که برادر زاده ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی میباشد از صحابیات بشمار میاید
با اینکه از اشراف قریش شمرده شده ارتکاب سرقت نموده پس از ثبوت حضرت رسول ص
امر بقطع دستش فرمودند رجال قبیله بنی مخزوم اسامة بن زید را واسطه قرار داده
عفو او را مسئلت کردند حضرت رسول ص فرمودند هر کار ممکن است تا اهمال در اجراء
حدود الهی ممکن نیست بنابر این دست او مقطوع شد بقولی فاطمه بنت ابی الاسود است

## فاطمه ام عبد الله

بنت الشیخ الامام المقری المحدث جمال الدین سلیمان بن عبد الکریم بن عبد
الرحمن بن سعد الله بن ابو القاسم الانصاری الدمشقی است که از اعیان
و صلحای عصر خویش میباشد مشار الیها خاتون محدثه بوده و از علمای مائه

### فاطمه بنت اسد

اشرف زنان و
اعظم اشراف دختر
اسد بن هاشم بن
عبد مناف صدف
معظم گوهر امامت
و خلافت مادر
فرخنده اختر حضرت
یعسوب الدین و
امام المتقین امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب

ششم که در عراق و اصفهان سکنی داشته و از مشاهیر دمشق الشام اجازه گرفته و تدریس کرده شمار مشایخ محدثین که فاطمهٔ ام عبدالله از آنها سماعا یا اجازةً روایت حدیث نموده بقول صفدی زیاده از یکصد نفر است ولادت فاطمه تقریباً در ششصد و بیست و وفاتش در دوازدهم ربیع الآخر سال هفتصد و شصت اتفاق افتاده بنابرین از معمرین شمرده میشود و چون ثروتش زیاد بوده در کتاب عنوان النصر ذکر او شده و از خیرات و اوقاف بسیار و احسان او در حق اقارب شرحی مسطور است

## فاطمهٔ بنت ابرهیم

دختر ابرهیم بن عبدالله بن ابی عمر المقدسی است ابرهیم نیز از اعیان عصر صفدی بوده و دختر او فاطمه محدثهٔ ایست معمره و اخر آن کسانی است که از مثل محمد بن الهادی و ابن السروری مشایخ اهل حدیث اجازه گرفته و روایت کرده است و مشار الیها هم خاتمهٔ اصحاب محدث مشهور ابرهیم بن خلیل میباشند و ازو اخذ حدیث نموده اند فاطمهٔ بنت ابرهیم در ماه ذیقعدهٔ سال هفتصد و چهل و هفت در حالتی که زیاده از نود سال داشت با بعالم آخرت گذاشت

## فاطمهٔ بنت ابرهیم

مشار الیها را فاطمهٔ المسنده نیز گفته اند و او دختر ابرهیم بن محمود بن جوهر و مادرش شیخ ابرهیم بن المقریه است شیخ ابرهیم از اعیان عصر صفدی بوده و مشار الیها عابدهٔ صالحه و در علم حدیث مهارت و شهرت تمام داشته و صحیح بخاری را نزد ابن زبیدی و صحیح مسلم را نزد علامهٔ حصیری خوانده است با وجود معاصر بودن با ابن عبدالدائم محدث تدریس حدیث کرده و بخاری شریف را چندین بار درس گفته و قاضی القضاة امام تقی الدین السبکی و سراج الدین بن الکویک و تقی الدین بن ابی الحسن و شیخ الذهبی و بعض دیگر از اعلام نزد مشار الیها استماع حدیث نموده ولادت او در سال ششصد و بیست و پنج و وفاتش در سال هفتصد و یازده میباشد

## فاطمه بنت ابرهیم

سلیمان

علیه السلام و طالب و عقیل و جعفر و خواهرهای آن حضرت ام هانی و جمانه است جناب مشار الیها مکناة بام عقیل بوده و اینکه صاحب قاموس عقیل را برادر صلبی ام هانی شاه ولایت دانسته خلاف مشهور است بزعم بعضی پیش از آنکه سید و مولای ما صلوات الله علیه از آن بطون مطهر قدم بعرصهٔ عالم نهند و آفاق و انفس را منور نمایند جناب ابیطالب را محضرهٔ قدس نمود این است که تسمیهٔ آن حضرت باختیار مادر بزرگوار بود آن ذات مقدس را حیدر نامید چنانکه در جنگ خیبر در مبارزه با مرحب میفرماید انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات کریه المنظره اکیلکم بالسیف کیل السندره و برخی گفته اند حضرت ابیطالب حیات داشتند و میخواستند اسم سند اصفیا را زید گذارند آن خواهی آشنیز وقد سمیه مشار الیها یعنی فاطمه فرزند بزرگوار را باسم پدر خود اسد نامید بهر حال این

زن



سلیمان افندی مستقیم زاده در تذکرهٔ خود گوید فاطمه بنت ابرهیم از نساء مشهوره و خاله زادهٔ من است مشار الیها زوجه خطاط مشهور محمود افندی توقادی بوده خط نسخ و ثلث را نزد شوهر خود مشق کرده و خوب نوشته است

## فاطمه بنت احمد

دختر احمد بن ابرهیم بن محمد بن ابرهیم الطبری از محدثات مشهوره مذکوره در انباء ابن حجر میباشد نزد جد خود رضی استماع حدیث کرده و در سال هفتصد و هفتاد و نه در گذشته است او را ام الحسین نیز گویند

## فاطمه بنت احمد

این فاطمه را که دختر احمد بن محمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن جعفر بن زید الحلبی است ام الحسن نیز گویند سیده ایست محدثه ولادتش در هفتصد و سی و دو یا سی و سه بوده و از جد مادری خود جمال الدین بن ابرهیم بن الشهاد المحمود المحدث اخذ علم حدیث نموده و اکثری از محدثین او را اجازه داده اند و در حلب تدریس حدیث کرده او را بعقل و تدین ستوده اند در ماه ربیع الاول سال هشتصد و سیزده در حالتی که زیاده از هشتاد سال از عمر او گذشته بود در گذشت

## فاطمه بنت احمد الحسنی

دختر احمد بن عبدالله بن ابی کمال است مشار الیها زوجه شریف نسابه و مادر الف و عمایم و از جمله اشیاخ امام سیوطی است از لطیفه بنت الامامی و عایشه بنت الشرایحی و محمد بن محمد بن محمد بن المحب اجازه گرفته است

## فاطمه بنت احمد الرضی

دختر رضی طبری است در تحصیل علم با ابن حجر عسقلانی مشارکت داشته و نزد جد خود و سائر علما استماع حدیث کرده و اجازه گرفته در ماه ذیحجه سال هفتصد و هشتاد و سه در گذشته است

## فاطمه بنت احمد الساعاتی

دختر

زن که مادر شاه مردان است خیلی نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود و آن ابن تقدم و جلالت گردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از جناب ابوطالب در حق او احترامات مادری میفرمود و امیدواری داشتند و چون در مدینهٔ منوره درگذشت با قمیص مبارک او را کفن و بدست مصطفی با کرامت پیغمبری دفن نمودند گویند چون آنحضرت جلب فتوحات مالحد در قبر دراز شد بعد از آن مشار الیها را خوابانیده دعای خیر در حق او کرده بیرون آمدند اما ولادت حضرت سید اولیا امیر المؤمنین علی علیه السلام را از بین بطن طاهر حاجتی در سیزدهم رجب سال سی از واقعهٔ فیل و ذکر در سنهٔ بیست و هشت نوشته اند مولد را همگی خانهٔ کعبه گفته و یکی از اکابر شعرا این در قیمتی را سفته میگوید طواف خانهٔ کعبه از آن شد بر همه واجب که ایجاد وجود آمد علی ابن ابیطالب ابوالبشر در اسد الغابه از امام زهری محدث نقل کرده گویا اول هاشمیه که از صلب هاشمی فرزند آورد فاطمهٔ بنت اسد بود و از هاشمیات اول کسی که ام الخلیفه شد باز جناب مشار الیها بود بعد حضرت صدیقهٔ کبری سلام الله علیها و بعد نبیره مادر امین عباسی و العجب که خلافت این سه خلیفه بطول نخواهد شد چنانکه بر ارباب خبر پوشیده نیست

دختر احمد بن علی الساعاتی مؤلف کتاب البدیع در اصول فقه و مجمع البحرین در فقه میباشد مشار الیها در علم فقه مهارت داشته و داخل در طبقات فقهاست علی القاری در کتاب الاثمار الجنیة فی الاسماء الحنفیه ذکری از او کرده گوید فاطمه بنت احمد الساعاتی نزد پدر خود تحصیل علم فقه نموده و کتاب مجمع البحرین را بخط خود نوشته چه خط تعلیق را خوش می نوشته و در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده شرح حال او مسطور است

## فاطمه بنت الشهاب احمد

دختر احمد بن قاسم بن عبد الرحمن بن ابی بکر الجزایری است اصل او از مکهٔ معظمه زادها الله شرفا میباشد و بعدها منسوب بمدینهٔ منوره شده بتحصیل علم حدیث کرده و نزد جدّ امی خود رضی الطبری استماع حدیث نموده در مجلس درس برادر خود صفی الدین حاضر شده و محدث معروف فخر الدین النویری و عفیف الدلاصی و ابو بکر البالسی و بعضی دیگر از علما باو اجازه داده اند در ماه شوال سال هفتصد و هشتاد و سه در سن هفتاد و سه سالگی وفات کرده است

## فاطمه بنت تقی الدین

دختر تقی الدین الجعبری است در انباء ابن الحجر در جرگ وفیات سال هفتصد و نود و پنج مذکور و محدثه ایست با مهارت در مجلس درس اسماء بنت صصرا حاضر شده و نزد ابن ابی الرضی استماع حدیث نموده محدث مزی جد مادر او میباشد و خود در شام تدریس حدیث کرده چنانکه ابن حجر گفته است

## فاطمه بنت الخرستانی

منسوب بخلیل بن علی الخرستانی و از اساتذهٔ امام سیوطی است از طرف مادر نوادهٔ تقی الدین عبد الله بن علی الخرستانی میباشد در سال هشتصد و هفتاد و چهار وفات کرده است

## فاطمه بنت الخشاب

از نساء



از نساء مشهورهٔ عصر صفدی و شاعرهٔ شامیه بوده صلاح الدین در کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر نقل از قاضی شهاب الدین فضل الله کرده گوید فاطمه بنت الخشاب در شام در نزدیکی قاضی شهاب الدین سکنی داشت قاضی مشار الیه در ماه رجب سال هفتصد و هفده بجهة امتحان مشار الیها قصیدهٔ مشتمل بر بیست و شش بیت نظم کرده نزد او فرستاد و ابیات ذیل از مطلع آن قصیده است

هل ینفع المشتاق قرب الدار    والوصل ممتنع علی الزوار

یا نازلین بمهجتی و دیارهم    من ناظری بمطمح الابصار

هیجتم شجنی فعدت الی الصبا    من بعد ما وخط المشیب عذاری

فاطمه نیز قصیدهٔ مشتمل بر بیست بیت بهمان وزن و قافیه گفته و نزد قاضی فرستاده و ضمنا بعضی کنایات او را جواب گفته و این دو بیت از آن است

ان کان غرکم جمال ازاری    فالقبح فی تلک المحاسن واری

لا تحسبوا انی اماثل شعرکم    انی یقاس جداول ببحار

## فاطمه بنت الشغری

دختر شهاب الدین احمد بن محمد الشغری از اساتذهٔ امام سیوطی است امام مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم گوید فاطمه بنت الشغری در سال هشتصد و ده قدم بعرصهٔ وجود نهاده است

## فاطمه بنت عباس

دختر عباس بن ابی الفتح بغدادی است و در جلد اول در حرف التاء در ذکر رباط البغدادیه از بناهای تذکارتای خاتون بعنوان ام زینب فاطمه اشاره از او شد مشار الیها در علم و عمل و عبادت و مجاهدت شهرتی بکمال داشته علم فقه را خوب میدانسته و بحلیهٔ صلاح آراسته درایت و فطانت و خشوع و بکاء او اسباب تعجب و حیرت بوده و از دنیا بکفاف قناعت نموده در رباط البغدادیه انزوا اختیار کرده در تربیت و ارشاد نسوان جدی داشته و بموعظه و نصیحت ایشان همت میگماشته گاهی نیز بالای منبر رفته مردان را

مستفیض فرموده و در مباحث علمیه با مهرهٔ علما مباحثه نموده با صدر
الدین بن وکیل که از اکابر علمای آن عصر بوده در مسائل حیض سخنان گفته
و بر او غلبه کرده و با او اظهار داشته است که تو آنچه در این موضوع میدانی
فقط علماً میباشد امّا من علماً و عملاً میدانم عبد الرؤف المناوی
در طبقات کواکب درّیه گوید ابن تیمیه صاحب ردّ الروافض قصد کرد
فاطمه بنت عباس را از صعود بمنبر منع نماید حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را در خواب دید با و فرمودند فاطمه زنی است صالحه چون این
شهادت را از آنحضرت در حق این زن شنید از قصد و نیت خود دست
کشید وفات مشار الیها در روز عرفهٔ سال هفتصد و چهارده در مصر
اتفاق افتاده است

## فاطمه بنت عبد الملک

دختر عبد الملک بن مروان از خلفای بنی امیه و زوجهٔ عمر بن عبد العزیز
اموی و عمزادهٔ اوست و در جلد اول در ترجمهٔ احوال ذوات الخمار ذکری
از و شد با آنکه شوکت و سلطنت از دو جانب مشار الیها امیر سید در
اقتصاد و ترک اسباب تجمّل و حشمت پیروی شوهر خود مینمود گویند چون
عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت جلوس کرد بنا بر تنسّک و دیانتی که داشت
قصد جلوگیری هر نوع اسراف و تبذیر نمود و ابتدا باوّهٔ خود کرد و بفاطمه
زوجهٔ خود گفت اگر میخواهی اطاعت مرا کنی و من از تو رضا باشم و با هم
زندگانی نمائیم هر قسم اسباب زینت و جواهر که داری باید مجموع را تسلیم بیت
المال کنی و نا چیزی از آنها نزد تو نباشد اتحاد و اتفاق ما ممکن نیست فاطمه
اطاعت و تمکین این گفته نموده آنچه نزد او بود تسلیم بیت المال نمود چون
عمر بن عبد العزیز درگذشت و نوبت خلافت بیزید بن عبد الملک برادر
فاطمه شد خواست نفائس متروکهٔ فاطمه را از بیت المال بمشار الیها مسترد دارد
او قبول نکرد و گفت من در حیات شوهر خود اطاعت او نمودم در ممات او
چگونه مخالفت نمایم گوشوارها ما دیر از قرار مذکور از اموال فاطمه بوده





وبقول بعضی از اصحاب تواریخ یزید بن عبد الملک آنها را بعائلهٔ خود بخشید
اسم خالهٔ عمر بن عبد العزیز که دختر مروان باشد نیز فاطمه بوده و ذکر او
بیاید

## فاطمه بنت العجمی

خواهر علی بن العجمی محدث و امّ الحسن بنت الشیخ تاج الدین محمد بن الشیخ العارف
بالله یوسف العجمی است مشار الیها محدثه و از مشایخ امام سیوطی میباشد
و همان اشخاصی که برادر او اجازه داده اند او را نیز مجاز نموده اند

## فاطمه بنت علم الدین

دختر علم الدین البرزالی است و علم الدین از مشاهیر و استاد صلاح الدین صفدی
میباشد مشار الیها از نساء مشهورهٔ عصر صفدی است و در کتاب عنوان
النصر فی اعیان العصر نام او مذکور شده از کثیری از مشایخ حدیث ذکوراً
و اناثاً استفاده نموده و اخذ علم کرده و مخصوصاً بخاری شریف را نزد ست
الوزرا بنت ابن المنجا خوانده و تحصیل خط خوش را رنج برده و تعلیم گرفته
و از فرائض کتاب بعه و کتاب الاحکام ابن تیمیه و صحیح بخاری و کتابهای بزرگ
دیگر را استنساخ نموده و در سفر حج و هنگام زیارت حرمین شریفین به
تدریس حدیث پرداخته در فرائض و نوافل مداومت داشته بعمل خیر زاید
الوصف راغب در راه حق جاهد روزهائیکه بحمام میرفته برای آنکه
وقت فضیلت از و فوت نشود تا نماز ظهر را نمیکرده داخل حمام نمیشده و پس
از دخول بجهت اینکه نماز عصر نیز بتاخیر نیفتد چندان در حمام درنگ
نمیکرده بعد از ماه رمضان روزهٔ ایام حیض رمضان را قضا میکرده
و هرگز از طریقهٔ احتیاط و مسلکی که در تنسّک و تقوی اختیار کرده منحرف
نگردیده وفات او بقول ابو الفدا در ماه صفر سال هفتصد و سی و یک
اتفاق افتاده است

## فاطمه بنت عمر

دختر عمر بن یحیی المدنی است که معروف به بنت الاعمی و از محدثهای مذکوره

در انباء ابن حجر میباشد مدتی در مصر تدریس علم حدیث کرده در آخر سال
هفتصد و نود و سه درگذشته است

## فاطمه بنت القاسم

دختر قاسم بن جعفر بن ابی طالب و نوادهٔ جعفر برادر حضرت علی بن ابی طالب ع
و زوجهٔ حمزة بن عبدالله بن الزبیر است مشار الیها در حسن و جمال بیعدیل
و مثال بوده شوهرش حمزه در مرض موت چون متذکر بود که بعد از فوت او
زوجه‌اش بطلحه بن عمرو شوهر خواهد کرد زیاده از حد اضطراب و خلجان
داشت فاطمه ملتفت این معنی شده برای آسایش خاطر و خیال او گفت آنچه
دارم در راه خدا دادم بنی هاشم و غلام و کنیزان من همه آزاد باشند اگر بعد از تو
شوهر کنم چون حمزه درگذشت بعد از انقضای مدت عده طلحه فاطمه را
خواستگاری کرد فاطمه سوگند خود را باو اعلام نمود طلحه گفت اگر بهمسری
من رضا شوی من در مقابل کفارهٔ یمین تو را خواهم داد فاطمه قبول کرد
و بعد از مزاوجت طلحه را از فاطمه پسری آمد ابرهیم نام و دختری مسماة
برمله و ابرهیم از افاضل ناس گردید و رمله را بکابین یکصد هزار دینار
شخصی تزویج کرد بطلحه گفتند تو از مزاوجت با فاطمه سود فراوان بردی
مشار الیها را بکابین چهل هزار دینار تزویج کردی و بیست هزار دینار هم
کفارهٔ یمین او دادی اینک دختر تو را بصد هزار دینار تزویج کرده اند
چهل هزار دینار از این راه منتفع شده علاوه بر وجود پسری مثل ابرهیم
(نقل از تزیین)

## فاطمه بنت القاضی کریم الدین

دختر عبدالکریم بن احمد بن عبدالعزیز از مشاهیر مذکوره در انباء ابن
حجر است که در جزو وفیات سال هشتصد و چهل و نه ذکر او رفته مشار الیها
چهار خواهر داشته پدرشان چنانکه ابن حجر گفته در ماه ربیع الاول سال
هشتصد و هفت وفات کرده است

## فاطمه بنت المثنی

بزرگان



بزرگان و عرفا فاطمهٔ بنت المثنی را دارای مقام ولایت دانسته اند و در
فتوحات محی الدین عربی شرحی از و مسطور است مولانا جامی در نفحات الانس
گوید من سالها خدمت این زن کردم در حالتی که سن او زیاده از نود و
پنج سال بود چون نوری از چهرهٔ او ساطع میشد من حیا میکردم بصورت
او نظر نمایم در راه حق حالات عجیب غریب داشت هر کس او را میدید
چهارده ساله گمان میکرد

## فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبدالرحیم الأسیوطی و خواهر شیخ جمال الدین و خاتونی محدثه
بوده است تحصیل علم حدیث را مشار الیها نزد محدث مشهور حجاز نموده
بنا بر مسطورات ابن حجر در سال هفتصد و نود و سه درگذشته است

## فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبدالهادی بن عبدالحمید بن عبدالهادی و معروف بفاطمهٔ
ام یوسف است اصل او از شام و ساکن صالحیه بوده پدرش که عم حافظ
شمس الدین باشد محتسبی صالحیه نموده مشار الیها نیز نزد محدث مشهور
حجاز و غیره تحصیل علم حدیث کرده و از ابونصر ابن الشیرازی و محدثین مصر
و شام اجازت گرفته ابن حجر گوید من نزد مشار الیها در صالحیه مبلغی درس
خواندم

## فاطمه بنت المنجا

از اشیاخ ابن حجر و از محدثه های مشهوره است ابن حجر در کتاب معتبر خود موسوم
به انباء الغمر فی ابناء العمر ذکر او نموده گوید من روایت بسیار از فاطمهٔ
بنت المنجا نموده ام

## فاطمه بنت نصر الله

دختر نصر الله بن ابی محمد بن محمد السلامی و از اقربای محدث بن رافع و از محدثهائی
است که در انباء ابن حجر در عداد وفیات سال هفتصد و هفتاد و چهار مذکور
گردیده و خاتونی خیره و متدینه بوده ولادت او تقریباً در سال هفتصد و ده

و وفات

و وفات او در سال هفتصد و هفتاد و چهار اتفاق افتاده است

## فاطمه بنت یحیی العفیف

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مزروع المضری البصری و از محدثهائی است که در انباء ابن حجر ذکرش و وفیات سال هفتصد و نود و هشت مذکور است از احمد بن علی الجزری اجازه گرفته و بعد بدرس علم حدیث پرداخته بنا بر مسطورات ابن حجر خواهر او رقیة المحدثه سالها بعد از وی زندگانی کرده است

## فاطمه بنت الیسیر

دختر ابو القاسم علی بن احمد بن علی بن الیسیر الیسیری است و او را ستیتة هم گفته اند از اساتذه امام سیوطی و محدثه مشهوره میباشد که ابو هریره ابن الذهبی و شهاب ابو العباس احمد بن محمد بن عثمان الخلیلی و النجم احمد بن محمد بن عیسی الیاسوفی الدمشقی و احمد بن ابی الغر بن صالح بن وهب الاذرعی الحنفی که آنرا ابن النور هم میگویند و احمد بن علی بن یحیی بن تمیم الحسینی الدمشقی باو اجازت داده اند و ابن حجر را امام سیوطی در کتاب خود موسوم به المنجم فی المعجم ذکر کرده است

## فاطمه الجوزدانیه

دختر عبد الله بن احمد الجوزدانیه و اشهر نساء محدثه میباشد فاطمه دختر سعد الخیر انصاری محدث مشهور و از مشار الیها اخذ علم حدیث کرده است

## فاطمه شب صفا قادین

در زمان سلطان حمید خان اول سلطان عثمانی و در سرای آن پادشاه بوده و محبتی بکمال بسلطان داشته گویند شبی نوبت یکی از زنهای سلطان را بیک حلقه انگشتری که از اینها ابتیاع نموده بزنها اختصاص رفت سلطان را اینکار خوش آمد و جامع زیرک را با یک مکتب بنام مشار الیها بنا نمود چنانکه مشار الیها در مقبره همان جامع مدفون است

## فاطمه الفقیهه

دختر علاء الدین محمد بن احمد السمرقندی مؤلف کتاب معتبر مشهور تحفة الفقهاء است





که بفقاهت و فضل مشهور بود پدرش او را بمولانا علاء الدین الکاشانی تزویج نمود و مولانا تحفة الفقهاء را شرح کرده بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع نام نهاد و در حق شارح گفتند (شرح تحفته و تزوج ابنته) علاء الدین کاشانی با زوجه و پدر زن خود همیشه در کاشان در یک خانه منزل داشتند و باهالی فتوی میدادند و در هر مسئله که شبهه برای علاء الدین کاشانی حاصل میشد آنرا بزوجه خود عرضه میداشت و او حل مینمود بعد از چندی بحلب رفته در آنجا سکنی گرفتند در طبقات حنفیه علی القاری که موسوم به الاثمار الجنیه فی اسماء الحنفیه میباشد مذکور است که بعد از آنکه علاء الدین کاشانی چندی در حلب بماند زوجه او هوای کاشان نمود و مولانا در غایت میل او را مصمم شد که از حلب بکاشان معاودت نماید سلطان عصر ملک نور الدین الشهید ازین عزم مستحضر شده علاء الدین را احضار کرد و از وی خواهش نمود که در حلب بماند علاء الدین گفت این میل و قصد از طرف عیال من است و چون او دختر اوستاد و معلم من است مخالفت میل او را روا ندارم و تبعیت وی را لازم میشمارم سلطان با مولانا قرار داد خواجه را از طرف خود نزد فاطمة الفقیهه فرستند و توقف در حلب را از وی درخواست کند و امر سلطان را تبلیغ نماید و چنین کرد یعنی خواجه بر در خانه فاطمه آمده دق الباب نمود و اذن دخول طلبید فاطمه بواسطه همان خواجه بشوهر خود پیغام داد گفت آیا شما اینقدر از عالم فقاهت دور افتاده اید که نمیدانید نظر کردن من باین خواجه همان طور حرام است که نظر کردن بسایر مردان چون خواجه در حضور سلطان پیغام فاطمه را بعلاء الدین رسانید سلطان نامه مخصوصی بفاطمه نوشته مطلب را در آن درج نمود و بتوسط خاتونی آنرا برای فاطمه فرستاد فاطمه خواهش سلطان را قبول کرد و در حلب محل اقامت اتخاذ و در آنجا بود تا درگذشت و در مقبره که مشهور بمقبور الصالحین است مدفون گردید چندی بعد از فوت فاطمه علاء الدین نیز درگذشت و در جنب قبر فاطمه

بخاک سپرده شد و عوام حلب قبور این زن و شوهر را قبر المرئة و زوجها گفتند
علی الفاری گوید فاطمة الفقیهه از فقهای حلاویه ساکن در حلب بوده است
و وجه این تسمیه آنکه در یکی از ماههای رمضان المبارک فاطمه دستبند
خود را فروخته از پول آن هر شب قسمی از شیرینی خریده جمعی را افطار داد
بعد از آن سایرین باو اقتفا کرده و این رسم عادت و جاری شد و طبقهٔ که
این رسم را مرسوم داشتند معروف بفقهای حلاویه گردیدند
چون فاطمة الفقیهه خط را نیز خوش مینوشته مستقیم زاده او را در تذکرهٔ
الخطاطین نام برده گوید در زمان او اشخاصی که استفتا مینمودند نزد فاطمه
میرفتند او فتوای مسئله آنها را نوشته امضا میکرد بعد ید و شوهر او
هم امضا مینمودند و فتوی با این سه امضا مجری میشد

## فاطمهٔ نیشابوریه

از قرار یکه در کتاب نفحات الانس مسطور است زنی بوده دارای مقام
ولایت در ولایت خراسان متولد شده و با ابو یزید بسطامی و ذو النون
مصری معاصر بوده در مکهٔ معظمه اجلها الله سکنی گرفته و گاهی هم به بیت
المقدس رفته و معاودت نموده مولانا با یزید بسطامی گوید یک زوج و
یک زوجه دیدم که از مقامات عارفین و کمالات اهل یقین هر چه از ایشان
سؤال نمودم جوابی دادند که دلیل بر خبرت و بصیرت آنها بود و مقصود
از زوجه فاطمهٔ نیشابوریه بوده و ذو النون مصری نیز در حق مشار الیها
همین قسم شهادت داده است

## ام البهاء فاطمه

همان ستّ قریش است که در حرف السین مذکور و گفته شد که از اشیاخ امام
سیوطی است

## فاطمه

شیخ محمد الجزری را دختری بوده فاطمه نام حافظهٔ قرآن و محدّثه و مانند
خواهرهای خود عائشه و سلمی که ترجمهٔ حال ایشان گذشت از ورّاء بوده





طلاب را مستفیض نموده درس میداد چنانکه در تاریخ خواجه مفصلاً
بیان شده است

## فاطمه

یکی از ادیبه‌های اندلس است که بحسن کتابت مشهور زمان و نادرهٔ دوران
بوده حکم پسر عبد الرحمن الثالث او را برای استنساخ کتب استخدام
مینمود

## فاطمه آبی

آبی فاطمه خاتون است صاحب دیوان مرتب و حسن خط و شهرت و شأن
و خواجهٔ زنان بوده ترجمهٔ حال او در حرف الالف گذشت

## فاطمه خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور (فتحعلی شاه) طاب ثراه بوده و
دختری آورده مسمّاة به سرو جهان خانم که او را بزنی بمرحوم آقاخان بن
شاه خلیل الله دادند و مشار الیها صاحب اولاد گردیده فرزند ارشد
مرحوم آقاخان در هند و ستان بر اسمعیلیه ریاست تامّه بهم رسانیدند

## فاطمه

خواهر خلیفهٔ ثانی و دختر خطّاب بوده و قبل از عمر اسلام اختیار نموده
و سعید بن زید از عشرهٔ مبشّره او را در حبالهٔ نکاح خود در آورده است
و در کتب سیر در شرح اسلام قبول کردن عمر اسمی از او برده میشود و
غیر از آنهائیکه در اینجا ذکر شد بموجب مسطورات ابن حجر در اصابه
نوزده نفر دیگر از صحابیات فاطمه نام داشته اند که با فاطمهٔ خواهر
عمر بیست نفر میشوند

## فواطم

مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله پارچهٔ قماشی بحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام داده فرمودند شققها خمراً بین الفواطم یعنی این
قماش را برای پوشیدن سر بفواطم قسمت کن بنابرین در تعیین فواطم

اختلاف کرده اند بقول اشهر مقصود از فواطم در این حدیث حضرت
فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و فاطمهٔ بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه دختر حمزهٔ سید الشهداء و فاطمه بنت عتبة بن ربیعه زوجهٔ
عقیل بن ابی طالب است و بعضی بجای فاطمهٔ بنت عتبة بن ربیعه
فاطمه بنت شیبة بن ربیعه را نوشته اند پس بروایت اول فاطمه خواهر
هند بنت عتبه مادر معاویه میباشد و بقول ثانی عم زادهٔ اوست
صاحب مشارق گوید فواطم مذکوره در این حدیث سه نفر بوده اند فاطمهٔ
زهرا سلام الله علیها و فاطمهٔ بنت اسد و فاطمهٔ بنت حمزه
اما فواطمی که بخدمت تولد حضرت مصطفی ص مشرف گردیده بگفتهٔ صاحب
قاموس هفت نفر بوده اند یکی از آنها قرشیه و دو نفر قیسیه و دو نفر
یمانیه و یکی از دیه و دیگری خزاعیه بوده است
چند نفر از جده های حضرت خیر النبیین صلوات الله و سلامه علیه
نیز فاطمه نام داشته و خود آنحضرت فرموده اند انا ابن الفواطم و خالات
ابن فواطم و عواتکی که در حرف عین گذشت در کتاب المعارف ابن قتیبه
و در فصل مخصوصی از فصول اول کامل التاریخ نگاشته شده است
عبد الباقی افندی شاعر مشهور که از متأخرین فصحای عراق است و
بعد از ورود عرب شاعری باین قدرت و مهارت نیامده در قصیدهٔ
بلیغه که در مدح حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنظم آورده
ذکری از فواطم مذکوره نموده و مطلع آن قصیده این است

انت العلی الذی فوق العلی رفعا     ببطن مکة عند البیت اذ وضعا

و بیتی که ذکر فواطم در آن است این است

لله در فتی الفتیان منک فتی     ضرع الفواطم فی مهد الهدی رضعا

الوسی افندی مرحوم صاحب تفسیر قصیدهٔ مزبوره را شرح نموده و آن شرح
مشتمل بر فواید بسیار است و در مصر طبع شده

## فاخره

از عرب



از عرب زوجه سرة الاسدی و قائل این مثل مشهور است (خیر قلیل
و فضحت نفسی) گویند شوهر مشار الیها بسفر رفته چند سال او را
تنها گذاشت او را در آنوقت غلامی بود که مواشی وی را میچرانید و
فاخره کمال میل را باو داشت وقتی شهوت غالب شده قصد صحبت غلام
کرده در خاطر متذکر شده گفت یا نفس لا خیر فی السر فانها تفضح الحرة و
تحدث الغرة و از آن قصد گذشت بعد از مدتی باز میلش بجنبید این
دفعه نیز عنان نفس را کشیده گفت یا نفس موتة مریحة خیر من الفضیحة
و رکوب القبیحة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و لؤم الدثار
و ترک هوا نمود بار سیم که این خیال پیش فاخره آمد او را مقهور کرده با خود
اندیشیده گفت ان کانت مرة فقد تصلح الفاسدة و تکرم العائدة مرتکب
آن فعل قبیح شد اتفاقا شوهرش از سفر باز گشته همانوقت وارد منزل
خود میشد و چون از کهانت و عیافت خبری داشت در عرض راه از ناله
غرابی دریافت که زوجه اش تا آتش خیانتی نکرده اما در این دم آخر مصدر
کاری ناشایسته شده مختصر چون بخانه رسید فاخره تازه از عمل فارغ گردیده
نادم گشته از شدت پشیمانی می گفت (خیر قلیل و فضحت نفسی) شوهرش این
سخن را شنیده از فرط غضب لرزان شد و داخل خانه گردید فاخره از تاریکی
و حالت اغتشاش مرد را نشناخته گفت از چه مبلغی مرد جوابی داد و فاخره
از صدا دانست شوهر اوست و کلام او را شنیده از واهمه زهره اش چاک
شده صیحه کشید و بخاک افتاده جان بداد مرد این دو بیت را بگفت و غلام
خود را بکشت

لحی الله رب الناس فاخرة بنته     و اهون بها مفقودة حین تفقد
لعمرک ما تعتادنی منک لوعة     و لا انا من وجد علیک مسهد

## فتنه

جاریهٔ مغنیهٔ جعفر بن یحیی البرمکی است که در حسن و بها و طیب لهجت و غنا
بیهمتا بوده هرون الرشید چند بار از جعفر این کنیزک را خواست و پدر او

هر دفعه عذری آورده جاریه را نداد پس از آنکه هرون از برامکه بخشید
وجعفر را بکشت فتنه را در جرگه جواری خود منسلک نمود بعضی از کتاب
منتظم ابن جوزی نقل کرده و گفته اند شبی هرون در بزم عیش بفتنه گفت
چیزی بخوان فتنه گفت من بعد از فوت آقای خود چیزی نخوانده ام هرون
ازین جواب و عدم امتثال فتنه متغیر شده الشطرنجی را که در دست او بود
گرفته بر سر او زد و ویرا هلاک نمود برخی اینمطلب را برخلاف سیره هرون دانسته
وانکار کرده اند

## فخر الملوک

از بنات معظمه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه دام ملکه
واول فرزند مفخم آن شهریار و بملکات عفت وجلالت و کمالات نفسانی
آراسته است مخصوصا طبع شعری دارد نقاد و روان و دقیق و نکته دان
واشعاری که میسراید همه آبدار و لطیف و فصیح و بلیغ تخلصش فخری
وهر ساله در عید مولود مسعود پدر تاجدار خود اعلیحضرت خسرو صاحبقران
عز نصره ابیاتی بمناسبت حاوی تشکر و تهنیت میسراید و تقدیم آستان
سپهر نشان معلی مینماید و بحلیه قبول و تلطف شاهانه محلی میگردد
در اشاعه خیرات و مبرات و اعانت مساکین و فقرا و سایر خصایل محموده
وصفات ممدوحه بکمال است

## فخر الدوله

نیز از بنات مکرمات شاهنشاهی و مخدرات معظم و فروزنده سماء عصمت
واوج سربلندی و نبالت است در صنایع عالیه از قبیل نقاشی و منبت کاری
وخط خوش بوصف سلیقه و مهارت موصوف و بهنرهای عزیز بوده و اوصاف
واخلاق و انفس حمیده مشتهر و معروف میباشد طبع موزونش با دقت
نظر و علو خیال انباز و از ابنای جنس و امثال خود بهر جهت ممتاز است
در بذل صدقات و بث خیرات و دستگیری از ارامل و ایتام سعی تمام و جد
اهتمام را بعمل میاورد و از طلب مرضات الله و شرایط تنسک دقیقه



## فخر جهان خانم

که فخر الدوله لقب داشته
از دخترهای بسیار محترم
خاقان خلد آشیان مغفور
فتحعلی شاه طاب ثراه بوده
نواب اشرف ارفع والا عضد
الدوله دام اقباله در نگارش
خود که بتاریخ عضدی اشتهار
یافته گویند فخر جهان خانم
ملقب بفخر الدوله دختر
سنبل خانم و از صبایای
زنان جهانبانی حضرت
خاقانی است اورا بزنی
بمیرزا محمد خان پسر عمویش
دادند تمر سالی در حباله
او بود با حالت بکارت
طلاق گرفته دیگر شوهر
اختیار نکرد در حضرت
خاقانی خیلی تقرب و
دستگاه و عمارت جداگانه
داشت بلیاطاق مخصوص
هم در عمارت خاصه خاقان
برای فخر الدوله معین
بود که تمام شاهزادگان
وقت شام و نهار آنجا
میرفتند و بهیئت اجتماع
در سر سفره حاضر میشدند
و در خدمت پدر نامور
صرف غذا مینمودند
(میرزا محمد خان پسر حسنعلیخان
برادر خاقان اسکندر شأن
المشهور در قریه دزاشیب
شمیران طهران ساکن بوده)



فرو نمیگذارد شکر الله مساعیها

## فخری

فخری شاهزاده خانمی بوده شاعره ظاهرا از بنات خاقان
خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه باشد
محمود میرزا ابن خاقان در تذکره نقل مجلس گوید فخری خواهر بزرگ
نواب فتح الله میرزا میباشد با عصمت و عفت و شکفتگی مفرط و
ظرافت لایق فنون شاعری را از من آموخته ابیات ذیل از منتخب
اشعار اوست

محبت را بلا گویند یا رب
کسی بی این بلا هرگز مبادا
گفتا خیال وصل مرا کن ز دل برون
گفتم گذشتن از سر جان کار مشکلی است
چنین کاین نوجوانان جلوه دارند
بحسرت بایدم مردن به پیری

## فخریه بنت عثمان

بنا بر مسطورات طبقات المناوی از زاهدات و عابدات مشهوره
مائه هفتم و معروفه بام یوسف البصریه و دارای جلالت قدر بوده
بترک لذت گفته و قناعت اختیار کرده همه شب در بیت المقدس بر درب
حرم شریف تا طلوع صبح نماز میکرده و چون باب بیت المقدس باز
میشده پیشتر از همه کس داخل شده بعد از همه کس خارج میکردید
بدینمنوال چهل سال در آنمحل اقامت و مداومت داشته و صیت
شهرت او باطراف رسیده اکابر و اعیان عصر بزیارت او
آمده و جلب توجهات و اثر دعوات او را انتقاد هم داده و او قبول
نکرده بخود راه نمیداد و همیشه آرزو داشت در مکه معظمه زادها الله



## فخر الدوله

حاجیه ماه رخسار خانم
دختر نواب رضوان مآب
معظم نایب السلطنه عباس
میرزای مرحوم طاب ثراه
وخواهر صلبی و بطنی
شهریار مبرور و ماضی
محمد شاه غازی انار الله
برهانه میباشد مشار الیها
از نساء مشهوره مجلله عالم
واز جمله ارباب مقدم بشمار
می آید قدر و جلالتش زیاده
از حد وصف و کمال و معرفتش
بیش از بیان و شرح در نظم و
تنسیق امور از صدر ان کافی
گوی سبقت میربود و تا بود
بحسن کفایت بر صد اوج اعتبار
و تمول خود می افزود و در
بث مکارم نظیر نداشت
و سائل را محروم نمیگذاشت
عفتش بکمال سراپا مردی و
جلالت در شعر و نقاشی و
خط بی بدل و بهوش و
ذکا ضرب المثل محمد حسنخان
سردار ایروانی معروف
به خانبابا خان از اکابر
رجال بشرف همسری این
عقیله معظمه مباهی گردید
بعضی موقوفه و خیرات
او باقی است ابد الآباد
مشمول رحمت رب العباد
باد

شرفا درگذرد ودر جوار حضرت خدیجه مدفون شود اتفاقا بآن آرزو
وشرف مستعد گشته در سال هفتصد وسه در سن هشتاد وشش
سالگی در مکه درگذشت ودر جوار خدیجه مدفون گشت

## فرحة

دختر ابن حجر مشهور است واسم او در کتاب انباء ابن مصنف مذکور در
سال هشتصد وبیست وهفت با شوهر خود شیخ محب الدین بن الأشقر
بمکه معظمه رفته در آنجا مریض شده ومعاودت کرده در روز چهارشنبه
نهم ربیع الأخر سال هشتصد وبیست وهشت درحالیکه بیست سه سال
ونه ماه از سن او گذشته بود درگذشت

## فرحة

دختر فجاءة ابن عمرو بن قطری بن الفجاءة بن الخارجی ودر کمال صباحت و
نیکوئی وفصاحت بوده با وجود خارجیه حروریه بودن در حاله نکاح سعد
حمری بمعی که مذهبا صدیق کامل با او داشت درآمده تا هنگام وفات
با او بسر برد صورت عقد ونکاح آنها در کتاب ثمار القلوب واغانی در
مثل نکاح ام خارجه مسطور ومشروح است

## فریده

چنانکه در جلد سیم کتاب الأغانی مسطور است دو نفر مغنیه مشهوره عرب
مسماة بفریده بوده اند یکی در حجاز متولد شده ودر همانجا نشو ونما کرده
وتربیت یافته پس از تکمیل فنون موسیقی در عراق او را بخانواده برامکه
فروختند بعد از استیصال برامکه وقتل جعفر فریده فرار کرده هرون هرقدر
در جستجوی او کوشش نمود فایده حاصل نشد چون چندی گذشت بر دامین
خلیفه آمد همینکه امین داخل وهلاک نمودند از حرم او خارج شد هشیم بن
مسلمه او را بزنی گرفت وپسری آورد عبد الله نام بعد از وفات هشیم بدیگری
شوهر نمود ودر تحت مزاوجت او بود تا درگذشت گویند شعر مسطور در ذیل
که از ولید بن یزید است در او اثری کامل داشته ودر تغنی آن تغییر حال





کلی بهم میرسانیده است

ویح سلمی لو ترانی     لعناها ما عنانی
واقفا فی الدار ابکی     عاشقا حور الغوانی

## فریده شاعره

معروفه ومسماة بفریده خانم از ادیبه های اسلامبول است وبعضی اصلا او را
قسطمونی وساکن اسلامبول دانسته اند دختر راشد افندی خامی وزوجه
رائف افندی کاتب بوده ابن غزل از و مشهور است

فکر ایدوب بخت سیاهم قنی باندم بو گیجه
جور لدار ایله خانمدن اوصاندم بو گیجه
شول قدر هجرك ایله آقدی گوزمدن خوناب
باشدن آیاغه دکین قانه بویاندم بو گیجه
خواب ایچنده گوروب اول ماهی اولنجه بیدار
شوق حسنی ایله اطرافمی آراندم بو گیجه
چرخ ایتدمسه نوله سیم سرشکم یولکه
سن گبی برمه نامهربه قزاندم بو گیجه
شویله مست ایتدی بنی جام می محنت عشق
بیلمدم یاره بیگانه یه صاندم بو گیجه
شب فرقت اوزادی درد محبت گبی آه
گاه خوابیده اولوب گاه اویاندم بو گیجه
آه ودا ریه باقوب قلدی ترحم بکا یار
ای فریده هله بن اندن اوتاندم بو گیجه

## فریعه

بضم فاء بروزن جهینه اسم نه نفر از صحابیات بوده از آنجمله یکی فریعه بنت
عمرو بن خنیس میباشد که مادر حسان بن ثابت انصاری شاعر النبی است

بنا بر این حسان را همانطور که باضافت اسم پدرش حسان بن ثابت گفته اند
باضافت اسم مادرش حسان بن فریعه نیز نام برده اند و فریعه بنت وهب
الزهریه بنا بر گفته ابن اثیر خاله حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است

## فضه نوبیه

جاریه حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و صحابیهٔ جلیلة القدر بوده در سبب
نزول آیه شریفه یوفون بالنذر ذکری ازو شده است

## فضه

در نفحات الانس مسطور است که فضه دارای مقام ولایت بوده و گوسفندی
داشته که شیر او با عسل آمیخته و شیخ ابو الربیع المالقی گفته است تا انکه
ما بزیارت زنان معتاد نبودیم نظر بشهرت فضه بقریه که در آنجا سکنی داشت
رفتیم و کوزهٔ تازه خریده بر مشارالیها وارد شده سلام کرده گفتم در خواست
من اینست که فیض و برکت گوسفند شما را مشاهده کنم او گوسفند را بمن
سپرد و من در کوزه دوشیدم شیر و عسل از پستان آن میش آمد حقیقت
حال را از خود او سوال کردم گفت من شوهری داشتم صالح و فقیر بودیم
در یکی از عیدهای اضحی فقط گوسفندی ماده داشتیم شوهرم گفت این میش را
قربان کنیم من گفتم ما باین میش محتاجیم و خدا دانای حال است و در ترک اضحیه
بر ما باسی نیست آن روز اتفاقاً میهمانی بر ما وارد شد خوردنی نداشتیم
که نزد میهمان آوریم بشوهر خود گفتم اکرام ضیف را این گوسفند را ذبح
کن تا طعامی برای او ترتیب دهیم شوهرم گفت میترسم اطفال گریه کنند
گفتم از خانه بیرون و پشت دیوار برو آنجا ذبح کن چون چنین کرد و خون
گوسفند را ریخت گوسفندی بر فراز دیوار آمده پائین و بدرون خانه
آمد من بگمان اینکه همان گوسفند خودمان است فرار کرده چون از خانه
بیرون آمدم شوهرم را دیدم پوست آن گوسفند را میکند واقعه را
برای او گفتم گفت دل قوی دار که حضرت ایزد گوسفندی بما عطا فرماید
بهتر از آنکه برای میهمان ذبح کردیم و بدانکه از برکت اکرام ضیف و مهمان





ازین میش شیر و عسل حاصل می آید بعد از آن بما خطاب کرده گفت ای
فرزندان من این گوسفند ما در قلوب مریدهای ما میچرد اگر دلهای آنها
پاک باشد شیر این گوسفند نیز طیب و پاک میشود و اگر قلوب آنها متغیر گردد
این شیر نیز تیره و متغیر خواهد شد بر شما باد که قلوب خود را مطیب دارید
امام یافعی گوید برخی از اهل علم و خبر از من پرسیدند مقصود فضه از مریدان
چه اشخاص بوده گفتم بعقیدهٔ من قصد فضه از مریدان خود و شوهر او بوده
و در اطلاق عام ارادهٔ خاص کرده و از مسرور داشتن خال خود مریدان را تشویق
و تحریض بر پاکی قلب نموده چه در این پاکی انوار و اسرار طیب حاصل میگردد
مقصود از این کلمات آن است که چون قلوب ما طیب و ظاهر است هر چیز نزد
ما پاک و طاهر شده شما هم دلهای خود را پاک دارید تا اشیائی که نزد
شما ست پاکیزه باشد

## فضل

در جلد اول در ذکر حالات بنان جاریه شاعره از جواری متوکل عباسی ذکری
از فضل شده و از طبع روان و بدیهه گوئی او سخنی رفت ننمیم ترجمه حال او را
در اینجا گوید بنا بر آنچه در کتاب ابن ظافر مسطور است روزی متوکل خلیفه
بیتی مسطور در ذیل را که قافیه آن تنگ است بنظم آورده گفت

لاذ بها یشتکی الیها فلم یجد عندها ملاذا

و متمم آن را از فضل خواست فضل در حال بطور ارتجال این دو بیت را
نظم کرد

و لم یزل ضارعا الیها تهطل اجفانه رذاذا
فعاتبوه فزاد شوقا فمات عشقا فکان ماذا

متوکل را بسیار خوش آمده دویست دینار بفضل بذل نمود نیز روزی این
شعر را که میگوید

و من تنح تاب لیلاء بنظرة تزود منها قلبه حسرة الدهر

بنظر گرفته باین بیت بدیع مرتجلاً آن را استکمال نمود و گفت

فوالله ما تدری اتدری بما جنت    علی قلبه ام اهلکته ولا تدری

## فضل

شاعره سخن سرا و ادیبه با فطنت و ذکا و از معاصرین خلفای بنی عباس
بوده سعید بن حمید کاتب که شاعر مشهور و از شعرای آن عصر و زمان با او
مهر و محبت میورزیده وقتی در مجلسی فضل از روی غفلت و نسیان دیگری را
بر سعید بن حمید مقدم داشته و برتری داده محض اعتذار ابیات ذیل را
گفته است

یا من اطلت تفرسی    فی وجهه وتنفسی
افدیک من متدلل    یزهو بقتل الانفس
هبنی اسأت وما اسأ    ت بلی اقول انا المسی
احلفتنی ان لا اسا    رق نظرة فی مجلس
فنظرت نظرة مخطئ    اتبعتها بتنفس
ونسیت انی قد حلف    ت فما یقال لمن نسی

نیز وقتی فضل محض استرضای سعید بن حمید این ابیات را بنظم آورده است

عاد الحبیب الی الرضا    فصفحت عما قد مضی
من بعد ما بصدوده    شمت الحسود وحرضا
تعس البغیض فلم یزل    لصدودنا متعرضا
هبنی اسأت وما اسأ    ت وان اسأت لک الرضا

وقتی فضل شنید سعید بن حمید با دختری از طائفه چنگی و مطرب عشقبازی
مینماید ابیات ذیل را بخط خود نوشته برایش فرستاد

یا عالی السن سیّئ الادب    شبت وانت الغلام فی الطرب
ویحک ان القیان کالشرک المنصوب بین الغرور والعطب
لا یتصدین للفقیر ولا یطلبن الا معادن الذهب
بینا تشکی هواک اذ عدلت عن زفرات الشکوی الی الطلب
تلحظ هذا وذا وذاک وذی لحظ محب وفعل مکتسب

وازجمله



وازجمله اشعاری که فضل سعید که محض تحصیل رضا و خشنودی فضل
سروده این ابیات است

تعالی نجدد عهد الرضا    ونصفح فی الحب عما مضی
ونجری علی سنة العاشقین    ونفضی بینی وعنک الرضا
ویبذل هذا لهذا هواه    ویصبر فی حبه للقضا
وتخضع ذلا خضوع العبید    لمولی عزیز اذا اعرضا
فانی مذ لج هذا العتاب    کانی ابطنت جمر الغضا

صاحب فوات الوفیات گوید فضل شیعی مذهب بوده و نزد سلاطین
اعتباری داشته و حمایت و وساطت هم مذهبان خود مینموده و این
قطعه در باب ثیب نیز از وست

ان المطیة لم یلذ رکوبها    ما لم تذلل بالزمام وترکب
والحب لیس بنافع اربابه    ما لم یؤلف بالنظام ویثقب

گویند قطعه مزبوره را فضل در جواب این قطعه ابودلف العجلی گفته است

قالوا عشقت صغیرة فاجبتهم    اشهی المطی الی ما لم یرکب
کم بین حبة لؤلؤ مثقوبة    من بین حبة لؤلؤ لم تثقب

و دو بیت مسطوره ذیل را در حق سعید سروده

الصبر ینقص والسقام یزید    والدار دانیة وانت بعید
اشکوک ام اشکو الیک فانه    لا یستطیع سواهما المجهود

وفات فضل در تاریخ دویست و شصت اتفاق افتاده

## فضل المدنیه

از اهالی مدینه منوره است و در عنوان علم المدینه در حرف عین ذکری
از و شده و ادیبه مشهوره میباشد از اندلس که از عربستان شرقی بد انجا
مهاجرت نموده در بدو امر در جرگه جواری یکی از دختران هرون الرشید
منسلک بوده و در بغداد تحصیل کرده بعد از آن بمدینه مطهره رفته
در آنجا از موسیقی دانهای ماهر فنون این علم فرا گرفته این است که بمدینه

مشهور

مشهور شده مختصر پس از مهارت در فن مذکور باندلس رسیده و برای علم المدینه امیر اندلس عبد الرحمن بن الحکم بجهت هنری که داشته اند خوید است

## فطنت

از نساء مشهورهٔ عثمانی و دختر محمد اسعد افندی شیخ الاسلام و خواهر محمد شریف افندی شیخ الاسلام و شاعرهٔ مشهوره بوده مسمّاة بر زبیده شوهر او درویش افندی از علمای عصر سلطان عبد الحمید خان اول است و در صورتیکه مانند فطنت خانم از ارباب دانش و هنر نبوده با وجود هنگام جلوس سلطان سلیم خان ثالث منصب نقیب الاشرافی داشته

فطنت خانم در عصر داغب پاشا مشهور شده ولی او اهل زمان سلطان عبد الحمید خان را هم درک کرده است در سرودن اشعار نهایت ماهر بوده و غزل مسطور در ذیل دلیل کمال مهارت اوست

کللر قزاردی شرم ایله اول غنچه کولنجه — سنبل خم اولوردی رشک ایله کاکل بوکولنجه
عنقا دخی اولور مسدوش پنجهٔ عشقه — صید دله شهباز نگاهک سوزولنجه
اول غنچهٔ نشکفته اولور کلکبی خندان — شبنم کبی اشکم دلشیدادو کولنجه
هر تاری بر دام اولور کنج حسنه — رخسار کر زلف سیهک شانه بولنجه

جان ویرمک ایسه قصدک اکر عشق ایله فطنت
خاک در دلداره دن آیرلمه اولنجه

شریف افندی شیخ الاسلام برادر فطنت نیز دارای طبع شعر و ذوق بوده و شعر فارسی و ترکی را نیک میسروده این دو بیت فارسی از وست

حق علیم است ندانی بحقیقت احکام — چون بتحقیق در افلاک مقوّم نباشی
عالم الغیب خداوند حکیم است همان — سخنت کذب بود کر تو منجّم باشی

## فطنت خانم

نیز از نساء مشهوره شاعرهٔ عثمانی و دختر مرحوم احمد پاشا والی طرابزان و تولد او در این ناحیه در بیست و سیم شوال سنهٔ هزار و دویست و پنجاه و هشت اتفاق افتاده در تاریخ شصت و یک بر اسلامبول آمده در تربیت او مساعی





واهتمامات مبذول شده و این مجاهدت و قابلیت وی اسباب تکمیل او گردیده از حافظ افندی قرآن کریم آموخته و از خواجه لطیف افندی مقدمات عربی و فارسی و از خواجه شاکر افندی دیوانی و از خواجه حافظ و از عثمان افندی ارزنة الرومی خط ثلث را تعلیم و شهادت نامه گرفته و از علی شکری افندی نیز خط رقاع و مقدمهٔ انشاء را فرا گرفته در صغر سن شوهر کرده و اندرفته تحصیل جدا شده مع ذلک بواسطهٔ اهتمامی که مادر مشار الیها در تکمیل او داشته در همان حال مشغول تحصیل بوده است پس از شوهر اول با منشی اول وزارت بحریه محمد علی بیک مزاوجت نموده آثار ادبیهٔ بسیار نظماً و نثراً بیادگار گذاشته و از همانها معلوم است که در درجهٔ مقدمات نمانده و مبلغی پیش رانده است و در مسائل حکمیه و فکریه تدقیقات کرده که قابل ملاحظه است اشعار ذیل از مشار الیها میباشد

سرنکون ایتدی فلک آسایشم پیمانه سن — چونکه دلشاد ایلمز نشوه ایله مستانه سن
عزم سوی میکده الوپ مدی چکدم ایاق — باشنه چالسون همان اول بی وفا دخانه سن
عیش و نوش و صحبتی دکمز انک هیچ بر پوله — بیلورم ظل سراب آسا شو مهمانخانه سن
جرعه نوش بادهٔ الطافی اولمقد محال — بندکان ترک ایتمسونمی مجلس شاهانه سن
وادی آلام غمده قالدم ای ساقی دهر — محرم ایتدی یار زیرا مجلسه بیکانه سن
شمعهٔ سوزانه حاجت قالمدی چونکه بتی — آتش جورنده یاقدی عاقبت پروانه سن

پرتو جام جم دارا ایله فخر ایلسون
بعد از آن یاد ایتمسون فطنت کبی دیوانه سن

## فکیهه

چهار نفر از صحابیات معروف و مسمّاة بر فکیهه بوده اند و صاحب تاریخ کامل کوید خلیفهٔ دوّم را زوجه بوده است فکیهه نام

## فوز

جاریه بوده ماه منظر و پری پیکر در عصر عباسیه و اصلاً مملوکه محمد بن المنصور مشهور بر فتی العسکر و بعد یکی از جوانان برامکه او را تصاحب و تملک نموده

ومدبّره شده ومدبّره جاریه ایست که آزادی او معلّق بمرگ صاحبش باشد وشاعر مشهور عبّاس بن الاحنف در حق همین فوز گفته

الا قد قدمت فوز　　　فقرّت عین عبّاس

واشعار بسیار عبّاس مشار الیه در حق مشار الیها گفته که بعضی از آنها بحکایاتها در جلد پانزدهم اغانی مسطور است

# حرف القاف

## قادینجق آنا

در کتاب شقایق مسطور است که قادینجق آنا از قدمای نساء عثمانی وخاتونی صالحه ودارای مقام ولایت بوده است

## قاسم

تاجی زاده جعفر چلبی در ترجمهٔ انیس العارفین گوید قاسم محبوبهٔ ابوحاتم خزینه دار معتصم خلیفهٔ عبّاسی بوده وابوحاتم او را بشصت هزار درهم خریده گویند روزی معتصم با بوحاتم حکم کرد جایزهٔ بیکی از شعرا بدهد ابوحاتم تعلّل ورزیده بتأخیر انداخت ودر همان حال جاریهٔ مزبوره را خریده بود کرد شاعر ملتفت وخبردار شده گفت

تصفّفنی ایا اباحاتم　　　او لصیرت الی حاکم
ستور القافی شرح قاسم　　　من مال هذا الملک النائم

حاجب خلیفه این رباعی را شنیده فرا گرفته بحضور خلیفه میخواند خلیفه از حکایت وما جری سؤال میکند ومیپرسد این قاسم کیست حاجب میگوید جاریه ایست با صباحت وملاحت که ابوحاتم آنرا خریده خلیفه میگوید ملک نائم کیست حاجب سر خود را بزیر انداخته جواب نمیدهد خلیفه متنبّه شده میگوید ملک نائم منم اگر بیدار بودم ابوحاتم در ظرف دو سال خدمت نمیتوانست جاریه باین مبلغ گزاف بخرد پس از نشو انتشار خلیفه ابوحاتم را از منصب خود معزول کرد واز اطلاعات ادبیهٔ مناسب اینمقام آنست که





ابوجعفر منصور دوّمین خلیفهٔ عبّاسی هنگام عزیمت مدینهٔ منوّره از ابوالفضل ربیع وزیر خود شخصی را خواست که ظریف وذکی وعالم بآثار واحوال مملکت باشد وبا او همراه شده خانه‌های بنی العبّاس را که واقع در مدینه وجاهای دیگر است باو نشان دهد ومعرّفی کند ابوالفضل شخصی را برای اینخدمت انتخاب کرد که کمال ظرافت وعقل را داشت وهمانطور بود که خلیفه میخواست یعنی تا چیزی از و نمیپرسید جواب نمیداد وچون میپرسید جواب کافی میداد خلیفه از وضع او خرسند شده امر کرد انعامی باو دهند این حکم بتأخیر افتاد وآن شخص احتیاج بعطیّه هم رسانید روزی در خدمت خلیفه بود رسیدند مقابل خانهٔ عاتکه بنت عبدالله بن یزید بن معاویه آنشخص برخلاف عادت خود بدون اینکه خلیفه سؤالی کند گفت یا امیرالمؤمنین این خانهٔ عاتکه است که احوص بن محمّد الانصاری در حق او گفته

یا بیت عاتکة التی اتعزّل　　　حذر العدی وبه الفؤاد موکّل
انّی لامنحک الصدود وانّنی　　　قسماً الیک مع الصدود لامیل

خلیفه که این حرکت خلاف عادت را از وی دید دانست قصدی در کار است ابیات قصیده را یک یک بخاطر آورد همین که باین شعر رسید

واراک تفعل ما تقول وبعضهم　　　مذق اللسان یقول ما لا یفعل

خلیفه استنباط کرد که انعام آنشخص نرسیده از ابوالفضل وزیر پرسید معلوم شد درست فهمیده عطیّه را مضاعف نمود ونظیر این حکایت است آنچه فیما بین علم الهدی سیّد مرتضی وابوالعلای معرّی اتفاق افتاده وآن اینست که روزی ابوالعلا در مجلس شریف سیّد مرتضی بود سخن از متنبّی رفت سیّد اشعار او را تحسین کرده وبعضی نقایص نیز از سخنان او ایراد نمود ابوالعلا گفت لطافت ورجحان ابیات وکلمات او را همین بس که میگوید (لک یا منازل فی القلوب منازل) سیّد ابوالعلا را از مجلس راند وبحضار گفت معنی اینحرف او را دانستید گفتند نه گفت از اینمصرع قصد او این بیت این قصیده بود که میگوید

واذا اتتك مذمتی من ناقص ... فهی الشهادة لی بانی کامل

واین کنایه بمن بود والا متنبی اشعار هزار زین دارد

## قبة الدیباج

بنابر مسطورات کامل مبرد قبة الدیباج همان ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است که بسبب نرمی و نعومت بدنش باین لقب ملقب شده و در جلد اول این مطلب و اشعار مشار الیها نگاشته شد

## قبیحه

جاریهٔ رومیهٔ متوکل عباسی است که ام ولد یعنی مادر پسر او معتز باشد چون حسنی بکمال داشته متوکل من باب تسمیه بضد او را قبیحه نامید عقل و فطانتش معروف و در نزد متوکل حظوتی داشته و مطایبات زیاد از آنها ذکر کرده اند از جمله گویند روزی متوکل فصد کرده بود قبیحه در موقع احوال پرسی جاریه بقدیم او کرده و جامی بدست جاریه داده که این ابیات در آن نگاشته شده بود

قطعت عرقا تبتغی صحة ... البسك الله به العافیه
فاشرب بهذا الجام یا سیدی ... مستمتعا من هذه الجاریه
واجعل لمن اهداکها حصة ... یحظی بها فی اللیلة الآتیه

متوکل را خیلی خوش آمده قبول کرد و علی الصباح پنجنفر جاریه و پنجهزار اشرفی برای قبیحه فرستاد او گفت یا امیر المؤمنین یک شب مصاحبت تو برای من با دنیا و ما فیها برابر است دیگر اینهمه را چکنم و همه را پس داد در خلافت پسرش المعتز وقتی دسته جات عساکر شورش نموده از و مطالبهٔ مواجب مینمودند و بر او سخت گرفته بودند در خزینه نخواهی موجود نبود المعتز از مادر خود قبیحه پنجاه هزار دینار قرض خواست او داشت و نداد لهذا در تواریخ اسم او بر دنائت ماند همینکه المعتز از خلافت مخلوع و هلاک شد مدتی قبیحه مخفی گردید و خواست اموال خود را نیز مخفی نماید نتوانست و چون خود ظاهر شد اموال او نیز آشکارا بچنگ آمد و ضبط کردند بعد از آن

مشار الیها



مشار الیها مدتی در مکهٔ معظمه اقامت کرده آنگاه بسر من رای رفته در سال دویست و شصت و چهار در آنجا درگذشت

(در چاپهای سامرات محی الدین و خطط مقریزی بغلط نام مشار الیها قبیحه نوشته شده است)

## قتیله

پنجنفر صحابیه مسماة بقتیله بوده اند و قتیلة بنت قیس اخت الاشعث بن قیس الکندی را صاحب مواهب از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته است

## قدامه

دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و است که مکناة بام عبد الله بوده و در جلد دوم در حرف زاء در جزو جده های زینب بنت عبد الرحمن ذکری از وی شد مشار الیها از نساء مشهوره و صاحب علم و ورع شمرده شده است

## قره

بنابر مسطورات ابن ظافر قره دختر هندویی است از شواعر عرب که بر شافت قد و لطافت خد آراسته بوده و مشاعره ار تجالا فیما بین او و دعبل خزاعی شاعر مشهور اتفاق افتاده که تفصیل آن از اینقرار است

روزی دعبل در راه به قره برخورده میگوید

دموع عینی بها انبساط ... ونوم عینی بها انقباض

قره بدون تامل و تفکر میگوید

وذا قلیل لمن دهته ... بسحرها الاعین المراض

دعبل میگوید

فهل لمولای عطف قلب ... او للذی فی الحشا انقراض

قره میگوید

ان کنت تبغی الوصال منا ... فالوصل فی دیننا قراض

## قرة العین

قرة العین یعنی روشنائی چشم است و جاریهٔ صبیح المنظری که آزاد کردهٔ القائم بامر الله العباسی و مادر المقتدی بالله است و او جوان نام داشته معروف بقرة العین بوده مشار الیها از نساء صالحه و صاحب خیرات حسان میباشد چند دفعه بحج رفته و در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما و در بغداد بعضی ابنیهٔ خیریه بنا کرده مدتها عمر نموده و چهار فرزند آورده خلافت پسرش مقتدی و پسر او مستظهر و پسر او منصور المسترشد را دیده و آخر الامر در سال پانصد و دوازده در گذشته است تا اینجا نقل از وافی میباشد مولانا محی الدین در مسامرات گوید روزی در اثنای گردش حالتی عارض من شد از خلق کناره گرفتم بر روی ریگها طواف میکردم ناگاه اشعار ذیل بخاطرم خطور کرد با آهنگی که خود میتوانستم شنید آنها را میخواندم و گریه میکردم و میگفتم

لیت شعری هل دروا      ای قلب ملکوا
و فؤادی لو دری      ای شعب سلکوا
اتراهم سلموا      ام تراهم هلکوا
حار ارباب الهوی      فی الهوی و ارتبکوا

ناگاه از پشت سر دو کمال ملایمت دستی بشانه‌هایم زده شد برگشته دیدم دختری رومی است و من صورتی باین صباحت و تکلمی باین حلاوت مدت العمر ندیده بودم گذشته از ظرافت و حسن و جمال در ادب و معرفت و کمال او را از جمیع زنان که دیده بودم برتر یافتم مختصر از من پرسید ابیاتی که بدان مترنم بودی چه بود گفتم

لیت شعری هل دروا      ای قلب ملکوا

گفت از شما تعجب مینمایم که با وجود عارف زمان خود بودن اینگونه سخنها میگوئید مملوک نامشخص و معلوم نکرده چگونه صحیح است ملک میکرده و اینکه شما میگوئید کاش میدانستم این سخن دلالت بر ندانستن شما میکند و حال آنکه وراه راست گفتن است و اشخاص مانند تو چگونه سخن بتسامح رانند





بعد از آن گفت بیت ثانی را بخوان گفتم

و فؤادی لو دری      ای شعب سلکوا

گفت شعبها بین قلب و غشاوهٔ قلب است و او مانع معرفت قلب است پس چیزی را که فهمیدن آن غیر ممکن است چگونه تمنا میکنی راه راست گفتن است آنگاه بخواندن شعر سیم اشارت نمود گفتم

اتراهم سلموا      ام تراهم هلکوا

گفت آنها سالم شدند شما باید از خود سؤال کنید که در سلامت میباشید یا در هلاکت آنوقت بیت چهارم را خواست گفتم

حار ارباب الهوی      فی الهوی و ارتبکوا

آن دختر صیحه کشید و گفت تعجب است برای اهل عشق جائی نمانده که در حیرت بمانند عشق و سودا را احاطت است جمیع حواس را بهم وصل کند و عقل و فکر را بهم بندد خال دهشت و جای حیرت نماند چیزی دیده نشود که انسان از و تحیر نماید راه راست گفتن است و امثال تو را سزاوار نیست که سخن بتسامح گویند گفتم خواهر نامت چیست گفت قرة العین گفتم آری روشنائی چشمی و این قصیده را خواندم

ما رحلوا یوم بانوا البزل العیسا      الا و قد حملوا فیها الطواویسا
من کل فاتکة الالحاظ مالکة      تخالها فوق عرش الدر بلقیسا
اذا تمشت علی صرح الزجاج تری      شمسا علی فلک فی حجر ادریسا
یحیی اذا قتلت باللحظ منطقها      کانها عندما تحیی به عیسی
توراتها لوح ساقیها سنا و انا      اتلو و ادرسها کانی موسی
اسقفة من بنات الروم راهبة      تری علیها من الانوار ناموسا
وحشیة ما لها انس قد اتخذت      فی بیت ناموسها للذکر ناووسا
قد اعجزت کل علام بملتنا      و داودیا و حبرا ثم قسیسا
ان اومات تطلب الانجیل تحسبها      اقسة او بطاریقا شماسیا
نادیت اذ رحلت للبین ناقتها      یا حادی العیس لا تحدو بها العیسا

عییت اجناد صبری یوم بینهم — علی الطریق کرادیساً کرادیسا
سئلت اذ بلغت نفسی تراقیها — ذاک الجمال وذاک اللطف تنفیسا
فاسلمت ووقانا الله شرتها
وزحزح الملک المنصور ابلیسا

مولانا محی الدین در بیت اخر اشعار بعلمان بودن او مینماید و شکر میکند که مفتون حسن وجمال او نشده لکن لا یخفی ما فی بعض ابیاته
قرة العین اسم صحابیه بوده است و ان مادر عبادة بن الصامت صحابیه میباشد و قرة العین بابیه بوده است در سی چهل سال قبل که نسبت شعر و بعضی کمالات باو داده اند و در صباحت و حسن گفتار او حرفی نیست

## قضیب البان

از اماء شواعر و مغنیه بوده است در عصر خلفای بنی عباس مملوکه ابو الحسن نام تاجر و دو بیت مسطور در ذیل را در حضور هرون الرشید تغنی نموده است

یا مقیماً مدی الزمان بقلبی — و بعیداً بشخصه عن عیانی
انت روحی اذ کنت لست اراها — فهی ادنی الی من کل دان

## قطّام

بفتح قاف و بنای میم بر کسر از اهالی کوفه ملعونه مشهوره و دختر شجنه و از طایفه طاغیه خوارج است که در حسن و جمال ظاهر بیمثال بوده چون پدر و برادر او را حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته بودند آنحضرت را دشمن میداشت وقتیکه عبد الرحمن بن ملجم بقصد شهید کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بکوفه می آمد مفتون قطّام شده میل بتزویج او نمود و برای او پیغام داد قطّام در جواب گفت مهر من سه هزار دینار طلا و یک غلام و یک کنیز و قتل علی علیه السلام است عبد الرحمن غلام و کنیز و مبلغ مزبور را داده و سیمین مقصود قطّام را نیز متعهد شد

وردان



و وردان نام عمزاده آن ملعونه را با شبیب بن بجره الاشجعی همراه برد و کرد آنچه کرد و از فرط اشتهار تذکار و تکرار آن در این محل چندان مناسبت ندارد و مطبوع نیست قطّام خیلی حاضر جواب بوده و بعضی حکایات دارد که از آنها نیز اعراض نمودیم

## قطر الندی

اسماء دختر ابو الجیش خمارویه میباشد که از کمال حسن او را قطر الندی گفته اند یعنی دانه شبنم مشار الیها ادیبه بوده بدیع الجمال صاحب فضل و کمال المعتضد بالله عباسی او را تزویج کرد پدرش ابو الجیش پسر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر است احمد بن طولون در عصر المعتز بالله عباسی امیر تمام خطه مصر و بر شام بود چون او در گذشت پسرش ابو الجیش نیز در عهد المعتمد علی الله بانتخاب رؤسا وارث امارت پدر گردید و بر دشمنان و رقبای خود غلبه کرد و بر قلمرو امارت خود افزود همینکه المعتمد علی الله وفات نمود و خلافت بر المعتضد بالله رسید ابو الجیش با بعضی تحف و هدایا بدرگاه خلیفه آمده اظهار انقیاد کرد و دختر خود قطر الندی را که همراه داشت درخواست نمود که بزنی بر المکتفی بالله ولیعهد پسر المعتضد بالله دهد خلیفه امارت مشار الیه را تصدیق و امضا کرده گفت دختر را خود تزویج خواهم نمود و دو کرور درهم پول نقره شیربها داد و در سال دویست و هشتاد و یک امر مزاوجت صورت گرفت و هنگام حرکت دادن قطر الندی از مصر عمه او عباسه بنت احمد که ترجمه او در جلد دویم گذشت برادرزاده خود را بدرقه کرد و تا سرحد مصر که در طرف شام است آمد و در آنجا قریه عباسه را باسم خود ساخت و معاودت نمود گویند قصد معتضد از گرفتن دختر خمارویه این بود که دولت بنی طولون را ضعیف سازد و امرای آنها را فقیر نماید چه خمارویه بملاحظه اینکه دختر خود را بخلیفه میدهد بقدری جهیز دید و تکلفات و تشریفات بجای آورد که نظیر آن دیده و شنیده نشده بود
اهل محاضره در معرفت و ادب قطر الندی گفته اند مشار الیها در شب زفاف

چون

چون بحضور خلیفه معتضد مشرف شد رخال نقاب از چهره برداشت و بدو
انداخت خلیفه سبب پرسید قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین لان وجهی
ان کان حسنا کنت اول من راه وان کان قبیحا کنت اول من واراه خلیفه از
جواب و ذکاء مشار الیها خیلی مسرور گردید و از ظرایف عروسان کرد و شب
زفاف اظهار شده فقره خالیست که در آن شب برای بوران بنت الحسن
دست داد وچون خلیفه مامون قصد صحبت او کرد گفت اتی امر الله فلا
تستعجلوه واین شرح در جلد اول در ترجمه حال بوران ذکر شد و چه نیکو
گفته است متنبی

خف الله واستر ذا الجمال ببرقع — فان لحت ذابت فی الخدور العواتق

وابو الفتح ابن الجنی بجای ذابت حاضت گفته است وبعضی واقعه مزبوره را
ناشی از اشتداد شهوت دانسته وگفته اند شدت شهوت بنات سبب عادت
زنانه میشود صاحب کشاف نیز تصدیق باین معنی نموده و کلمه اکبرنه در کریمه
فلما رأینه اکبرنه را که در سوره مبارکه یوسف است بر حِضن تفسیر کرده
وهاء را سکت گرفته وقول عرب را که میگویند اکبرت المرئة بر حاضت معنی نموده
وحقیقته دخلت فی الکبر لانها بالحیض تخرج من حد الصغر الی حد الکبر انتهی
گویند روزی معتضد بالله با قطر الندی مجلس عیش خلوتی منعقد ساخت و
احدی از جواری را با آن محفل راه نداد پس از عیش ونوش خواب بر خلیفه غلبه
نمود سر خود را در کنار قطر الندی نهاده خوابید قطر الندی بملایمت سر
خلیفه را بر روی بالشی نهاده خود بساحت قصر رفت چون خلیفه بیدار شد و
او را در کنار خود ندید برآشفت واو را طلبید وگفت من تو را مزیت واختصاص
داده با تو خلوت کردم وسر بزانوی تو گذاشتم وباطمینان تو خوابیدم جهت چه بود
که تو بیرون رفتی قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین قدر عنایات ومراحم خلیفه را
بدرستی میدانم اما پدرم بمن نصیحت کرده که در مجلس بیداران نخوابم و در
جایی که شخصی بخوابست نمانم وننشینم از این جهت بیرون رفتم معتضد چون این
حرف شنید متقاعد وآرام گردید قطر الندی در نهم ماه رجب سال دویست و

هشتاد



هشتاد وهفت در گذشته ابیات مسطوره را که ابن رومی در تهنیت عروسی
او گفته است

یا سید العرب الذی وردت له — بالیمن والبرکات سیدة العجم
فاسعد بها کسعودها بک انها — ظفرت بما فوق المطالب والهمم
شمس الضحی زفت الی بدر الدجی — فتکشفت بهما عن الدنیا الظلم
ظفرت بما فی ناظریها بهجة — وضمیرها نبلا وکفها کرم

## فلم الاندلسیه

ادیبه ایست که در اندلس شرقی تربیت یافته اصلا جاریه اسپانیایی بوده
در صغر سن بعربستان شرقی و دار السلام بغداد رفته واز آنجا بخطه حجاز
ومدینه منوره که در آن زمان محل تحصیل فن موسیقی بوده سفر نموده در آنجا
فن مزبور را با فنون ادب آموخته بعد ها در اندلس او را فروخته اند و با علم
وفضل که ترجمه حال هر دو گذشت در سلک جواری منتخبه عبد الرحمن ثالث
سلطان اندلس منسلک گردیده چون در علوم ادبیه وخط خوش مهارتی داشته
اخبار واشعار عرب را بخوبی نقل وروایت میکرده ومینوشته است

## فلم الصالحیه

مملوکه واثق بالله عباسی ومغنیه مشهوره بوده است ودر جلد اول باسم
اغتباط ذکر او شد مشار الیها باسم صاحب اول خود صالح بن عبد الوهاب
منسوب میباشد بعد از آنکه مملوکه واثق بالله شد مسماة باغتباط گردید
یعنی واثق بالله تغزلی از او شنید وطالب وی گردید صاحبش در بهای او
یکصد هزار دینار زر و امارت مصر را خواست خلیفه او را زجر نمود ورد کرد اینک
ثانیا یکی از غزلیات او را شنید وتحسین نموده صالح را احضار کرد و از خرید
آن سخن بمیان آورد صالح گفت چون امیر المؤمنین باو رغبتی دارد بلا عوض
او را هدیه وتقدیم مینمایم وچنین نمود خلیفه زاید الوصف خوشوقت گردید
امر کرد نه هزار اشرفی بمشار الیه بدهند ابن زیات خزینه دار خلیفه در ایصال
وجه مزبور تعلل کرد صالح حال را بتوسط جاریه بعرض خلیفه رسانید خلیفه

مبلغی

مبلغی خطیر بر این مبلغ افزود و حکم نمود سرّ بعاً بصالح کار سازی کنند صالح با آن پول مزرعه پر منفعتی ابتیاع کرده دیگر مدت العمر آرزوی ما مورتیت ننمود

## قمر

از نساء مشهوره سلسلهٔ قاجاریه و در خدمت مرحوم شاهزاده علیشاه ظل السلطان بوده و اشعار شرخالی از لطف و ملاحت نیست این دو بیت از وست

نمیدانم چرا پیش رقیبان … سخن پرسند از عاشق حبیبان
اندر سر کوی تو بسی منتظر انند … شاید دوره لطف تو از خانه درائی

## قمر

جاریه بوده است بغدادیه صاحب صباحت و جمال و فصاحت و کمال شوخ و هنرمند سخن سنج او را لبند ابراهیم بن حجاج اللخمی از ملوک اشبیلیه او را باندلس آورده بنابرین از ادبیه های اندلس بشمار می آید اشعار ذیل از افکار اوست

آهاً علی بغداد ها و عراقها … وظبائها والسحر فی احداقها
و مجالها عند الفرات باوجه … تبدو اهلتها علی اطواقها
متبخترات فی النعیم کانما … خلق الهوی العذری من اخلاقها
نفسی الفداء لها فای محاسن … فی الدهر تشرق من سنا اشراقها

دو بیتی ذیل نیز از و گفته و دلیل است که نزد ابراهیم بن حجاج حظوتی بهم رسانیده و روزگار خوشی داشته است

ما فی المغارب من کریم یرتجی … الا حلیف الجود ابراهیم
انی حللت لدیه منزل نعمة … کل المنازل ما عداه ذمیم

## قنفرات خاتون

خواهر رضاعی سلطان ابوسعید بهادرخان بوده شاعر مشهور سراج الدین قمری در مجلس صفیهٔ زاهده که زوجه خال او گذشت لطیفه بمشار الیها گفته





او را خجل نموده است

# حرف الکاف

## کاعب

چنانکه در مستطرف مسطور است کاعب جاریهٔ اسماء بنت المهدی بوده و ابو نواس شاعر را با او داستانی است که خود در قطعهٔ مسطوره در ذیل شرح داده است

وناهدة الثديين من خدم القصر … مرقرقة الخدین لیلیة الشعر
کلفت بها دهراً علی حسن وجهها … طویلاً وما حب الکواعب من امری
فما زلت بالاشعار حتی خدعتها … وروضتها والشعر من خدع السحر
اطالبها شیئاً فقالت بعبرة … اموت ولا هذا ودمعتها تجری
فلما تعارضنا توسطت لجة … غرقت بها یا قوم فی لجج البحر
فصحت اغثنی یا غلام فجاءنی … وقد زلقت رجلی وصرت الی الصدر
ولولا صیاحی بالغلام واننی … تدارکنی بالحبل صرت الی القعر
فاقسمت عمری لا رکبت سفینة … ولا سرت طول الدهر الا علی ظهر

## کبشه

دختر عمار بن عدی بن سحیم و مادر کعب بن زهیر انصاری مادح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر اولاد زهیر ابن ابی سلمی است

## کبشه بنت عروه

زنی است که مثل ولدك من دمی عقبیك ابتدا با و خطاب شده و نظیر این مثل بمردهم خطاب شده و گفته اند ابنك ابن بوحك و بوح از اسامی آلت رجولیت است کبشه عقیل پسر طفیل بن مالك را فرزند خود خوانده روزی عقیل را مادر حقیقی او نزد کبشه باو گفت پسر مرا چرا ازدی او مثل مزبور را در جواب کبشه گفت

(فائده) جاحظ در مثل عرق الخال لا ینام گفته است مشابهت فرزند بخال و خاله زیاده از عم و عمه است چه مناسبت ولد با والده زیاده از والد است

را اکثر تبعیت عرق مادر خود نمایند و کریمه قل کل یعمل علی شاکلته را بعضی بر لبنه تفسیر کرده اند و بهمین جهت است که اولاد بسیار رشده که عصیان به پدر ورزیده خصوصاً وقتیکه فرومایه بوده  از بعضی حکما پرسیدند با اینکه ما نسبت بپسران خود کمال مهر و شفقت را داریم چرا آنها تلطف دوستی نسبت بما ندارند بلکه گاهی دشمن مال و جان ما میشوند یکی در جواب تقریر مسطور در فوق را گفت دیگری اظهار داشت که ولد ما جزئی است از ما البته کل بجزء مایل است دیگری گفت چون حضرت آدم پدر نداشت بیخبری از خوی پدر را برای اولاد خود ارث گذاشت  شخصی نیز رندانه گفته است چون ما سبب شدیم که آنها بدار بلا و محنت آیند خود را اند که با ما خصومت و کینه میورزند

## کبشه

ده نفر از صحابیات مسماة به کبشه بوده اند یکی از آنها ام سعد است که در جلد اول ترجمه حال او نگاشته شده مشار الیها مرثیه برای سعد بن معاذ پسر خود گفته و آن این است

| | |
|---|---|
| ویل ام سعد سعدا | براعة ونجدا |
| وبل ام سعد سعدا | صرامة وجدا |

این شعر با اختلاف کمی در جلد اول نیز نگاشته شده

## کثیره

چند زن باین اسم نامیده شده و از نساء مشهوره میباشند یکی صحابیه است که او را عایشه آزاد کرده و فضالة بن حصین از او روایت حدیث نموده دیگر کثیرة بن جبیر که از پدر خود روایت حدیث کرده و احمد الطویل نیز از او روایت و نقل نموده  دیگر کثیره بنت ابی سفیان الخزاعیه است که بشرف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فایز گردیده  (نقل از تاج العروس)

## کریمه

ام الحسن دختر احمد الاصفهانی محدثه ایست مشهوره و کریمه بنت عبد الوهاب





اسناد ست القضاة نیز محدثه ایست که در ترجمه ست القضاة اسمی از او برده شد و کریمه مروزیه نیز از محدثهای مشهوره بوده است

## کریمة الدارین

لقب نبیله ست نفیسه از سادات عالی درجات است و در حرف نون ترجمه حال او نگاشته خواهد شد

## کریمه بنت کلثوم الحمیریه

زوجه عکاف بن وداعة الهلالی صحابی بوده و خود از صحابیات بشمار می آید

## کریم قادین

وقتی در نواحی اسکدار در قریه باسی سوک مجذوبه باین اسم مشهور شده است

## گل پیرهن خانم

تفلیسیه و اصلاً از ارامنه بوده بشرف مزاوجت خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه مشرف گشته و مرحوم اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا صاحب فضایل و مآثر مشهوره جلیله که بوزارت علوم دولت علیه و چندین وزارت دیگر نایل گردید از بطن مشار الیها بوجود آمده و این اعظم مفاخر گل پیرهن خانم است

## (سیده) کلثوم

بنت القاسم بن محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم است که نواده حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام میباشد مرقد مطهر او در مصر (قاهره) در نزدیکی خندق در مقابر قریش است  جعفر بن موسی بن اسمعیل بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق ع از بطن مشار الیها بوجود آمده و خود از زاهدات عابدات بشمار میآید (نقل از خطط مقریزی)

## کلثم بنت الحافظ

دختر حافظ تقی الدین محمد بن رافع السلامی محدثه شامیه و مکناة بام عمر بوده نزد محدث عبد الرحیم ابن ابی الیسر و سایرین تحصیل علم حدیث نموده

با ابن حجر عسقلانی اجازه داده چنانکه در انباء ابن حجر مسطور است در ماه ربیع الاول سال هشتصد و پنج در گذشته است

## کلثم بنت محمد

دختر محمد بن محمود بن معبد البعلی و از محدثه‌های بعلبک بوده ابن حجر در انباء خود او را از نساء مشهوره شمرده از حجار روایت کرده و ابن بردوس و بعض دیگر از مشارالیها روایت حدیث نموده اند وفاتش در ماه صفر سال هفتصد و هفتاد و هفت اتفاق افتاده

## کمالیه

از اهالی مصر و اعیان عصر صفدی و شاعره خوش طبعی بوده و شعر را نیکو میسروده صلاح الدین صفدی گوید در زمان کمالیه در مصر کسی اشعر از و نبود دو بیت مسطور در ذیل از اشعار وی است که خطاب بفتح الدین البکری که از ادبای آن عصر است نموده و سروده و برای او فرستاده است

| | |
|---|---|
| سمعت من شعرک سحرا غدا | یحار الالباب اذ ینفث |
| اصبح کالجمرة فی فعلها | فهو بالباب الوری یعبث |

## کمالیه بنت علی بن احمد

نواده فقیه شهاب الدین احمد بن عبد العزیز بن ابو القاسم النویری محدثه مصریه بوده است

## کمالیه بنت الکنانی

از اشیاخ امام سیوطی بوده و از محدثه‌های مشهوره بشمار می آید

## کمالیه بنت عفیف الدین الاصفهانی

نیز محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده

## کمالیه بنت نجم الدین المرجانی

هم از اشیاخ امام سیوطی است و در ماه محرم سال هفتصد و نود و چهار متولد شده

## کنجشک





خاتونی بوده است ترک از نساء مشهوره مائه هفتم و از اعیان عصر صفدی در دمشق شام سکنی داشته و امیر سیف الدین تنکز بنظر احترام باو میدید بنابر این با نفوذ و اقتدار و میزیسته

## گوسم والده

مسماة بمهماه پیکر خاتون زوجه سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی و مادر سلطان ابراهیم است در کتب تواریخ در وقایع سلطان محمد خان اوجی باسم بیوک والده ذکر او شده است

## گوهر بیگم آذربایجانی

ادیبه مشهوره و شاعره شیرین سخن بوده ابیات آتیه که خود را بدان ستوده از نتایج افکار اوست

| | |
|---|---|
| اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را | بدام خویش کشم آهوان صحرا را |
| کند ارمن بکلیسا اگر فند روزی | بدین خویش کشم دختران ترسا را |
| ببک نگاه دو صد مرده میکنم زنده | خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را |

## گوهر خانم

از معقوده‌های خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر اللهیار خان آصف الدوله و صاحب شان و احترام بوده است

## گوهرخان سلطان

دختر سلطان سلیم خان ثانی سلطان عثمانی است و سلطان مشارالیه او را به پیاله پاشا ناتح سافز تزویج نمود

# حرف اللام

## لاله خاتون

از نژاد سلاطین و زنی با حشمت و تمکین بوده سالها در کرمان حکمرانی نموده ارباب کمال و بزرگان را معزز و محترم میداشته و با دعا یا بحسن سلوک حرکت میکرده علو همت و کمال عصمت و عفتش از گفتارش معلوم



## خانجی گوهر خانم

دختر موسی خان قاجار از اکابر رجال این دولت جاوید قرار و از بطن شاهزاده خانجی طیغون خانم صبیه خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است بانوئی دانا و توانا و با کمالات خیر و پاک طینت و حمیده خصال در علم نجوم نظر درستی دارد شعر را بسیار خوب میگوید در مدح حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله گفته است

پیغمبری که اشرف اولاد آدم است
یک پایه ز منبر او عرش اعظم است
ختم رسل شفیع جزا فخر کاینات
مخلوق حق و خالق مخلوق عالم است

و لها

ای صبا نافه از آن طره تو اهسته گشای
که دل از سلسله زلف گره خورده ماست

و لها

ای خالق خلق زانکه تو غفاری
جز معصیت نکرده‌ام من کاری
نازند بطاعت تو خلق تو و من
جز لطف عمیم تو ندارم یاری

وحضا بل مرضیه اش از اشعارش معین و مفهوم میگردد دیوان شعرش پنجهزار بیت میشود شاهزاده محمود میرزای مرحوم در تذکره نقل مجلس فرماید نمیدانم لاله خاتون تخلص اوست یا تخلص دیگر داشته بهر حال ابیات ذیل نمونه از افکار عالیه اوست

من آن زنم که همه کار من نکو کاریست        بزیر مقنعه من بسی کله داریست
درون پرده عصمت که جایگاه منست        مسافران صبا را گذر بدشواریست
جمال سایه خود را دریغ میدارم        ز آفتاب که آن شهر گرد و بازاریست
نه هر زنی بدو گز مقنعه است کدبانو        نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست
اگر چه بر همه عالم مرا خداوندیست        ولی بنزد خدا پیشه ام پرستاریست

وله ایضا

من اگر توبه ز می کرده ام ای سرو سهی        تو خود این توبه نکردی که بمن می ندهی

این رباعی نیز از مشار الیهاست

بس غصه که از چشمه نوش تو رسید        تا دست من امروز بدوش تو رسید
در گوش تو دانه های در می بینم        آب چشم مگر بگوش تو رسید

## لبابة الکبری

صحابیه محترمه بوده است مکناة بام الفضل و ترجمه حال او در حرف الف نگاشته شد مشار الیها خواهری بوده معروفه بلبابة الصغری و مکناة بام خالد یکی از اخبار صحیحه که در باب عقب نمودن دولت بنی عباس دولت بنی امیه را وارد شده راوی آن لبابة الکبری میباشد و در صحایف الاخبار قضاعی در تاریخ خلفا مسطور است

## لبابه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن جعفر طیار است و زوجه عبد الملک بن مروان اموی چون دهان عبد الملک رایحه کریهه بود روزی سیبی را با دهن خود پاره کرده بمشار الیها داد او جای دندان خلیفه را با کاردی برید آنگاه سیب را خورد عبد الملک از این معنی خجل و متغیر شده او را طلاق داد





ابو الأملاک علی بن عبد الله بن العباس او را بزنی گرفت ولید بن عبد الملک بهانه اینکه تزویج امهات خلفا تحقیر آنهاست ابو الأملاک را زد اگر چه او معذرت را گفت انما ارادت الخروج من هذا البلد و انا ابن عمها فتزوجتها لاکون لها محرما

## لبابة المتعبدة

از اهالی بیت المقدس است و او دارای مقام و ولایت داشته اند در نفحات الانس مسطور است که مشار الیها میگفته من از حق تعالی شرم دارم که مرا بغیر خود مشغول ببیند شخصی که عازم بیت الله بوده از لبابه متعبده سؤال نموده که من در آن ناحیه مقدسه چه دعا کنم او گفته از خدا بخواه که از تو خشنود شود و تو را خشنود سازد

## لبابة الکردیة

مادر مروان بن محمد بن مروان بن حکم آخر ملوک امویه بوده است

## لبابه بنت علی

از خانواده العباس و دختر علی بن المهدی است

## لبنی

دختر حباب الکعبی و مکناة بام معمر است و در حرف الف کنیه از و شده قیس بن ذریح عاشق او بوده صاحب اغانی گوید قیس بن ذریح برادر رضاعی حضرت امام حسین علیه السلام بود و بنا بوساطت آنحضرت بمزاوجت لبنی نایل شده مدتی بوصال او متمتع گردید بعد باصرار پدرش ذریح کرها او را طلاق داد و بمصاعب هجر دچار شد تفصیل احوال او در جلد هشتم اغانی و در فوات الوفیات و تزیین الاسواق ضبط شده این بیت او را که میگوید

واخرج من بین البیوت لعلنی        احدث عنک النفس فی السر خالیا

ابن خلدون پسندیده و تحسین کرده است و لبنی خواهر حسان بن ثابت صحابیه و لبنی بنت الخطیم الاوسیه و لبنی بنت قیس الانصاری سه نفر

صحابیه انصاریه میباشند

## لبنی بنت عبد المولی

دختری بوده است صاحبجمال از ادیبه‌های اندلس که در علم صرف و علم حساب و شعر و انشاد اشعار مهارت داشته و در فن خط و کتابت ثانی نا عدیل عبد الحمید و ثانی اثنین ابن عمید بشمار می‌آید چون زمانش یاقوت لبنا خوش مینوشت حکم پسر عبد الرحمن ثالث او را در خدمت کتابت مستخدم داشت چنانکه در تاریخ اندلس مسطور است

## لطیفه بنت الاماسی

از نساء عالمه بوده الف بنت حسام الدین استاذهٔ امام سیوطی ازو اجازه گرفته است

## لطیفه

بنابر مسطورات صاحب تزیین الاسواق لطیفه محبوبه و زوجه عمرزاده واصف نامی بوده و زن و شوهر هم محبت مفرط داشته‌اند و واصف در جوانی درگذشته و لطیفه غالباً بجاور قبر او بوده از آنجا که در حال حیات همیشه بر لطیفه می‌سپرده که با لباس فاخر و مزین و آراسته باشد ابیات ذیل را بقبر شوهر خود خطاب نموده است

یا صاحب القبر یا من کان یونسنی   وکان یکثر فی الدنیا مواساتی
قد زرت قبرک فی حلی وفی حلل   کأننی لست من اهل المصیبات
لزمت ما کنت تهوی ان تراه وما   قد کنت تألفه من کل هیئاتی
فمن رآنی رای عبری مولهة   مشهورة الزی تبکی بین اموات

## لیلی الاخیلیه

دختر عبد الله الاخیلیه و از نساء مشهوره شاعره و منسوب بعشیره بنی الاخیل میباشد و از عشیره در مقام مفاخره گفته اند

نحن الاخایل لا یزال غلامنا   حتی یدب علی العصا مشهورا

تذکره شعراء عرب فقط خنسا را برو ترجیح داده‌اند و از اشعار او است که می‌گوید





تبکی الرماح اذا فقدن اکفنا   جزعا وتعرفنا الرفاق بحورا
ولنحن اوثق فی صدور نسائکم   منکم اذا بکر الصراخ بکورا

اندر جال عشیره لیلی شخصی بوده معروف و موسوم بتوبة بن الحمیر با کمال فتوت و عفت مشهور به فتی الفتیان وی بلیلی عاشق شده و لیلی نیز بعفت و پاکی او را دوست میداشته چون هر دو طبع شعر داشتند در حق هم اشعار بلیغ گفته‌اند مخصوصاً لیلی برای توبه مراثی مطول نظم کرده اکثر آنها در جلد دهم اغانی ضبط است گویند وقتی لیلی حاجتی بظالم مشهور یعنی حجاج بهمرسانید ابیاتی در مدح او گفت و درخواست مطلب خود نمود حجاج حاجت او را بر آورده و از و پرسیده گفت راست بگو ببینم در جوانی مابین تو و توبه هیچ امری شهوانی اتفاق افتاد گفت لا والله همینقدر شبی با او تنها بودم حرفی بمن گفت که مرا اشتباه انداخت این قطعه را گفتم

وذی حاجة قلنا له لا تبح بها   فلیس الیها ما حییت سبیل
لنا صاحب لا ینبغی ان نخونه   وانت لاخری فارغ وحلیل

پس از آن حرفی ازو نشنیدم که موهم قصد و خیال ناپسندی باشد گویند توبه از پدر لیلی درخواست کرد که مشار الیها را بزنی باو دهد پدرش نپذیرفت و او را بیکی از بنی الادلع تزویج نمود توبه در ایام عروسی بعشیره شوهر لیلی رفت که از دور بدیدار او نایل گردد با آنکه طریق عفت مسلوک داشت در آن عشیره دوچار صدمات شد و این دو بیت را آن وقت در برائت ذمه و پاکی دیده خود گفته است

علی دماء البدن ان کان بعلها   یری لی ذنبا غیر انی ازورها
وانی اذا ما زرت قلت لها اسلمی   فهل کان فی قولی اسلمی ما یضیرها

معروف است که چون امام اصمعی این دو بیت شنید گفت شکوی مظلوم و فعل ظالم و بر پاکی نهادی توبه تحسین کرد و ابیاتی که لیلی در مدح حجاج گفته از قرار ذیل است

احجاج لا یفلل سلاحك انما　　المنایا بکف الله حیث تراها
اذا اهبط الحجاج ارضا مریضة　　تتبع اقصی دائها فشفاها
شفاها من الداء العضال الذی بها　　غلام اذا هز القناة سقاها
سقاها دماء المارقین وعلها　　اذا طمحت یوما وخیف اذاها
اذا سمع الحجاج صوت کتیبة　　اعد لها قبل النزول قراها
اعد لها مصقولة فارسیة　　بایدی رجال یحلبون غذاها
احجاج لا تعط العصاة مناهم　　ولا الله یعطی للعصاة مناها
ولا کل حلاف تقلد بیعة　　فاعظم عهد الله ثم شراها

تجاوز الله عنها چه بشعر خود اعانت ظالم نموده است مختصر وقتیکه لیلی بر حجاج وارد شده با او سؤال وجواب مینمود از جمله حجاج از وی پرسید آن زمان که از قبیلهٔ خود حرکت نمودی آنها در چه حال بودند گفت ترکتهم فی حال الخصب والامن والدعة اما الخصب ففی الاموال والکلا واما الامن فقد امنهم الله عز وجل بك واما الدعة فقد خامرهم من خوفك ما اصلح بینهم پس از این گفته اشعار مدح حجاج را که در فوق مسطور شد خواند

توبه عاشق لیلی پیش از لیلی درگذشت ولیلی این شعر را در قصیدهٔ از قصاید مرثیهٔ او گفته است

اتته المنایا دون درع حصینة　　واسمر خطی وجرد ضوامر

و از این شعر چنین بر می آید که توبه در وقتی کشته شده که اسب و سلاح نداشته اما در باب وفات لیلی قصهٔ غریبی نقل کرده اند و صاحب اغانی آن را تصدیق مینماید و آن قصه این است که لیلی و شوهر او با چند نفر از اهل عیره از سفری مراجعت میکردند گذارشان بر قبر توبه افتاد لیلی گفت خوبست بتوبه سلام کنم و شتر خود را بجانب قبر توبه راند برتپهٔ که قبر بر روی آن بود رسید و گفت السلام علیك یا توبه چون جوابی نشنید رو بهمراهان کرده گفت تا کنون نمیدانستم توبه دروغگو ست مگر





خود نگفته است

ولو ان لیلی الاخیلیة سلمت　　علی ودونی تربة وصفائح
لسلمت تسلیم البشاشة اوزقی　　الیها صدی من جانب القبر صائح

هنوز در کار خواندن این دو بیت بود که بومی از حول قبر توبه بطرف هودج لیلی پرواز کرده خود را بشتر هودج لیلی زد شتر رم کرد و لیلی را بزمین انداخت و او از آن آسیب درگذشت و همانجا مدفون گشت و این قضیه را همراهان لیلی دلیل صدق قول توبه دانستند و از اشعاری که لیلی در باب صفات حمیدهٔ توبه گفته دو بیت مسطور در ذیل است

کریم یغض الطرف فرط حیائه　　ویدنو واطراف الرماح دوان
وکالسیف ان لاینته لان متنه　　وحداه ان خاشنته خشنان

نیز در مدح توبه گفته است

فتی کان احیی من فتاة حییة　　واشجع من لیث بخفان خادر

نیز در همان باب سروده

فنعم الفتی ان کان توبة فاجرا　　وفوق الفتی ان کان لیس بفاجر

(لطیفه) لیلی اخیلیه از اخیلیه بهرا نیه بوده و اهل این قبیله عادةً حرف مضارع را مکسور میخوانند مثلاً نضرب بفتح نون را نِضرب بکسر نون تلفظ میکنند روزی لیلی بحضور عبد الملك اموی رفته اتفاقاً امام شعبی نیز در آنجا بود عبد الملك بشعبی اشاره کرده باو فهمانید که با لیلی شوخی کند او مطایبه را گفت یا لیلی ما بال قومك لایکتنون لیلی گفت ویحك اما نکتنی و نون را بعادت قبیلهٔ خود مکسور خواند شعبی گفت لا والله لو فعلت لاغتسلت لیلی خجل شد و حضار خندیدند و ما رسم ادب را بتوضیح این سؤال و جواب نپرداختیم آنها که فی الجمله در عالم ادبیت هستند ملتفت خواهند شد شیخ بهائی علیه الرحمه این حکایت را بدون تعیین اشخاص در کشکول نگاشته و میگوید از آن پس زن بطرف مقابل خود گفت تو هم این بیت

تقطیع نما

حوّلوا عنّا کنیستکم ... یا بنی حمّالة الحطب

آنرا کفته حوّلوا عن فاعلاتن تا کنی فاعلن زن کفته من الفاعل
در عقد الفرید این حکایت را با بو نواس و عنانه نسبت داده در هر حال
مطایبه بوده است

و ابیات مسطوره در ذیل را لیلی الأخیلیه در مرثیهٔ عثمان بنظم
آورده است

ابعد عثمان ترجو الخیر امّته ... وکان آمن من یمشی علی ساق
خلیفة الله اعطاهم وخوّلهم ... ما کان من ذهب حوم واوراق
فلا تقولن لشیء سوف افعله ... قد قدّر الله ما کل امرء لاق

لیلی الأخیلیه از نسوان مائهٔ اول هجری بوده و با نابغه الجعدی از شعرای
اصحاب که از معتبرین بشمار می آید مهاجات نموده و لیلی بر نابغه در هجا
غالب شده و هر دو در اوایل عهد خلفای بنی امیه زندگانی کرده اند

## لیلی العامریّه

لیلی بنت مهدی بن سعد العامریه است که مجنون معروف عاشق لیلی مجنون
و عاشق این لیلی بوده و کتابها در سرگذشت آنها بنظم آورده و چیزها
گفته اند و حکیمی چون نظامی علیه الرحمه که در نظم مطالب عالیه حکمت
و تحقیقات عرشیه نسبت بنابر رب النوعی و احداست و خداوندکاری
وحید و فرید در خمسهٔ خود یعنی پنج کتابی که به پنج خزینهٔ گوهر و حقه های
دُر درماند کتاب لیلی و مجنون دارد و مکتبی که نیز در عالم خود فرد بی
بدل میباشد داستان این عاشق و معشوق را طوری نظم کرده که در ادبیات
عرب و عجم که فالحقیقه ادبیات یک ملت است نقطهٔ مخصوصی را متصرف
میباشد و در اختتام این ترجمه از آن حکیم اعلم و از این شاعر اوحد بیتی
چند نمونه را درج خواهیم نمود و بعضی ابیات که سزاوار شایستهٔ سخن و
خداوندان ادب و امراء کلام در این موضوع فرموده بر آن خواهیم افزود

عجالةً



عجالةً گوئیم از قرار مسطورات ارباب فن لیلی العامریه گفته است

لم یکن المجنون فی حالة ... الا وقد کنت کما کانا
لکنّه باح بسرّ الهوی ... وانّنی قد ذبت کتمانا

مجنون عاشق این لیلی نیز از قبیلهٔ بنی عامر بوده اسمش قیس پسر ملوح بن
مزاحم و بعضی اسم او را عامر دانسته و جماعتی مهدی و زمرهٔ اقرع و طایفهٔ معاذ
گفته اند و اشهر قیس است هرچه باشد در معروف بودن بمجنون خود اعتراف
نموده و سروده است

یسمّوننی المجنون حین یروننی ... نعم بی من لیلی الغداة جنون

لیلی و مجنون در صورت صحت و وجود در اوایل عصر خلافت خلفای بنی
امیه بوده اند در اوان طفولیت عاشق و معشوق گوسفندان قبیله را بچرانیدن
در مرعی بهم انس گرفته و رفته رفته انس مولد مهر و مهر شدت بهم رسانیده
بدرجهٔ عشق رسیده چه در حقیقت معنی عشق میل مفرط است و مجنون خود
در مبادی این معاشقه گوید

تعلّقت لیلی وهی ذات ذوابة (طفل صغیرة) ... ولم یبد للأتراب من ثدیها حجم
صغیرین نرعی البهم یا لیت اننا ... الی الیوم لم نکبر ولم تکبر البهم

و فطانت فطری این عاشق و معشوق را دو بیت مسطور در ذیل که مجنون
گفته معلوم مینماید

کلانا مظهر للناس بغضا ... وکلّ عند صاحبه مکین
تبلّغنا العیون بما اردنا ... وفی القلبین ثمّ هوی دفین

بعضی بر این میباشند که بنی عامر عموماً سخت دل بوده و مهر و محبت در
قلوب قاسیهٔ آنها اثری نمینموده اتفاقاً در عصر قیس و لیلی یکی از معتبرین
بنی امیه با نزدیکان خود حالت معاشقه بهم رسانیده اخفای این مطلب
و مغلطه را ابداع داستان عشق قیس و لیلی را نموده لیلی و مجنون از این
رو ساخته شده است و اشعار بسیار بآنها نسبت داده اند که پردهٔ ضخیم تر
و بیشتر ساتر مطلب باشد ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی تضعیف

این

این قول مینماید و بمعاشقهٔ این لیلی و این مجنون معتقد است و از اشعار لطیفه که نسبت بلیلی داده اند دو بیت مسطور در ذیل است

نفسی فداءك لو نفسی ملکت اذا  ما کان غیرك یجزیها ویرضیها
صبراً علی ما قضاه الله فیك علی  مرارة فی اصطباری عنك اخفیها

و از ابیات رائقهٔ مجنون کردگار دو بیت و وقت مکانتی دارد این دو بیت است

وادنیتنی حتی اذا ما سبیتنی  بقول یحل العصم سهل الاباطح
تنائیت عنی حین لا لی حیلة  وخلفت ما خلفت بین الجوانح

و این دو بیت

اتوب الیك یا رحمن مما  عملت وقد تکاثرت الذنوب
فاما من هوی لیلی وحبی  زیارتها فانی لا اتوب

و این چهار شعر

لقد لامنی فی حب لیلی اقاربی  ابی وابن عمی وابن خالی وخالیا
یقولون لیلی بالعراق مریضة  فیا لیتنی کنت طبیبا مداویا
تعشقت لیلی وهی طفل صغیرة  وکنت ابن سبع ما بلغت ثمانیا
فشاب بنو لیلی وشاب ابن بنتها  وحرقة لیلی فی فؤادی کما هیا

و این بیت

ما بال قلبك یا مجنون قد هلعا  من حب من لا تری فی وصلها طمعا

و این دو شعر

یقولون لیلی بالعراق مریضة  فما لك لا تضنی وانت صدیق
شفی الله مرضی بالعراق فاننی  علی کل مرضی بالعراق شفیق

و بسا نظمهای دیگر را که گوییم این شعرها منسوب بمجنون یعنی قیس عامری است و فی الحقیقه از دو بیت شاید دور رفته باشیم اما برای آن عاشق و معشوق همین شان و رفعتی است که صاحبان افکار لطیفه از قول آنها سخن گفته و ابکار مضامین بدیعهٔ خود را بآنها تقدیم نموده باشند و بالاتر از این شان آن است که عارف معروف حکیم نظامی روح الله روحه قیس و لیلی را

مطرح



مطرح نموده خیالات سودمند خود را باین عنوان بعالم حکمت و ادبیت و انسانیت هدیه مینماید و در فصلی میفرماید

رخشنده شبی چو روز روشن  زو تازه فلك چو سبز گلشن
از مرسله های زر حمایل  زرین شده چرخ را شمایل
از نافهٔ شب هوا معنبر  از گوهر مه زمین منور
مه قد به یزك جنیبه رانده  کشتی بجناح در نشانده
صد گونه ستاره شباهنگ  بنمود سپهر بر یك اورنگ
پروین ز حریر زرد و ازرق  بر سنجق شب کشیده بیرق
با شکل عطارد و کمانش  تیر است که زد بر آسمانش
از شکل بروج و از منازل  افتاده سپهر در زلازل
مجنون ز سر نظاره سازی  میکرد بچرخ حقه بازی
بر زهره نظر گماشت اول  کفتای بتو بخت را معول
ای زهرهٔ روشن شب افروز  وی طالع دولت از تو پیروز
ای مشعلهٔ نشاط جویان  صاحب صدف سرود گویان
لطفی کن از آن لطف کداری  بکشای در امید واری
زان یار که بود وای جانست  بویی برسان که وقت آنست
چون مشتری از افق بر آمد  با او ز درد کرد در آمد
کای مشتری ای ستارهٔ سعد  ای در همه کار صادق الوعد
ای منشی نامهٔ عنایت  بر فتح و ظفر تو را ولایت
ای بخت مرا بلندی از تو  دل را همه زورمندی از تو
در من بوفا نظاره کن  گر چاره هست چاره کن
از دوست بمن رسان پیامی  کم گیر گلی ز گلستانی
چون دید که آن بخار خرزان  هستند ز راه خود گریزان
دانست که آن خیال بازی  کارش نرسد بچاره سازی
نالید بر آنکه چاره سازست  از جمله وجود بی نیاز است

گفت

کفت ای درِ تو پناه گاهم — جز در تو کسی چرا پناهم
ای زهره و مشتری غلامت — سر نامهٔ نام جمله نامت
ای هفت فلك فکندهٔ تو — ای هر که بجز تو بندهٔ تو
ای خاك من از تو آب کشته — بنکر بمن خراب کشته

آن کن ز عنایت خدائی
کاید شب من بروشنائی

و مکتبی کفته است

ای بر احدیتت ز آغاز — خلق ازل و ابد هم آواز

نیز کوید

نزدیك قبیله بود کوهی — مه کنکرهٔ فلك شکوهی
بر قله آن فلك حصاری — بر دامن آن زمین غباری
بر پشتهٔ وی آسمان نمودی — چون بر شتری جل کبودی

و در رفتن پدر مجنون براغ مجنون کوید

آتش زنه وار پیر دلتنك — میکوفت قد خمیده بر سنك
ز آتش زنه اش بسنك خاره — افتاده ز هر طرف شراره

نیز از زبان مجنون در جواب نصیحت پدرش کوید

کفتی که ز روی خاك برخیز — زین وادی هولناك بکریز
صد کوه بدل چکونه خیزم — صد خار بپای چون کریزم
چندان ندویده ام ز آغاز — این ره که توانم آمدن باز

و شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه فرماید

مجنون عشق را دکر امروز حالتست — کاسلام دین لیلی و دیکر ضلالتست

و کوید

مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عامر — فرهاد رخ شیرین چون خسرو پرویزم

و میرزا محمد حسین ادیب بنیسر دار الطباعهٔ دولتی و دار الترجمهٔ خاصه همایونی که تقریبا بیست سال است در صحبت و مصاحبت نکارنده میباشد در ترجمه

شعر



شعر خود مجنون که میکوید

نداوبت من لیلی بلیلی من الهوی — کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

کوید

کفت خسته از چه غم لیلی تنم — باز چارهٔ آن بلیلی میکنم
درد لیلی را بلیلی میبرم — زان قنینه باز باده میخورم

و این دو بیتی عربی که بمجنون نسبت داده اند در حسن مضمون و لطف جناس و غیره امتیازی دارد

لیلی و لیلی نفی نومی اختلافهما — بالطول والطول یا طوبی لو اعتدلا
یجود بالطول لیلی کلما بخلت — بالطول لیلی و ان جادت به بخلا

## لیلی بنت حسان

دختر حسان بن ثابت انصاری شاعر و مادح حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در طبع شعر و فصاحت فطری و طبیعی تالی پدر خود بوده ابن ظافر در کتاب خود کوید روزی حسان این شعر را بنظم آورده کفت

متاریك ادبار الامور اذا اعترت — ترکنا الفروع واجتثثنا اصولها

و در تتمهٔ کلام در مانده دخترش لیلی که حاضر بود کفت

مقاویل بالمعروف خرس عن الخنا — کرام یعاطون العشیرة سولها

حسان را اهتزازی حاصل شده شعر ذیل را بنظم آورد و خواست بر دختر خود بواسطهٔ پیدا کردن قافیه اظهار برتری و مفاخرت نماید و کفت

و قافیة مثل السنان رزینة — تناولت من جو السماء نزولها

دخترش لیلی این شعر را که هم مشتمل بر ستایش حسان است هم بر عجز او درین قافیه کفت

یراها الذی لا ینطق الشعر عنده — و یعجز عن امثالها ان یقولها

ابن ظافر کوید حسان بجهت این بیت لیلی کفت تا تو زنده من دیکر شعر نخواهم کفت و بر طبق این کفته سوکند یاد کرد اما لیلی نوبه کود که دیکر در حضور پدر خود شعر نکوید و حسان را دختر دیکر مسماة بر نعم هست که ترجمهٔ حال

آن

آن در حرف نون بیاید

# لیلی بنت طریف

خواهر ولید بن طریف از مشاهیر خوارج است و او زنی شاعره و پردل وصاحب شجاعت وجلادت بوده است ولید برادرش قائل این رجز است ومیکوید

انا الولید بن طریف الشاری    قسورة لا یصطلی بنار
جورکم اخرجنی من داری

خارجی مشار الیه در سال یکصد وهفتاد وهشت جمع کثیری در تحت لوای خود جای داده بر هرون الرشید باغی شد ویک سال تمام علم عصیانش افراشته بود در ماه رمضان سال صد وهفتاد ونه یزید بن مزید سردار هرون اورا مقهور ومغلوب نمود وکشته شد پس از قتل او خواهرش لیلی بنت طریف سلاح پوشیده وبر اسب سوار شده بجای برادر خود بحرب پرداخت اما در مقابل حملات یزید مقاومت نتوانست نمود اسبش مجروح شد وخود مراجعت کرد بجای استعمال سیف وسنان تیغ زبان را از نیام خاموشی بیرون کشید مراثی بسیار در حق برادر خود کفت از جمله مراثی او اشعار ذیل است

تبل نهاک رسم قبر کانه    علی جبل فوق الجبال منیف
تضمن مجداً عدملیا وسوددا    وهمة مقدام ورای حصیف
فیا شجر الخابور ما لک مورقا    کانک لم تحزن علی ابن طریف
فتی لا یحب الزاد الا من التقی    ولا المال الا من قنا وسیوف
ولا الذخر الا کل جرداء صلدم    معاودة للکر بین صفوف
کانک لم تشهد هناک ولم تقم    مقاماً علی الاعداء غیر خفیف
ولم تستلم یوماً لورد کریهة    من السرد فی خضراء ذات رفیف
ولم تسع یوم الحرب والحرب لاقح    وسمر القنا ینکزنها بانوف
حلیف الندی ما عاش یرضی به الندی    فان مات لا یرضی الندی بحلیف

فقدناك



فقدناك فقدان الشباب ولیتنا    فدیناک من فتیاننا بالوف
وما زال حتی ازهق الموت نفسه    شجا لعدو او نجا لضعیف
الا یا لقومی للحمام وللبلی    وللارض همت بعده برجوف
الا یا لقومی للنوائب والردی    ودهر ملح بالکرام عنیف
وللبدر من بین الکواکب اذ هوی    وللشمس لما ازمعت بکسوف
ولللیث کل اللیث اذ یحملونه    الی حفرة ملحودة وسقیف
الا قاتل الله الحشی حیث اضمرت    فتی کان للمعروف غیر عیوف
فان یک ارداه یزید بن مزید    فرب زحوف لفها بزحوف
علیه سلام الله وقفاً فاننی    اری الموت وقاعاً بکل شریف

ودر مرثیه دیکر کفته است

ذکرت الولید وایامه    اذا الارض من شخصه بلقع
فاقبلت اطلبه فی السماء    کما یبتغی انفه الاجدع
اضاعک قومک فلیطلبوا    افادة مثل الذی ضیعوا
لو ان السیوف التی حدها    یصیبک تعلم ما تصنع
نبت عنک او جعلت هیبة    وخوفاً لصولک لا تقطع

کویند وقتی هرون الرشید یزید بن مزید بن زائدة الشیبانی را مامور حرب ولید کرد کفت

لابعثن الیه ربیعة غیرها    ان الحدید بغیره لا یفلح

چه یزید بن مزید وولید هردو از بنی ربیعة ابن وائل بودند ویزید برادرزاده معن بن زائده جوانمرد مشهور از امرای نامدار عباسیه بود ودر شجاعت عدیل ونظیر نداشت

خوارج میکویند ما نظر بآیهٔ شریفهٔ اِنَّ اللّهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ نفوس خود را ببهای بهشت فروخته ایم بنابرین خود را شراة بروزن قضاة میخوانند وشاری مفرد شراة است واین است که ولید کفته انا الولید بن طریف الشاری    در ابن خلکان اسم خواهر ولید را

که صاحب

که صاحب ترجمه وابیات مزبوره است فارعه وفاطمه نوشته اما اغانی
از اسماء بلبلی دانسته ودر شرح کشاف نیز تصریح بهمین اسم نموده

## لیلی

از ادیبه های اسلامبول نیز یکی مسماة بر لیلی خانم بوده مشار الیها
از خویشان مرحوم فؤاد پاشا میباشد واز قرار یکه در تذکرۀ فطین مسطور
است دختر موره لی زاده حامد افندی است ودر سال هزار ودویست
وشصت وچهار وفات کرده دیوانش ضبط ومرتب شده بهترین اشعار
او این است

اینجمه سن احبابکی اینجمیه سندن — بو عالم فانیده ظرافت بود داشته

واین ابیات نیز لسان حال اوست

قیل مجلسی آماده نه دیرلرسه دیسونلر — ایچ دلبر ایله باده نه دیرلرسه دیسونلر
عالمده نه در فرح بکا مدح ایله ذمك — صاغ اولسون احباده نه دیرلرسه دیسونلر
ایچ باده یه کلشنده نه دیرلرسه دیسونلر — عالمده سن اکلنده نه دیرلرسه دیسونلر

گویند لیلی با شاکرد موم فروشی مهر میورزیده وغالبا بر در دکان موم فروش
رفته داد وستدی میکرده یکی از ظرفا ملتفت این حال شده مصرع
ذیل را بنظم آورده به پسر یاد داده گفت هر وقت لیلی نزد تو آمد
برای او بخوان

شمع وجهمه دقت ایله باقمه یانارسین

چون لیلی نزد پسر آمد وپسر مصرع را بخواند لیلی مرتجلا گفت

خطك کلیجك سن ده بنی موم ایله ارارسین

## لیلی خانم

دختر مشیر ضبطیۀ اسبق مرحوم اسمعیل پاشاست که در شعر وانشا نادرۀ
دوران وسرآمد مخدرات زمان بوده این غزل از اشعار منتخب اوست

عکس حسن یار اشك چشم بیفردن کچر — فلك کوهر کردار کویا بحر احمردن کچر
یکتن اولمق استین اول کلبه دلدای کوکل — پیرهن وحشت سنه سن چاك ایله بو سردن کچر





باقی بو لعبتگاه دهرك روز وشب مهر ومهی — ایکی طفل نازنین در صانکه چنبردن کچر
قامتن سیر ایلین طوبایه ایرمی نگاه
لعل جانبخشن امن البته کوثردن کچر
صانمه تأثیر ایلمز لیلی او سنکین طبعنه
ناوك آه درون پولاد ومرمردن کچر

از قرار مذکور مشار الیها زبان فرانسه وروم را بتحریر وتقریر میدانسته
غیر از لیلی بنت حسان صحابیه که ترجمۀ حالش گذشت هفده نفر صحابیه
دیگر مسماة بلیلی بوده ولیلی بنت مسعود بن خالد النهشلیة التمیمیه
از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است دو پسر آنحضرت
که عبد الله وابو بکر نام داشتند ودر کربلا در رکاب حضرت سید الشهدا
شهید شدند از بطن این لیلی بودند ولیلی بنت حابس خواهر اقرع بن
حابس از مؤلفة قلوب مادر فرزدق شاعر مشهور میباشد ومقصود از لیلی
در شعر عبد الله بن رواحه دختر قیس بن الخطیم است وعمره بنت رواحه
خواهر عبد الله را شرف مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه وآله دست داد
اما طلاق خواسته ومطلقه گشته وعاقبت کرك اورا اهلاك کرد وبنت الجودی
که در جلد اول ترجمۀ حالش گذشت نیز لیلی نام داشته
واز همۀ زنهائی که مسماة بر لیلی بوده لیلی بنت ابی مرة ابن عروة بن مسعود
الثقفیه اشهر واعرف ودر شان وجلالت بالاتر ووالاتر بوده پدرش از
قبیلۀ مختار بن ابی عبید وحجاج بن یوسف ظالم مشهور است ومادرش
از نژاد ابو سفیان اموی پدر معویه از اینجاست که در بعضی تواریخ
معتبر نوشته اند روزی معویه گفت میدانید امروز خلعت خلافت شایستۀ
پیکر کیست حاضران هر یك چیزی گفتند او گفت شایستۀ مقام خلافت
امروز علی بن الحسین است که از لیلی در وجود آمده چه در وی زهو
بنی ثقیف وسخاء بنی امیه وشجاعت بنی هاشم جمع است شرحی که در
میان نسوان آن عصر باین مستوره حد عفاف نصیب شده هم بتری

حضرت ابی عبد الله الحسین سلام الله علیه است و شرف ثانوی ولادت حضرت علی بن الحسین الشهید علیه السلام میباشد در اشعار مشهوره که علی بن الحسین را مدح کرده اند اشعار باین شرف شده یعنی از ین عقیلهٔ قبیله نام برده اند محمد بن احمد بن ادریس عجلی حلی رضوان الله علیه در کتاب سرائر میگوید در حایر مقدس علی بن الحسین الاکبر سلام الله علیه را باید زیارت نمود مادر او لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی باشد وی از آل ابی طالب نخستین کسی است که در یوم الطف بسعادت شهادت مبادرت جست تولدش در عهد امارت عثمان اتفاق افتاده از جد بزرگوارش امیر المؤمنین علی ع احادیث روایت نموده خداوندان سخن در ستایش وی اشعار آبدار پرداخته اند ابو عبیده و خلف الاحمر تصریح کرده اند که این ابیات فصیح در مدیح علی بن الحسین مقتول گفته شده

لم تر عین نظرت مثله … من محتف یمشی ولا ناعل
یغلی نیئ اللحم حتی اذا … انضج لم یغل علی الآکل
کان اذا شبت له ناره … یوقدها بالشرف الکامل
کیما یراها بائس مرمل … او فرد حی لیس بالآهل
اعنی ابن لیلی ذا السدی والندی … اعنی ابن بنت الحسب الفاضل
لا یؤثر الدنیا علی دینه … ولا یبیع الحق بالباطل

یعنی همانا در تمامت جهانیان هیچ دیده مانند وی ندیده بر اطعام مساکین و اکرام واردین چندان حریص و مولع است که پیوسته انواع لحوم و اطعمه با قیمتی گزاف و بهائی گران بخرد و در بازار مردی و مصروف میزبانی بی ارزان بکار برد و همواره بر عادت اشراف بر منیجر همت نادر قری بیفروزد تا مردم نیازمند از هر طرف باستان وی بشتابند و بر خوان نعمتش گرد آیند آن ممدوح عظیم الشان فرزند لیلی باشد که خود خداوند جود و عطا و دست پرورد آیشرافت و حسب است هیچگاه دنیا بر دین نگزیند





و حق بر باطل نفروشد

# حرف المیم

## ماجدة القرشیة

از نساء صالحه امت بوده و بعضی از مناقب او در طبقات شعرانی مذکور است

## مارده

از زوجات هرون الرشید خلیفه و مادر محمد المعتصم بوده و معتصم را اهل تاریخ ثمانی و مثمن گفته اند و وجه آن این است که معتصم در سال دویست و هیجده بخلافت نایل شد در حالتی که هشتمین خلیفهٔ عباسی بود و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت نمود و در مدت خلافت هشت فتح نصیب او شد و هشت نفر از دشمنان خود را مقهور ساخت و در چهل و هشت سالگی در گذشت و هشت ملیون دینار و هشت ملیون درهم و هشت هزار شتر و استر و هشت هزار کنیز و غلام گذاشت و در بعضی کتب اسم مادر معتصم را ماویه بنت شبیب نوشته اند

## ماریهٔ قبطیه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در سال هفتم یا هشتم هجرت حاطب ابن ابی بلتعه فرستادهٔ حضرت رسول اکرم ص بمصر از آن مملکت مراجعت نمود مقوقس که از جانب قیصر روم حکمرانی مصر داشت با این فرستاده ماریه قبطیه و شیرین خواهر او را با قاترد لدل نام و حمار مشهور بیعفور و غیرها هدیه برای حضرت رسالت پناهی فرستاد و ماریه بشرف مزاوجت آنحضرت مشرف گردید و حضرت ابراهیم بن رسول ص از بطن مطهر او متولد شد و تولد حضرت ابراهیم در ماه ذیحجهٔ سال هشتم هجرت بود و ارتحال او در سال دهم و اکثر سن ابراهیم را شانزده ماه نوشته اند و نوشته اند که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله

براو بسیار بگریست اما وفات ماریه در سال شانزدهم هجرت در خلافت خلیفه دوم اتفاق افتاده و قبطا اسم طوایف قدیمه مصر و حوالی آنست

## ماریهٔ ذات القرطین

یعنی ماریه صاحب دو گوشواره و او ماریه بنت ارقم از خانوادهٔ ملوک بنی جفنه بوده که بند دو گوشواره داشته هر یک از یک دانه مروارید که بزرگی تخم کبوتری بوده و آن یک زوج گوشواره را تخمیناً پنجاه هزار دینار قیمت میکرده اند مشار الیها بقصد نیل سعادت اخروی گوشواره ها را هدیه کعبه معظمه اجلها الله تعالی نموده و خواندار کعبه آنهارا در بیت شریف آویخت بروایتی آن دو گوشواره بدست عبد الملک بن مروان رسید و وقتیکه او دختر خود فاطمه را بعمر بن عبد العزیز تزویج نمود آنهارا باو بخشید اما عاقبت الامر عمر آنهارا در اول خلافت خود از زوجه خود گرفته در بیت المال نهاد واعز من قرطی ماریه که از امثال عرب است نظر باین دو گوشواره دارد و باز چون کسی را میخواهند بخرید چیزی ترغیب نمایند میگویند خذوه ولو بقرطی ماریه

## ماریه

جاریهٔ هرون الرشید و در حسن و جمال و ادب و کمال بی نظیر و همال بوده روزی یکی از شعرای دانشمند بحضور خلیفه رفته طبقی از گل در آنجا دید بمناسبت در باب آن گفت

کانه خد محبوب یقبله ‌ ‌ ‌ فم الحبیب و قد ابدی به خجلا

خلیفه بماریه گفت تو در این باب چه گوئی مشار الیها گفت

کانه لون خدی حین تدفعنی ‌ ‌ ‌ کف الرشید لامر یوجب الغسلا

## مال خاتون

دختر شیخ اده بالی از مشایخ و متولین عصر سلطان عثمان غازی اول سلطان دولت عثمانی و زوجه سلطان عثمان و مادر سلطان اورخان





غازی و علاء الدین پاشا که دو فرزند اوست بوده قبل از آنکه سلطان عثمان بر اریکهٔ سلطنت قرار گیرد با شیخ اده بالی مؤالفت حاصل نموده بکلبه وی زیاد میآمد و شبی مهمان بوده در آنجا مال خاتون را میبیند و دل بمهر او مینهد شبی در عالم رؤیا چنین مشاهده مینماید که از سینه شیخ اده بالی نوری لامع ساطع گردیده در سینه شکم او جای گرفت پس از آن از ناف او درختی روئید و بدرجه بزرگ شد که سایه آن تمام روی زمین را فرا گرفت و تمام اهل عالم در سایه آن جمع شدند این خواب خود را برای شیخ اده بالی حکایت کرد شیخ بسلطنت و دولت عظیمه او اشاره کرده گفت تو مالک ممالک وسیعه خواهی شد و دختر خود مال خاتون را بسلطان عثمان بزنی داد و علاء الدین پاشا و سلطان اورخان چنانکه ذکر شد از بطن او بوجود آمدند خلاصه بعد از این مزاوجت مقدمات سلطنت سلطان عثمان نمودار گردید پس شیخ اده بالی جد مادری سلاطین عثمانی است فوت مال خاتون در اواخر سال هفتصد و بیست و پنج سه ماه قبل از سلطان عثمان و یکماه بعد از شیخ اده بالی اتفاق افتاده چون علاء الدین پاشا برادر بزرگ سلطان اورخان بوده و در لغت ترکانی برادر بزرگ را پاشا میگویند او را علاء الدین پاشا گفته اند بعقیده بعضی پاشا مخفف پای شاه است چون امنای دولت هر پادشاهی دست و پای او میباشند آنها را پاشا گفته اند در هر حال بعد از سلطان علاء الدین پاشا در دولت عثمانی لقبی شد که برجال و اولیای دولت دادند اما سلطان در ملوک اسلام سلطان محمود بن سبکتکین اول پادشاهی است که باین عنوان نامیده شده است

## ماه پیکر سلطان

مشهور به کوسم والده و از حلائل سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی

بوده و مادر سلطان مرادخان رابع و سلطان ابراهیم میباشد سلطان
عثمان خان ثانی برادر بزرگ مشار الیهما از مادر دیگر که مسماة به ماه
فیروز خاتون بود بوجود آمد و این زن حلیلهٔ بزرگ سلطان احمد
خان شمرده شده و ماه پیکر سلطان زمان سلطنت این دو شاهزاده
و اوائل سلطنت نوادهٔ خود سلطان محمد خان رابع را درک نموده و
منتهای شوکت و جلال و نفوذ را در امور دولت داشته تمولش بسیار
و تجملش بیش از آنکه بگفتار آید عمرش بدرازی رسیده و آخر الامر در
ماه رمضان سال هزار و شصت و یک درگذشته است یعنی بدست نفوذبرها
کشته گشته و در مقبرهٔ سلطان احمد خان مدفون شده بخیرات و حسنات
میل زیاد داشته ابنیهٔ خیریه از مساجد و غیره بنا کرده در شهور مبارکه
زیاده از دویست نفر از زنان و مردان شرفای حجاز را باسم سادات
علوی فرسی وجه معاش میداده و هر سال بنام بیوک سقا و کوچک سقا
دو نفر را مامور میکرده که با قافلهٔ حاج همراه شوند و بحجاج آب و
شربت دهند نیز در هر سنه در ماه رجب با لباس مبدل بزندانخانه
رفته جستجو کرده اشخاصی را که بجهت داشتن دین حبس نموده بودند
دیون آنها را ادا و خود آنها را رها مینموده و آنها که بواسطهٔ جزئی جنایت
در بند نکایت بودند باقیماندهٔ مدت حبس آنها را می‌بخشید و مستخلص
میکرده در بذل خیرات اعتماد بخواجه‌سراها نکرده خود بنفسها عطیات را
بمستحقین میرسانده دختر‌های فقیر را در وقت مزاوجت جهاز میداده
گوسفندهائی که در این زمان در عید اضحی بخدام مابین همایون میرسد
از مآثر اوست یکی جامع اسلامبول و جامع چنیلی واقع در اسکدار را او
ساخته و در سال هزار و پنجاه بتکمیل این بنای خیر پرداخته یک مکتب
و یک سقاخانه و یک دار الحدیث و دو حمام را بانی اوست بعلاوه
کاروانسرائی بزرگ در اسلامبول که اهالی ایران در آن سکنی دارند
و معروف بخان والده است در این کاروانسرا و در گردنهٔ قره دکز و قلعه

اناطولی



اناطولی نیز سه مسجد بنا نموده چون اهل خیر بوده ذکرش بخیر باد و
روحش شاد

## ماه تابان خانم

جلیلهٔ معظمه که مسماة باین اسم است و هم اکنون در جهان مردمی کار
مردان کریم کند و دست جلالت بنام او رایت تکریم بر قمهٔ تفخیم زند
قمر السلطنه لقب دارد و عاقلهٔ عقل او را از عقائل مستورات شمارد
نواب علیهٔ عالیهٔ مشار الیها از بنات مفخمات خاقان خلد آشیان
فتحعلیشاه طاب ثراه و مادرش نوش آفرین خانم دختر بدرخان برادر
علیمرادخان زند و معلومات و مسطورات ارباب خبره و اصحاب سیر
گوید که نجابت طرفین از خصایصی است که مخصص الطاف یزدانی باین
مواهب و عطایا باین شاهزاده خانم ارزانی فرموده و از آن بخشایش
در ذیل مجملی از مفصل و مختصری از مطول نگاشته خواهد شد
مرحومه نوش آفرین خانم را که برج نوش دار الخلافه بنام او بنا شده
از حضرت خاقانی دو فرزند ماند یکی مغفوره افتخار السلطنه که مرحوم
میرزا نبی خان امیر دیوان پدر حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله صدر
اعظم و سپهسالار بهمسری آن دختر با آباء علوی و امهات طرق
مفاخرت مینمود و با ارکان و عظماء همچشمی نمود دیگری مجلله متعالیه
قمر السلطنه دامت شوکتها و حشمتها که ازدواج او با مرحوم حاجی میرزا
حسینخان مشیر الدوله سپهسالار و صدر اعظم ایران قدر و عظمت این شخص
جلیل الشان را از جمله امثال و اقران گذرانید و بجائی رسانید که
مادون سلطنت و مافوق مراتب و مناصب رجال دولت او را حاصل شد
و باعلی درجه نایل آمد آنچه از مقامات منیعه دید و بدان رسید مستغنی
از بیان است و در عین معاصرین امری مشهود و عیان پس قمر السلطنه
مالک مآثر است و جامع مفاخر آنش پدر که کمترین بنده‌اش جهانبانی بود
و اینش شوی که خود را از اوج ترفع بعالمیان نمود وقتیکه خاقان مغفور

داده

راه دار السرور گرفت مشار الیها زینت افزای مهد بود و لب بر لبن
کرامت می آلود دایه اش در گهوارهٔ عصمت می پرورد و بعفت و نبالت
تربیت میکرد چون از رضاع بفطام رسید در مسالک هنر و کمال صاحب
همت و اقدام گردید خواند و نوشت و دانشمند هنری گشت مکارم اخلاق
آموخت و چراغ هوش و ذکا افروخت نفایس فنون ایران و فرنگ بدانست
و آنچه خواست توانست

زنی هنرمند شد ز جمله مردان فزون
بمردی و مردمی کرام را رهنمون

علاوه بر مبلغی معارف و فضایل در السنهٔ فرانسه و ترکی عثمانی متکلمی
قابل شد گفت و شنیدش پسندیده تر از عدل خالی از حشو و فارغ از هزل
این سیارهٔ اوج رفعت که اخترش از هبوط مصون باد الحق داد بزرگواری
داد فطرت پاکش همواره او را برأفت و مهربانی داشت و سر موئی
جانب ارحام و اقارب بلکه اعدا را جانب اقرب نگذاشت در همین وقت
و زمان و این خجسته دوران امیدگاه فقرا است و قوت ضعفا
حسن عقیدت و خلوص نیت بر آن داشتش که دو بار خانهٔ کعبه و مدینهٔ
الرسول اجلهما الله تعالی را زیارت نماید و این منهج صعب مستصعب را
بپای ارادت بر پیماید یکی در نهی سالگی و دیگر در سال ششم که ضعیفان
منتهای امل و امانی خیرخواهان است و مأمول مردمان قدردان
نیز بقدر پنجاه هزار تومان از املاک خود را که در حوالی طهران است
وقف ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار نموده و حاصل آن
طلاب علوم دینیه را که در اماکن مشرفه مشغول تحصیل اند آسوده
میدارد و درمانده و عاطل نمیگذارد در حضرت رضا علیه الآف
التحیة والثنا مسجد زنانه را باتمام با آیینه منور ساخته و در دار
الخلافهٔ ناصری تکیهٔ برای ذکر مصیبت خامس آل عبا جناب سید الشهداء
پرداخته و خانه و حمام جنب تکیه را موقوفهٔ آن قرار داده و بنیان

صورت اسامی دهات و املاک موقوفهٔ معظمهٔ مشار الیها از اینقرار است
(علی آباد که از محال فشافویه و غارات و کیفیات و نصرآباد از توابع او است ششدانگ)
(حسن آباد خوبان که از محال فشافویه و غارات ششدانگ)
(نعمت آباد که از توابع دار الخلافه است ششدانگ)
(وشطر که از محال طالقان است ششدانگ)
نصف محصول این دهات بجهت روشنائی اماکن مشرفه است و نصف دیگر مستمری طلابی که در نجف اشرف و کربلای معلی تحصیل می کنند

خیال را



خیال را برای اخلاص بخاندان رسالت و طهارت نهاده پس از فوت مرحوم
سپهسالار و صدر اعظم طیب الله مضجعه مضاجعت را ناشایسته شمرده
بوحدت راه خیر و سعادت سپرده و این جمله نمونه ایست از مدارک و مساعی
او که نظیر آن نایاب یا نادر است و در اگر از تصویر اینگونه معرفت و
انسانیت قاصر خلاصهٔ اهل فهم و علم است و شخص وقر و حلم در
زنان کمتر کسی شعر را چون او خوش مضمون و روان گوید و غبار چهرهٔ
فضل و ادب را باب تفضل شوید اگر در خصایل مرضیه اش براه اطناب
پوئیم از موضوع خارج شویم و از راه خود بیرون رویم سه بیت مسطور
در ذیل را در سفر حج ثانی بنظم آورده و کار ناظم تحفة العراقین
کرده است

چه بودی گر ز راه مهر بر من دیده بگشودی — ز اغیارم نهان بر دیدهٔ جانم عیان بودی
بهر جا هست بیمار از خدا خواهد شفا خود — مریض عشق تو هرگز نیارد نام بهبودی
براه کعبه گر آتش ببارد رو نگردانم — خلیل آسا گلستان است بر من نار نمرودی

## ماه چوچک بیگم

از زوجات همایون شاه است و مادر میرزا محمد حکیم ابو المفاخر که در
اواسط مائهٔ نهم هجری در غزنین و کابل و قندهار استقلالی داشته
بواسطهٔ اقبال و نفوذ مشار الیها در تواریخ نام او مسطور است
همایون شاه از اولاد سلطان ابو سعید بهادر خان میباشد که در هندوستان
حکمرانی داشته و مادر او دختر یکی از اعیان خراسان و مسماة به
ماهم بیگم بوده است

## ماهم انکه

مربیهٔ محمد اکبر شاه پسر همایون شاه است بواسطهٔ انتساب باین پادشاه
کمال شوکت و نفوذ داشته پس از بیرام خان وزیر اعظم محمد اکبر شاه
ماهم انکه طوری مسلط شد و در امور دولت دخالت بهم رسانید که
منعم خان وزیر اعظم بمنزلهٔ وکیل او بود پسرش ادهم خان از اکابر امرای آن

دولت

دولت بشمار آمده و برای عروسی پسر دیگرش بابی خان ترتیب جشنی داده که نظیر آن کمتر دیده شده است

## ماه ملک خاتون

دختر سلطان سنجر سلجوقی از سلاطین مشهور است که پای تخت آن مرو بود چون مشار الیها وفات نمود سلطان سنجر برای اینکه مرثیه بقاعده برای او گفته شود عمق بخارایی را مخصوصا از بخارا بخراسان خواست و گفت برای ماه ملک خاتون مرثیه سرایی نمای که بپسندد دران وقت عمق پیر و ناتوان بود و نمیتوانست چندان طبع را وادار بنظم اشعار نماید عذر خواست و باین دو بیت اقتصار نمود

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان　　رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر　　بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

وازین دو بیت معلوم میشود که ماه ملک خاتون در فصل بهار بدرود زندگانی گفته است

## متعه

در نفح الطیب مسطور است که متعه جاریه بوده مغنیه تربیت شده زیباب مغنی مشهور حسنی رائق داشته و در شعر و انشا بر اقران خود فائق روزی در حضور عبد الرحمن ثالث میخواند و سقایت میکرد از وضع و حالت این پادشاه ملتفت شد که طرف میل و رغبت او گردیده خواست این توجه پادشاه را استقبال کند عبد الرحمن باو اشاره نمود که شرط ادب را باستتار کوشد و این سر پوشیده ماند متعه این ابیات بخواند

یا من یغطی هواه　　من ذا یغطی النهارا
قد کنت املک قلبی　　حتی علقت فطارا
یا ویلتی اتراه　　لی کان او مستعارا
یا بابی قرشی　　خلعت فیه العذارا





وبعضی بجای متعه اسم این جاریه را متعه نوشته اند

## متمنیه

از نسوان مدینه منوره بوده و اسم او معلوم نیست محض تمناها که در اشعار ذیل نموده بمتمنیه مشهور و معروف شده

هل من سبیل الی خمر فاشربها　　ام من سبیل الی نصر بن حجاج
الی فتی ماجد الاعراق مقتبل　　سهل المحیا کریم غیر ملجاج
تنمیه اعراق صدق حین تنسبه　　اخی وفاء عن المکروب فراج

شبی خلیفه ثانی در شهر مدینه گردش میکرد متمنیه این ابیات را باواز بلند میخواند و آرزو میکرد که از جام شرابی سرخوش شود یا بدیدار نصر بن حجاج نایل گردد خلیفه این ابیات شنیده گفت من هذه المتمنیه بامداد نصر بن حجاج را احضار کرده دید جوانی بدیع الجمال است و حسنی بکمال دارد برای آنکه از حسن او بکاهد و زنان کمتر مفتون آن جمال شوند حکم نمود موی سر او را تراشیدند چون شب شد و بگردش رفت دید متمنیه مز بوره میخواند

حلقوا راسه لیکوه قبحا　　غیرة منهم علیه وشحا
کان بدرا یقل لیلا بهیما　　کشفوا لیله وابقوه صبحا

علی الصباح باز نصر بن حجاج را طلبید و گفت صباحت و سیمای تو مخدرات اسلام را شیفته میسازد و در خانه های خود آرزوی وصال تو می کنند خوب نیست من و تو در یک بلد باشیم تبعید تو ازین شهر لازم است بنا برین او را نفی کرده ببصره فرستاد این واقعه در مدینه مشهور شد و متمنیه بصبابت که عشق و هوا باشد شهرتی بهم رسانید و بعدها هر کس را خواستند بعشق یاد کنند و در هوا و مهر او مبالغه نمایند گفتند اصب من المتمنیه و این ضرب المثل شد بعضی این حکایت را بفارعه یا فریعه بنت همام نسبت داده اند در نزهة الاسواق مسطور است که چون عمر نصر بن حجاج را تبعید نمود متمنیه ترسید

این ابیات را گفته نزد خلیفه فرستاد

| | |
|---|---|
| قل للامام الذی تخشی بوادره | ما لی وللخمر او نصر بن حجاج |
| انی غنیت ابا حفص بغیرهما | شرب الحلیب وطرف غیر سجاج |
| ان الهوی زمه التقوی فقیده | حتی اقر بالجام واسراج |
| امنیة لم اطرف بها بطائرة | والناس من هالک فیها ومن ناج |
| لا تجعل الظن حقا او تبینه | ان السبیل سبیل الخائف الراجی |

چون عمر قبل از وقت تحقیق حال متمنیه را کرده و دانسته بود پاکدامن است بعد از شنیدن این اشعار برای او پیغام داد که در خانه خود آسوده و مطمئن باش که درباره تو شهادتهای نیکو داده اند

باز گویند شبی عمر در کوچه از کوچه های مدینه میگشت شنید در خانه زنی میخواند

| | |
|---|---|
| تطاول هذا اللیل واسود جانبه | ولیس الی جنبی خلیل الاعبه |
| فوالله لولا خشیة الله والحیا | لحرک من هذا السریر جوانبه |

عمر ملتفت شد که از بی شوهری شکایت میکند پرسید شوی این زن چه شده گفتند بسفر رفته خلیفه چند نفر زن با دانش و هوش که از طبیعت زنان بدرستی با خبر بودند طلب کرد و گفت زن چه قدر وقت میتواند بی شوهر بماند گفتند چهار ماه زیاده از آن زحمت و عذاب است احکام وارقام نوشت و باطراف و جوانب فرستاد که عساکر اسلام که در سفر هستند در هر چهار ماه عوض شوند یعنی پس از مدت مزبور باوطان خود باز گشته دسته دیگر بجای آنها روند

## متیم الهاشمیه

از مغنیه های عصر بنی عباس و جاریه ام ولد علی بن هشام بوده و در بصره متولد شده موسیقی را از موسیقیدان مشهور اسحق موصلی و پدرش ابراهیم آموخته در انشاد و نظم شعر خاصه بدیهه گوئی مهارت داشته و بفصاحت مشهور است و شرح حال او در جلد هفتم اغانی مسطور ابن ظافر





در کتاب خود مینویسد روزی مامون خلیفه به متیم الهاشمیه گفت این دو بیت را گوش کن و قطعه مناسب نظم نما

| | |
|---|---|
| تعالی نکون الکتب بینی وبینکم | ملاحظة نومی بها ونشیر |
| فعندک من کتب المشوق حبیرة | وعندی من شوم الرسول امور |

متیم در حال این قطعه را سرود

| | |
|---|---|
| جعلت کتابی عبرة مستهلة | ففی الخد من ماء الجفون سطور |
| ورسلی لحاجاتی وهن کثیرة | الیک اشارات بها وزفیر |

بمناسبت هاشمیه این حکایت بنظر آمد که در زمان محمد المعتصم ابن هرون الرشید رومیها هاشمیه را اسیر کردند چون آن زن خود را دستگیر دید باواز بلند گفت وا معتصماه شخصی این خبر را بعرض معتصم رسانید خلیفه جام شربتی بدست داشت چون این بشنید جام را بر زمین گذاشت و گفت این شربت قبل از رهانیدن هاشمیه و استخلاص او بر من حرام و ناگوار است همان دم امر بجمع آوری و تجهیز عساکر نمود و بجانب رومیها حرکت کرد عموریه را که آن وقت قاعده بلاد روم بود محاصره نمود هاشمیه را از بند اسیری رهانید و بعضی از ممالک رومیها را منهدم ساخت و چون محاصره عموریه طول کشید منجمین گفتند تا انجیر و انگور نرسد این قلعه مفتوح نخواهد شد معتصم بعزم راسخ مدتی قبل از موعد منجمین عموریه را گرفت لهذا قصیده تهنیتی با این عنوان برای او گفتند

| | |
|---|---|
| السیف اصدق انباء من الکتب | فی حده الحد بین الجد واللعب |
| بیض الصفائح لا سود الصحائف فی | متونهن جلاء الشک والریب |

نیز ابیات ذیل از این قصیده تعریض بمنجمین است

| | |
|---|---|
| والعلم فی شهب الارماح لامعة | بین الخمیسین لا فی السبعة الشهب |
| وخوفوا الناس من دهیاء داهیة | اذا بدا الکوکب الغربی ذو الذنب |
| تخرصا واحادیثا ملفقة | لیست بنبع اذا عدت ولا غرب |
| تسعون الفا کآساد الشری نضجت | جلودهم قبل نضج التین والعنب |

وابن دو بیت قدمت وصیانت حصن را ظاهر میسازد

من عهد اسکندر او قبل ذلک فقد | شابت نواصی اللیالی وهی لم تشب
بکر فما افترعتها کف حادثة | ولا ترقت الیها همة النوب

مرحوم اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا که حبری فاضل بود در تألیف منیف خود که موسوم بر فلک السعاده میباشد میفرماید تمام منجمین عصر معتصم از استخراج زایجه طالع حرکت معتصم وسایر دلائل فلکی حکم کردند در این جنگ یعنی جنگ عموریه شکست فاحش بلشکر معتصم خواهد افتاد وبعکس فتح بزرگ از عسکر او بظهور رسید وابو تمام شاعر معتصم این قصیدهٔ غرا را در تهنیت بگفت وتمام قصیده را در آن کتاب ثبت فرموده اند

بعضی گفته اند هاشمیهٔ مسطوره در فوق وقتی اسیر شد رومی صورت او را کوفته کشید چون آن موضع زیاد درد کرد فریاد بر آورده گفت وامعتصما شخصی پیدا شد میگوید وامعتصماه بمعتصم خبر داد واو اقدام بآن کارزار نمود وبعضی بجای هاشمیه زنی از عجم را نوشته اند چنانکه شاعر گفته است

شنیدم که در دولت معتصم | اسیری گرفتار شد از عجم
بنالید کای معتصم دادداد | اسیرت بدست مخالف فتاد

## محبوبه

جاریه شاعره بوده است که علی بن طاهر پیشکش او را بمتوکل عباسی یا بن خلیفه تقدیم نموده وقتی متوکل بر این جاریه غضب مینماید واو را در طرفی از عمارت تنها متوقف میسازد چندی مهجور میماند بعد شبی خواب می بیند که خلیفه بر سر لطف آمده با او بصلح وصفا رفتار میکند اتفاقا همان شب متوکل نیز همان خواب می بیند روز آن شب محبوبه ابیات ذیل را نظم کرده به آواز میخواند

ادور فی القصر لا اری احدا | اشکو الیه ولا یکلمنی
کانتی قد اتیت معصیة | لیس لها توبة تخلصنی

فهل



فهل شفیع لنا الی ملک | قد زارنی فی الکری وصالحنی
حتی اذا ما الصباح لاح لنا | عاد الی هجره وصارمنی

متوکل او از این ابیات را شنیده بی اختیار نزد او میرود واز مضامین اشعار استفسار میکند محبوبه خواب خود را اظهار میکند توافق دو رؤیا ومضامین مزبوره متوکل را طبعا با آشتی وملاطفت با محبوبه وا میدارد

## مخفی

شاعرهٔ فارسیه بوده همانا این تخلص اقتضا کرده که حالش باندازهٔ مقالش معلوم نباشد بعضی او را اهل ایران دانند وجماعتی زادهٔ هندوستان ودختر اورنگ زیب معروف بعالمگیر ومرحوم شاهزاده محمود میرزا در تذکرهٔ نقل مجلس شرحی از مشارالیها نگاشته گوید پانزده سال قبل دیوانی از مخفی دیدم تقریبا پانزده هزار بیت وحالم آنوقت مقتضی نبود که بر انتخاب آن پردازم بالجمله اسم مشارالیها را هم جا زیب النساء نوشته اند واز گفتارش معلوم میشود که اسمی با مسمی داشته ومصداق الاسماء تنزل من السماء صاحب خط وربط بوده ودر شعر سحر مینموده شاهزاده خانم بوده نثر فوق دارد وکلماتش این قول را صحه میگذارد فکرهای باریکش میگوید که هندی است یا معتقد سبک هندیها وگفته اند در بدیهه یدی طولی داشته ومدح وهجا وغزل وغیرها را خیلی خوب میگفته است نمونه این است

بیگانه وار میگذری از دیار چشم | ای نوردیده حب وطن در دل تو نیست

ولها

بهر یک قطرهٔ آبی جگرت بشکافند | ای صدف تشنه بمیر وسوی نیسان منگر

ولها

نهال سرکش وگل بیوفا ولاله دورنگ | درین چمن بچه امید آشیان بندم

ایضا

آنچه

آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد — در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را

ایضاً

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل — هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

ایضاً

برو طواف دلی کن که کعبهٔ مخفی است — که آن خلیل بنا کرده این خدا خود ساخت

## مراجل

مادر مأمون بن هرون خلیفهٔ عباسی و از جواری هرون الرشید بوده و دختر استادسیس مجوس که در سال یکصد و پنجاه هجری خراسان را بهم زد و باعث فتنه و آشوب شد و ولاتی که از جانب ابی جعفر منصور المشهور بالدوانیقی در این خطه حکمرانی داشتند او را مغلوب کردند مختصر پس از آنکه استادسیس مقهور شد و کارگذاران خلیفه بنهب و اسیر پرداختند مراجل را هم با اسیری به پیشگاه خلیفه بردند و در سلک جواری منسلک شد و بود تا زمان خلافت هرون الرشید و مأمون از بطن او متولد گردید و بعد از وضع حمل در مدت نفاس درگذشت

شیخ کمال الدین محمد بن عیسی دمیری در حیات الحیوان در ترجمهٔ محمد امین عباسی نقلاً عن عیون التواریخ گوید روزی مأمون خلیفه ام جعفر زبیده مادر امین را دید لبهایش حرکت میکند و آهسته چیزی میگوید مأمون گفت اماه تا بسبب آنکه باعث قتل پسرت امین شده ام و جای او را گرفته مرا نفرین میکنی گفت لا والله یا امیر المؤمنین مأمون کشف سر را اصرار کرد زبیده گفت ذم لجاج میکنم و خود را از بابت اینکار ملامت مینمایم چه روزی با پدرت شطرنج میباختم از من برد و گفت باید برهنه دور قصر گردش کنی التماس کردم که از اینکارم معاف دارد نپذیرفت ناچار امتثال نمودم و کینهٔ او در دلم ماند پس از آن باز ببازی پرداختیم این دفعه من بردم تشفی قلب را گفتم باید با زشت ترین کنیزی نزدیکی نمائی پدرت خراج مصر و عراق را بمن میداد که از این خیال منصرف شوم





لج کردم و از ابرام خود صرف نظر ننمودم دست پدرت را گرفته بمطبخ بردم و مراجل را باو نشان داده مطلوب قرار دادم امر گذشت و تو بوجود آمدی و مرا این روز نشاندی مأمون گفت لعن الله اللجاجه

صاحب کتاب مستطاب وصاف که مستغنی از تعریف و اوصاف است اسم مادر مأمون را فائزه نوشته و او را حبشی دانسته حبشی است یا خراسانی خدا داناست اما ممکن است با این هر دو اسم یعنی مراجل و فائزه او را نام برده باشند و در جلد اول کتاب مسطور در ضمن شرح سلطنت اباقاخان بمناسبتی حکایت لجاج زبیده و هرون را بعبارتی رائق نگاشته که عین آنرا ما در جلد دویم خیرات حسان در ترجمهٔ حال زبیده ام جعفر درج کرده ایم — و صاحب وصاف در مقدمهٔ این حکایت میگوید اللجاج اقل الاشیاء منفعة فی العاجل و اکثرها مضرة بالآجل و اعتبار اولی الابصار را نیکو گفته و برای اهل استبصار درسی قیمتی گفته است چه مطالعه کنندگان دانند زبیده بنت جعفر مادر امین محمد بن هرون الرشید که بوده و چه کرده و تا چه حد دارای مقامات عالیه بوده و آخر الامر بواسطهٔ لجاج بروزی افتاده که علاوه بر فوت رتبهٔ مادری خلیفه و داغ فرزند که او را کشتند بذلت تحقیر طاهر ذو الیمینین گرفتار شد چنانکه در شرح حال زبیده باین مطلب هم اشاره کرده ایم

عالم فاضل ابی العباس احمد بن یوسف بن احمد الدمشقی الشهیر بالقرمانی اسم مادر عبد الله المأمون را همان مراجل نوشته گوید و امه ام ولد اسمها مراجل ماتت فی نفاسها

و هندوشاه بن سنجر بن عبد الله الصاحبی الکیرانی صاحب تجارب السلف نیز مشار الیها را مسماة بهمین اسم دانسته و بالاخره مأمون فرزند مراجل یا فائزه آنکسی است که بفلسفه و حکمت و علوم عقلیه خدمتی شایان نموده و اوست که بعد از اندراس و انطماس فنون حکمت فضلای حران را که

حافظ عقاید یونان بودند و عیسویهای نسطوری اکثر در علوم یونانی
مهارتی بکمال داشتند با حکمای ایران که فی الحقیقه از بقایای عهد سلاطین
ساسانی منتفع و مستفید شده بکار ترجمه و تدوین کتب فلاسفهٔ قدیم
واداشت و سهوی از اهتمام و دقت و جمع آوری اسباب و لوازم و
شرایط آسایش علما و دانشمندان مشار الیهم فرونگذاشت و تا اینکه
بعضی از قشریین در رفض این عمل و سب و تشنیع عامل میکوشیدند
بلکه گاهی تکفیر میکردند مامون آن کرد که آب رفته بجوی آمد و باز
از معقول سخن در افواه افتاد و خود نیز از آن علوم نصیبی وافر
و بهرهٔ کامل یافت مخصوصاً در نجوم ید طولی بهم رسانید و تبحر
این خلیفه در ادبیات و اشعار بدرجهٔ اشتهار است
ابو العباس احمد قرمانی سابق الذکر در تاریخ اخبار الدول و آثار
الاول میگوید عبد الله المامون ابی العباس ابن هرون الرشید
بویع له بالخلافة فی حیوة اخیه و کان ابیض مربوعاً ملیح الوجه طویل
اللحیة دیناً عارفاً بالعلم ذا دهاء و سیاسة قرء العلم فی صغره مع
اخیه الامین علی ابی حنیفة رحمه الله و سمع الحدیث من ابیه و ولد
سنة سبعین و مائة فی لیلة النصف من ربیع الاول و کانت لیلة الجمعة
و هی اللیلة التی مات فیها الهادی
و ذکر ابن خلکان ان المامون کان عظیم العفو و کان جواداً بالاموال
عارفاً بعلم النجوم و غیره و لم یل الخلافة من بنی العباس اعلم
منه
نیز میگوید و کان من افرس الشعراء
عن عمارة بن عقیل قال و الله انا لننشد اول البیت عند المامون
فیسبقنا الی آخره من غیر ان یکون سمعه
و از برای مامون همین بس است که گفته اند تا زمان او پادشاهی
نبود که بعلم اوفی باشد و اگر بتاریخ و ترجمهٔ حال او بپردازیم از موضوع





خارج شویم و این فصل زیاده از حد مفصل شود همینقدر گوئیم فضل
و در روایت او بروی معلوم نمود که زیبندهٔ اورنگ خلافت و پیشوائی
حضرت مقدس رضا علیه الاف التحیة و الثناء میباشد جنابش را
بولایت عهد تعیین و تصریح کرد آیا فتنهٔ بغدادیان تفتین مردم
بدنهاد نگذاشت حق بمرکز قرار گیرد و حقیقت صورت پذیرد
خدا داند
باز فاضل قرمانی گوید و فی سنة احدی و مائتین جعل ولی العهد
من بعده علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق احد الائمة
حمله علی ذلک افراطه فی التشیع حتی قیل انه هم ان یخلع نفسه
و یفوض الامر الیه فاشتد ذلک علی بنی العباس جداً و
خرجوا علیه
و فی سنة احدی عشر و مائتین امر المامون بان ینادی برئت
الذمة ممن ذکر معاویه بخیر و ان افضل الخلق بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه
مختصر دانشمندان امامیه از همین حق شناسی که ناشی از علم
است ممنون اند اگرچه گویند عاقبت منجر بناسپاسی گشت

## مرد خاتون

از نساء مشهوره ایست که در اعیان عصر صفدی مذکور است این زن
زوجهٔ تاج الملوک توری بن طغتکین و مادر شمس الملوک اسمعیل
و شهاب الدین محمود و اهل تحکم و نفوذ بوده شوهرش که امارت دمشق
شام داشت در سال پانصد و بیست و شش درگذشت و پسرانش جای
او گرفتند اما اسمعیل چون مردی ظالم بود و بمردم تعدی و ظلم مینمود
مادرش مرد خاتون با جمعی متفق شده او را بکشت و بعضی جهت این
قتل را مطلب دیگر دانسته اند بهر حال در همان اوان عماد الدین زنگی

که بر حمص منسوب شده بود بقصد تصاحب و تصرف شام مشار الیها را
بزنی گرفت لکن مقصودش حاصل نشد و از و اعراض نمود مدرسه
که مرد خاتون در دمشق شام بنا کرده بوادی اشقر ناظر است

## مروانیه

زوجهٔ حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس و منسوب بخانوادهٔ
مروان بن حکم و از خواننده های عرب بوده لهذا او را مروانیه گفته اند
و مکنونه مادر علیه بنت المهدی که ذکر او بیاید جاریهٔ مروانیه
بوده است
بمناسبت لفظ مروان گوئیم اخطل شاعر در حق یزید بن مهلب میگوید

ایا خالد بادت خراسان بعدکم | وقال ذوو الحاجات این یزید
فلا مطر المروان بعدک قطرة | ولا اخضر بالمروین بعدک عود
فما لسریر الملک بعدک بهجة | ولا لجواد بعد جودک جود

و مقصود از مروان در اشعار مزبوره دو مرو مشهور خراسان است که
مرو شاهجهان و مرو الرود باشد گویند یزید بن مهلب را حجاج از امارت
خراسان معزول کرد و جهت این بود که میگفت حاصل و فائدهٔ مملکت را
دریافت و پنهان نموده بنابرین او را در حبس داشت و هر روز شکنجه
میکرد روزی یزید یکصد هزار درهم اماده کرده بود که بحجاج دهد
و آن روز را از عذاب او آسوده باشد همان روز اخطل آمد و اشعار
مسطوره را برو خواند یزید مبلغ مزبور را بعنوان جائزه باخطل بذل کرد
و تن بعذاب در داد حجاج این بشنید و شفقت او بجنبید یزید را خلاص
و رها نمود و پوشیده نیست که آل مهلب در دولت مروانیه چون آل
برمک بودند در دولت عباسیه یعنی بجود و سخا معروف و مشهور بودند
و ازینرو گفته اند

نزلت علی آل المهلب شاتیا | بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل
فما زال بی احسانهم وافتقادهم | وانعامهم حتی ظننتهم اهلی





## مریم البصریة

عارفه ایست که در بصره متولد شده و او را دارای مقام ولایت دانسته اند
در نفحات الانس ذکر او شده با رابعه عدویه عارفهٔ مشهوره معاصر بوده
و ملازمت و خدمت مشار الیها را اختیار نموده پیوسته از دوستی خدا
گفتگو میکرده و بواسطهٔ عشق و جذبات الهیه از هوش میرفته و در همین
حال یعنی در وقتیکه از محبة الله سخن می گفت و مستغرق جذبات الهی
بود بدرود زندگانی نمود راه حظیرهٔ قدس گرفت و بساحت قرب رفت

## مریم بنت ابی یعقوب

دختر ابو یعقوب الفیصولی و ادیبهٔ اندلسی است در شهر اشبیلیه سکنی
داشته و فن شعر و انشا را تعلیم داده و درس گفته و چون خود شاگردان
تربیت نموده چون صاحب فضل و دیانت بود او را محترم میداشتند
بعد از سال چهارصد هجری در بلدهٔ مزبوره شهرت او بکمال رسید
و در حق او گفته اند

یا فذة الظرف فی هذا الزمان ویا | وحیدة العصر فی الاخلاص والعمل
اشبهت مریما العذراء فی ورع | وفقت خنساء فی الاشعار والمثل

این دو بیت در کتاب مشاهیر النساء بهمین صورت ثبت شده لکن
پوشیده نیست که در بیت ثانی لحنی هست و از اشعار مریم بنت ابی یعقوب
که ضمنا هفتاد و هفت سالگی او را معلوم مینماید این دو شعر است

وما یرتجی من بنت سبعین حجة | وسبع کنسج العنکبوت المهلهل
تدب دبیب الطفل تسعی الی العصا | وتمشی بها مشی الاسیر المکبل

## مریم بنت احمد

دختر احمد بن ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد الدمشقی از اهالی دمشق شام
و در اواسط مائهٔ هفتم هجری است مشار الیها صاحب علم و فضل
بوده و بمجلس درس محمد بن عبد الملک بن عثمان المقدسی که از فقهای
آن عصر است حاضر میشده و از امام کاشغری و ابن القبیطی و بعضی

از اعیان علما اجازه گرفته صلاح الدین صفدی گوید مریم بنت احمد خواهر امام محب الدین عبد الله المقدسی محدثه و زوجهٔ شیخ محمد بن ابی محمد العطار بوده علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین کتاب فوائد ابی عروبة الحرانی را نزد مشار الیها خوانده ولادت او در سال ششصد و سی و پنج و وفاتش در سیزدهم ماه جمادی الاولی سنهٔ ششصد و نود و نه اتفاق افتاده است

## مریم بنت الکلوتاتی

مکناة بام الفضل دختر شهاب الدین احمد بن عثمان بن محمد بن عبد الله الکلوتاتی و از اشیاخ امام سیوطی است و از نساء محدثه بشمار می آید در ماه ذیقعدهٔ سال هشتصد و بیست و شش متولد شده و نزد پدر خود تحصیل علم کرده است

ابن اثیر گوید دو نفر صحابیه مسماة بمریم بوده اند

## مریم بنت مروان

دختر مروان بن محمد الاموی از نجبای امویه است در جواهر ملتقطه نوشته است از پدرم ابو موسی الفضل شنیدم و او نیز از زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس شنیده یعنی زینب گفته من روزی نزد خیزران ام ولد مهدی خلیفه که مادر هادی و هرون الرشید است بودم و هر وقت خیزران با من بود خود در صف نعال می نشست و مرا در مجلی که جای مهدی خلیفه بود می نشانید با این وضع نشسته صحبت میکردیم که یکی از جواری خیزران داخل شد و گفت اعز الله السیده خاتونی بر در است صاحب حسن و جمال که آثار بزرگی در ناصیهٔ او پدیدار است اما جامه اش کهنه و حالش پریشان میباشد میخواهد با شما ملاقات کند چه میفرمائید خیزران نگاهی بمن کرده گفت شما چه میفرمائید اگر میل دارید اجازت میدهید داخل شود و الا اقلا گفتم مانعی ندارد بیاید شاید فایده و ثوابی از ملاقات او حاصل شود





جاریه رفته او را وارد نمود در یکجانب در ایستاده سلام کرد و گفت من مزنه بنت مروان بن محمد الاموی هستم در بیوقت من تکیه کرده بودم چون این سخن شنیدم بر سر دو زانوی خود ایستاده گفتم تو مزنه هستی فلا قربك الله ولا حیاك ولا سلم علیك حمد خدا را که از تو آن نعمت گرفت و تو را میان مردم خوار ساخت ای دشمن خدا بیاد داری که زنان بنی عباس نزد تو آمده در باب قتل ابراهیم بن محمد خواهش میکردند و درخواست مینمودند که نزد پدرت شفاعت کنی تو با آنها درشتی کردی و بد گفتی آیا داد انبتی آنها بچه حال از پیش تو خارج شدند مزنه چون این سخنان شنید بقهقهه خندید قسم بخدا که من آنوقت لطافتی از دندانهای او دیدم و لطفی در هنگام خنده در صورت او مشاهده کردم که هنوز آن را فراموش ننموده ام بالجمله مزنه در جواب من گفت ای دختر عم من چه چیز از صنع الهی تو را در حق من متعجب ساخت و چه شد که با من اینمعامله مینمائی بلی آن رفتاری که گفتی با زنان بنی عباس نمودم اما حالا خدای تعالی مرا گرسنه و برهنه ذلیل و حقیر نزد تو آورده مثل این است که دست بسته بتو تسلیم کرده نسبت بمن هر گونه قدرت داری و آنچه بخواهی بکنی میتوانی اما شکر این نعمت و موهبت الهی اینست پس از این تقریر گفت سلام علیکم و خارج شد و رفت زینب گوید دیدم خیزران از فرط شفقت و رقت قلب میگرید و مزنه را صدا میکند و میگوید تو باذن من داخل شدی باز باید باجازهٔ من خارج شوی پس رو بجواری خود کرده گفت او را بر گردانید مزنه را چون بر گردانیدند گفت بخدا سوگند مرا ناچاری و احتیاج باینجا آورده خیزران از جای خود برخاسته با مزنه قصد معانقه نمود مزنه ابا و امتناع کرده گفت من با اینحال در خور اینکار نیستم خیزران کنیزان خود را گفت او را بحمام بردند و شستشو دادند پس از آن بهترین لباسهای خیزران را باو پوشانیدند چون از حمام باز گشت و وارد مجلس شد خیزران برخاسته جای خود را باو داد طعام حاضر کرده بدست خود برای او لقمه میگرفت

بهترین اطاقهای حرم سرا را مخصوص او کرد و جاریه‌ها برای خدمت او
معین نمود و پانصد هزار درهم برای او فرستاد که برای بعضی مخارج دست
تنگی نکشد چون مهدی خلیفه بحرم سرا آمد خیزران بخدمتش شتافته تمام
ماجری را باز گفت و سؤال و جواب عمر و زینب را معروض داشت مهدی
نسبت بزینب متغیر شده گفت اگر تو را نزد من حرمتی نبود بقید قسم بکیر
با تو سخن نمیگفتم خیزران گفت یا امیر المؤمنین دل عزیزه بدست آمده و
رفع رنجش و کدورت او شده است من نسبت باو احترامات بعمل آورده‌ام
و چنین و چنان کرده‌ام مهدی دلخوش شده خادمی نزد عزیزه فرستاد
و گفت او را از من سلام برسان و بگو از آمدن تو باینجا بقدری ممنون
شدم که مدت العمر از هیچ چیز اینقدر ممنون نشده بودم هر قصد
و مقصودی که داری باید اظهار کنی تا در حصول آن مبادرت رود اگر
میدانستم اسباب حجاب تو نمیگردد خود بنزد تو می‌آمدم و بتو دیدن
میکردم خادم چون سلام و پیغام خلیفه را بعزیزه ابلاغ کرد مشار الیها
خود برخاسته بخدمت خلیفه آمد و سلام کرد و گفت یا امیر المؤمنین چون
خود را یکی از جواری تو میشمارم از تو حجاب نمیکنم و بی نقاب بحضور
تو می‌آیم مهدی گفت نه والله از جواری من نیستی دختر عم منی و از فرزند
عزیز تو و محترم تر تخصیص عزیزه تا آخر عمر آسوده و مرفه با احترام تمام
در حرم سرای مهدی بود

## مستوره

از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده مرحوم
شاهزاده محمود میرزا در تذکرهٔ نقل مجلس گوید مستوره از بزرگ
زادگان طایفهٔ زند است نواب شاهقلی میرزا از آن صدف یگانه
پدیدار آمده در پاک طینتی مسلم حرم است گاهگاه در کارگاه خیال
نقش مضمونی می‌بندد تخلص از بن ضعیف گرفته این دو بیت از نتایج
افکار اوست

خاک



خاک پایت سبب روشنی من گردید    چشمم از خاک کف پای تو روشن گردید
خود از روضهٔ فردوس اگر بگریزد    بجز از کوی تو جای دگرش مأمن نیست

## مسندة الشام

امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که ترجمهٔ حالش در حرف الف
گذشت از زینب بنت اسمعیل اخذ حدیث کرده چون در شام در امر
اسناد منفرد بوده معروف و ملقب بمسندة الشام گردیده است

## مصابیح

از قراریکه در نفح الطیب مسطور است مشار الیها جاریهٔ ابو حفص عمر بن
قلهیل الکاتب بوده و حسن و جمالی داشته موسیقی را نزد زریاب مغنی
مشهور تحصیل کرده او را خیلی خوب میخوانده مالک او عمر خیلی حراست
او مینموده و مقید بوده که کسی صدای او را نشنود بنابر این ابن عبد ربه
مؤلف کتاب عقد الفرید این دو بیت را در تعریض بر عمر بنظم آورده

یا من یضن بصوت الطائر الغرد    ما کنت احسب هذا الضن من احد
لو ان اسماع اهل الارض قاطبة    اصغت الی الصوت لم ینقص ولم یزد

## مصرلی خانم

دختر عارف بیک پسر خلیل حمید پاشا و مسماة بفاطمه زهرا خانم بوده
چون بعنوان عروس بودن بمصر رفت در آنجا او را گلین خانم گفتند
از مصر که باسلامبول باز گشت خیلی با تجمل حرکت میکرد لهذا معروف
بمصرلی خانم گردید خلیل پاشا جد مشار الیها از وزرای سلطان
حمید خان اول بوده و منصب صدارت داشته و سنبل زاده در
دیباچهٔ دیوان خود او را باین دو بیت ستوده

مخلص پاکی کبی خلقتی حمید    نجم مسعودی کبی ذاتی سعید
یعنی همنام خلیل الرحمن    که او در مظهر عدل و احسان

و در حق پسرش عارف بیک نیز گفته است (بوید عارف بی مثل و نظیر
عارف بیک چهار دفعه قاضی عسکر روم ایلی شد و در دفعهٔ چهارم بود

که

کرد ترکند شنا و قاتیکه در مصر اقامت داشت دخترش فاطمه زهرا خانم با
اسمعیل پاشا والی و خدیو مصر همبازی بود و محمد علی پاشا او را بخوبی
میشناخت چندی بعد در وقتیکه در اسلامبول بودند محمد علی پاشا آدم
فرستاده این دختر را ازبی برای پسر خود اسمعیل پاشا گرفت بعد از
آنکه اسمعیل پاشا در سفر سودان هلاک شد محمد علی پاشا عروس
خود را در ماندن مصر و بازگشتن به اسلامبول مخیر نمود او در جواب
گفت پس از این برای من شوهر لازم نیست پدر و مادر من شمائید
مرد در سایه مرحمت شما زندگانی میکنم محمد علی پاشا را این جواب خیلی خوش
آمده مدت العمر او را مانند ملکه مصر معزز و محترم نگاهداری
کرد بعد از وفات محمد علی پاشا مصر لی خانم باسلامبول معاودت کرد
و اثنا او از طرف ابراهیم پاشا و عباس پاشا مع شئ فوائدها و میرسید
مرحوم سلطان عبد المجید خان هم با او کمال التفات را داشت و همحفوظ
کرد و مصر با عزت و حرمت میزیست در اسلامبول هم تمام عمر را بعزت
و احترام گذرانده

## مضغه

خواهر بشر بن الحارث الحافی است که او را عرفا از اولیا میشمارند
مقامات بشر معلوم است و حاجت باظهار و تکرار ندارد او را سه خواهر
بوده مسماة به مضغه و مخه و زبده بزرگتر از همه مضغه است که سنا
از خود بشر هم بزرگتر میباشد در حیات بشر در گذشته و بشر در فراق
او بسیار گریسته سر این جزع و سوگواری از وی پرسیدند گفت در
بعضی کتب دیده ام که بنده چون در عبادت خدای تعالی قصور کند
خداوند انیس او را از او میگیرد خواهرم مضغه انیس من بود و چون
او را خدا از من گرفت میترسم هم در عبادت قصور کرده باشم هم از
انیس خود مهجور مانده و معلوم است کسیکه بشر با او انس گرفته باشد
اگرچه خواهرش باشد شخصی است شاخص و فردی واحد

مطربه



## مطربه

شاعره فارسیه و کاشغری الاصل بوده در تذکره آتشکده و سایر
تذکره ها از و نام برده اند شاهزاده محمود میرزا اینرا در نقل مجلس او را
بلطف طبع ستوده میگوید در عصر خود نسبت بتمام مطربان و خنیاگران
سمت استادی و تقدم داشته اما عجب اینست که از اشعار او جز
این رباعی که در مرثیه طغانشاه گفته چیزی بدست نیست میگوید

در ماتم تو ای شاه سیه شد روزم — بی روی تو دیدگان خود بر دوزم
تیغ تو کجاست ای دریغا تا من — خون ریختن از دیده باو آموزم

## معاذه

معروف به معاذة العدویه تابعیه با جلالت و شانی بوده او را در
کمالات نفسانی ثانی اثنین رابعه عدویه میشمارند و دارای مقام
ولایت میدانند صحبت عائشه را دریافته و از بعضی احادیث روایت
نموده گویند در ظرف بیست و چهار ساعت ششصد رکعت نماز میکرده
و چهل سال در آسمان میدیده بعد از فوت شوهرش سر ببالین نگذاشت
بنا بر مسطورات تاریخ کامل اسم شوی معاذه صلة بن اشیم ابو الصهباء
العدوی بوده و مشار الیه در جنگ سجستان مقتول شده است

## معاذه

سه نفر از صحابیات نیز مسماة باین اسم بوده یکی از آنها که مشهور به معاذه
المازنیه میباشد زوجه اعشای بنی مازن است که از شعرای اصحاب
بوده و بواسطه قطعه ذیل از زوجه خود بحضرت رسالت صلی الله علیه
و آله شکایت نموده میگوید

یا سید الناس و دیان العرب — اشکو الیک ذربة من الذرب
کالذئبة الغبساء فی ظل السرب — خرجت ابغیها الطعام فی رجب
فخالفتنی بنزاع و حرب — وقد فتنی بین عیص مؤتشب
اخلفت العهد و لطت بالذنب — وهن شر غالب لمن غلب

واه

راه و علت شکایت آنکه در یکی از شهور رجب برای جلب خواربار بیرون
رفته در آنوقت زوجه اش از خانه اش فرار نموده بخانه مطرف بن نهشل
از اقربای او میرود چون اعشی بخانه می آید خانه را خالی می بیند بتفحص
میپردازد زوجه خود را در منزل مطرف میباید باو میگوید باین عم زوجه
مرا بمن مسترد دار او تمکین نمیکند بنابرین خدمت حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم شاکی میشود و از نشوز معاذه حکایت میکند
آنحضرت امر باسترداد مشار الیها فرموده آن امر مجری میگردد درینحال
اعشی میگوید

لعمرک ما حبی معاذة بالذی یغیره الواشی ولا قدم العهد
ولا سوء ما جاءت به اذ ازلها غواة رجال اذ یناجونها بعدی

در اینجا بمناسبت ذکر اعشی حکایتی بنظر آمد که خالی از غرابت نیست و آن
اینست که شاعر دیگر معروف به اعشی الهمدانی موسوم بعبد الرحمن بن عبد الله
بن الحارث الهمدانی در زمان حجاج ظالم بوده حجاج وقتی دسته قشونی
بدیلم فرستاد و اعشی الهمدانی در آن عساکر بود و اتفاقا یکی از دیلمیان
او را اسیر نمود پس از آن دختر آن دیلمی با اعشی راه معاشقه و صحبت پیمود
شبی که دیلمیه بوصلت اعشی گذرانید هشت نوبت او را نزدیک بخود
دید از او پرسید تمام مسلمانان را با زوجات خود اینگونه میل و معاملت است
یا این خاصه تست اعشی گفت همه را این قوت و عموم را این طبیعت دختر
گفت از این است که ظفر همیشه مسلمین راست حالا امری را از تو میپرسم
اگر من ترا خلاص کنم و با تو راه دیار اسلام گیرم مرا بهمسری خود قبول
خواهی کرد یا نه اعشی گفت بلی قول میدهم چون شب بیگه شد دختر اعشی را
از قید رها نمود و از بیراهه با هم ببلاد اسلام آمدند این است که
در حق او گفته اند

فمن کان یفدیه من الاسر ماله فهمدان تفدیها الغداة ایورها

گویند اعشی الهمدانی شبی خواب دید وارد مجلسی شده که در آنجا همه گندم و جو

دارد



دارد هم جو او گندم را که اشتر بجو پرداخت روز دیگر خواب خود را
برای امام شعبی نقل کرد او گفت اگر راست میگوئی باید ترک تلاوت
قران کرده مشغول شعر گفتن شده باشی و امر از قراری بود که
شعبی اظهار نمود بالجمله اعشی الهمدانی یکی از اشخاصی است که طعمه
شمشیر ظلم حجاج ظالم گردید

## مقلات

بکسر میم زنیرا گویند که فرزندانش نماند و چون از مسلمات کسی را
نمیشناسیم که مسماة به مقلات باشد از موضوع ما این شرح خارج است
اما از آنجا که مختصر است و مفید مطلبی ادبیه گفته میشود که اعراب
در جاهلیت بر این بوده اند که مقلات اگر بر کشته از مقتولین اعاظم
و شرفا گذرد بعد از آن فرزندانش خواهد ماند این است که بشر بن
ابی خازم در مرثیه یکی از بزرگان میگوید

تظل مقالیت النساء یطأنه یقلن الا یلقی علی المرء مئزر

وزنی که فرزندانش نماند رقوب نیز نامیده شده است و احلی من
میراث العمة الرقوب ضرب المثل است

## مکنونه

کنیزکی بوده است اصلا مملوکه مروانیه مغنیه دانا و هنرمند
آواز را بسیار خوب میخوانده بعد ها در سلک جواری مهدی خلیفه
منسلک گردیده و علیه بنت المهدی که ترجمه حالش در جلد دویم در
حرف عین گذشت از بطن او بوجود آمده بواسطه هنر و کمالی که
مکنونه داشته از خیزران مادر هادی و هرون در خلوت نزد
مهدی در گذشته صاحب اغانی نیز متوجه شرح حالش گردیده است

## مکیه

دختر فرزدق شاعر مشهور و مادرش جاریه زنگی بوده و فرزدق
خود میگفته که من ابو مکیه ام و باین کنیه میل داشته زوجه فرزدق

نوار

نوار که ترجمهٔ حال او بیاید روزی نامهٔ بفرزدق نوشت و از مکیه
شکایت کرد فرزدق ابیات ذیل را در جواب او نوشت

وکنتم زعمتم انها قد ظلمتکم | کذبتم وبیت الله بل تظلمونها
فان لا تعدّوا امها من نسائکم | فانّ اباها والدلا تشینها
فانّ لها اعمام صدق واخوة | وشیخا اذا شئتم تأیّم دونها

این اشعار اشعار مینماید که فرزدق نوار را بطلاق تهدید کرده در جواب
این ابیات نوار گفت خیر نمیخواهم و فرزدق در حق جاریهٔ زنگی خود
که مادر مکیه بوده گفته است

یا ربّ خود من بنات الزنج | تحمل تنّورا شدید الوهج
اغبر مثل القدح الخلنج | یزداد طیبا بعد طول الهرج

نقل از عقد الفرید ابن عبد ربه

ونظیر این است حکایتی که ابو الفرج در اغانی گفته میگوید ابو الشیص
شاعر کنیز سیاهی داشت مسمّاة به تبره و با او عشق میورزید و شعرها برای
او میگفت ابیات ذیل از آنجمله است

لم تصفنی یا سمیّة الذهب | تتلف نفسی وانت فی لعب
یا ابنة عم المسک الذکی ومن | لولاک لم یتخذ ولم یطب
ناسبک المسک فی السواد وفی الریح فاکرم بذاک من نسب

## مُلائه

بضمّ میم دختر زراره بنت اوفی الحارثیّه تابعی زاده بوده که پدرش از
فقها و محدّثین تابعین است فرزدق ملائه و دخترهای او غانکر و نائله را
در تغزلات خود نام برده و این اسباب امتیاز آنها شده است کذا فی الوافی

## ملک

دختر نوّاب محمد تقی میرزای حسام السلطنه ابن خاقان خلد آشیان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است شاهزاده محمود میرزا در کتاب
نقل مجلس او را بصفات حمیده یاد کرده و نام برده اند و اظهار نموده





که بجهة تکرار ذهاب و ایاب من در بروجرد بعضی اشعار او را جرح و تعدیل
نموده ام خلاصه مشار الیها سواد فارسی و خط و ربط و ذوقی داشته این
دو بیت از نخبه اشعار اوست

در دیده ام آن شوخ ز هر عیب بری بود | در خوبی و زیبائی چون حور و پری بود
در یاری تو منّت کس را نکشم من | این کار خدا بود نه کار دگری بود

## ملکه خاتون

ام المظفّر ملکه دختر ملک عادل ابو بکر بن ایوب از سلاطین ایوبیّهٔ مصر
و زوجهٔ ملک منصور بوده در سال ششصد و شانزده در گذشت و
شوهرش چنان متألّم شد که لباس سیاه پوشید و عمامهٔ نیلی بر سر گذاشت
شعرا در مرثیهٔ مشار الیها قصاید و قطعات بنظم آوردند از جمله حسام
الدین خضیری قصیده گفته که مطلع آن اینست

الطّرف فی لجّة والقلب فی سعر | له دخان زفیر طار بالشّرر

و از ابیات این قصیده یکی این است

ما کنت اعلم انّ الشمس قد غربت | حتی رأیت الدجی ملقی علی القمر

و این شعر سیاه پوشیدن ملک منصور را اشعار مینماید

## ملکه بنت الشرف

دختر عبد الله بن العزیز ابراهیم بن عبد الله بن ابی عمر المقدسی است
که اصلا از اهالی قدس بوده بعد ها در صالحیه سکنی گرفته مشار الیها
که از محدّثه های مشهوره میباشد در طفولیت بمجالس درس محدّث حجاز
و محمد بن نحر البخاری و ابی بکر بن الرضی و زینب بنت الکمال که ترجمهٔ
حالش گذشت حاضر شده پس از آن ابن شیرازی و ابن عساکر و ابن سعید
و اسحق الآمدی باو اجازه داده اند و مدّتی متمادی در علم حدیث تدریس
کرده و با ابن حجر عسقلانی اجازه داده در نوزدهم ماه جمادی الاولی
سال هشتصد و دو در حالتی که زیاده از هشتاد سال داشت قدم
بساحت قدس گذاشت

## ملکه

غازیه خاتون دختر ملک مظفر صاحب حما که ترجمهٔ حالش گذشت نیز معروف بملکه بوده و امیر تیمور نیز دو هم با این داشته که یکیرا ملکهٔ کبری و دیگریرا ملکهٔ صغری میگفته اند

## ملکی اوسنه

خدیجه سلطان مادر سلطان محمد رابع که ترجمهٔ حالش گذشت مصاحبه داشته است مسماة باین اسم در اوایل سال هزار و شصت و شش بواسطهٔ واقعهٔ مشار الیها از چنار آویخته در صحایف الاخبار این زن را باسم ملکی قادین نام میبرد اما شرح واقعهٔ مزبوره اینکه در تاریخ مذکور عساکر زوربر اظهار داشتند که در سرای سلطانی بعضی اشخاص هستند که مداخله در مهام و امور دولتی میکنند و بواسطهٔ آنها در خزینهٔ دولت و مواجب اهل خدمت کسر و نقصان حاصل میشود و از آن اشخاص پنج شش نفر را نام برده و قتل و اعدام آنهارا درخواست کرده اصرار داشتند و هریک را بدست می آوردند میکشتند و جسد آنهارا در میدان سلطان احمد (در اسلامبول) بچناری که در آنجا بود می آویختند ملکی اوسنه و شوهر او شعبان خلیفه و خواجه بلال آغا از خواجه‌های حرم سلطانرا حسب الشهره از همان اشخاص دانسته گفتند اینها در عزل و نصب وزرا و امور دولت دخالت دارند بنا بر این آنهارا بهر تدبیر که بود بدست آورده کشته و اجساد آنهارا بهمان چنار آویختند شاعری پسندیده اطوار طرزی مناسب اینحال میگوید

کوشه نشین ایوب طنطنهٔ جاه و جلال — لرزه ناک ایتدی بو غوغا کره آفاقی
اولدی مخمور نیجه مست مدام دولت — جام اقبالنه طرح ایتدکجه بلنمز ساقی
باغبان فلک کینه گذاری سیر ایت — آت میدانسنده کی شجر و قواقی

و از شجر و قواق که در شعر اخیر ذکر شده شرحی غریب نوشته اند که باور کردنی نیست نقل قول را نگاشته میشود صاحب برهان قاطع میگوید

این



این درخت را واق و واقواق نیز میگویند و جغرافی دانها اعتقادشان این است که یکی از جزایر چین در ورای جبل اصطیفون موسوم بوقواق است درختی در آن میروید که برگ آن شبیه برگ انجیر است در ماه آذر گلی میدهد مانند شکوفهٔ خرما و چیزی از آن در می آید مثل دو پای انسان و تا آخر ماه نیسان بتدریج تمام بدن آدمی ظاهر شده آخر الامر چنین بنظر می آید که دخترهای خوبرو با گیسوهای خود از شاخه آویخته شده بعد از حزیران شروع بافتادن کرده تا نیمهٔ اینماه تماما می افتند و در وقت افتادن صدائی میکنند که بواقواق شباهت دارد گویند این دختران مانند زنان عورت و پستان دارند و بعضی با آنها نزدیک شده بوی خوشی استشمام نموده و حظ عظیمی برده اند این درخت و جزیره را بملاحظهٔ آن صدا واقواق مینامند از افاعیل طبیعت و تلاعب امزجه بعید نیست که چنین چیزی وجود بهم رساند چه گیاه یبروح الصنم نیز شبیه بانسان است شیخ الرئیس میگوید دع ما تسمعه من الخوارق فی فسحة الامکان فلا تری ضررا (انتهی)

## ملیکه

دختر سنان بن حارثة المری و خواهر هرم بن سنان و زوجهٔ زبان بن سیار بن عمرو الفزاری است چون در زمان جاهلیت رسم بوده که زنها بعد از فوت شوهرشان پسرهای شوهرشان را که از زوجهٔ دیگر داشته بشوهری اختیار میکرده اند ملیکه را بعد از زبان پسرش منظور بن زبان گرفت و از این زن و شوی خوله بوجود آمد و او را حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام در حبالهٔ نکاح خود در آورد و حسن بن حسن از بطن خوله متولد شد بعد از ارتحال آنحضرت محمد بن طلحة بن عبید الله او را تزویج نمود و ابراهیم بن محمد معروف بخولهٔ اعرج از آن شکم آمد (من کتاب المعارف) هرم بن سنان ملک قطفان از اجواد ملوک عرب بوده و زهیر ابن ابی سلمی شاعر مشهور بذل عطیات موفوره نموده و در ازای مدح و ثنای او

جوایز

جوابر داده و هم اوست که در قصیدهٔ بردهٔ شرف الدین ابی عبد الله محمد بن
سعید المصری ابوصیری در این بیت نام برده شده میگوید

ولم ارد زهرة الدنیا التی اقتطفت — ید از هیر بما اثنی علی هرم

نیز ملیکه اسم جاریهٔ مغنیهٔ احیحه بن الجلاح است که در حق او گفته

یشتاق قلبی الی ملیکة لو — امست قریبا ممن یطالبها
ما احسن الجید من ملیکة واللبات اذ زانها ترائبها

و ترجمهٔ حال احیحه و سرگذشت او با مالک بن دعجر فا الفاء در شرح
حال فکیهه در جلد سیزدهم اغانی مسطور و حالات جاریه مزبوره نیز
مشروحا مذکور است و غایثه دختر معتصم نیز کنیزکی مسماة باین اسم
داشت و شرحی از او در جلد دوم خیرات حسان در ترجمهٔ حال غایثه
نگاشته شده است

و ملیکه اسم هفت زن صحابیه بوده و ملیکه بنت داود اللیثیه
آن زن است که حضرت رسول اکرم در سال فتح مکه او را تزویج نموده
و بعد جدائی اختیار فرموده اند یعنی روز فتح مکه معظمه پدرش کشته
شد و بعد خود در حبالهٔ نکاح آنحضرت در آمد بعضی از زنها او را
اغوا و ملامت کرده گفتند چگونه تو با کسی بسر میبری که قاتل پدر تو است
آن زن دل سرد شد لهذا آنحضرت هم دوری از او را اولی دانستند
و ملیکه بنابر مسطورات مسامرات محی الدین زنی بوده است دارای
مقام ولایت معاصر با مالک بن دینار و ابو ایوب سختیانی و ملیکه
بروزن سفینه دختر ابو الحسن محدثه بوده است نیشابوریه

## منجاب

زنی بوده است در بصره و حمامی داشته است معروف بحمام منجاب
از بابت حمام خود اشتهاری حاصل کرده و در جلد ثانی در ترجمهٔ حال
طیبه اجمالا ذکری از او شده گویند وقتی زنی در شهر مزبور میخواهد
بحمام منجاب برود و راه آنرا نمیداند از جوانی که بدر خانهٔ خود ایستاده





و شیفتی بمواصلت زنان داشته و در خانه اش نیز بدر حمام بی شباهت
نبوده میپرسد راه حمام منجاب کدام است جوان خانهٔ خود را نشان داده
میگوید این است حمامی که میخواهی و او را بخانه وارد میکند زن چون
ملتفت میشود بملاطفت بعضی چیزها که باید از بیرون خانه بدست آورد
از جوان میخواهد جوان میرود که آنها را حاضر کند زن در غیبت او
فرار میکند جوان چون بر میگردد و خانه را خالی می بیند آشفته میشود
این شعر را ورد زبان میسازد و میگوید

مر لی بقائلة هام الفؤاد بها — این الطریق الی حمام منجاب

روزی بهمان عادت از کوچه میگذشته و بیت مسطور را میخوانده
زنی از بالاخانه در جواب او میگوید

هلا جعلت علیها اذ ظفرت بها — حرزا علی الدار او قفلا علی الباب

میگویند تا دم مرگ جوان بهمان آشفتگی باقی بوده و همان شعر را تکرار
مینموده است
ابن قتیبه در کتاب المعارف میگوید حمام منجاب منسوب است بمنجاب بن
راشد الضبی و چون در باب ابن حمام گفته اند

یا رب قائلة یوما وقد لغبت — این الطریق الی حمام منجاب

منجاب و حمام او بر سر زبانها افتاده است

## منجبات

جمع منجبه است و منجبه زنی است که فرزندان گرامی آورد چنانکه
منجب مردی است که فرزندان گرامی آورد و بعضی گفته اند بر نجائب
نساء مخدرات که اقلا سه نفر فرزند ذکور آورده باشند منجبه
گویند و هر وقت منجبات بجمع گویند مقصود سه نفر از مشاهیر نساء
عرب یعنی فاطمه بنت الخرشب الانماریه و حبیبه بنت ریاح الغنویه
و ماویه بنت عبد مناة التمیمیه میباشد چنانکه در جلد شانزدهم
اغانی در فصل بیان نسب ربیع بن زیاد میگوید معاویه از علمای

الشاب پرسید منجبات کیانند آنها بشرح مذکور در فوق جواب دادند (منجبات بضم میم وسکون نون وکسر جیم است)

## منفوسه

دختر زید ابن ابی الفوارس است که از صلحا بوده ومنفوسه را از اولیای مقام ولایت دانسته اند ودر طبقات مولانا شعرانی ذکر او شده از جمله گفته اند در رضای بمقتضای الهی رتبهٔ عالی داشته وهر وقت طفلی از و میمرده او را در آغوش میگرفته وبروی او نظر میکرده ومیگفته است والله مردن تو قبل از من نزد من بهتر از آن است که بعد از من بمانی وصبر کردن من بر تو بهتر است از فزع کردن اگرچه فرقت تو اسباب حسرت من است ولی امید اجر دارم واین خیر وفضیلتی است برای من آنگاه این بیت عمرو بن معد یکرب را میخوانده

وانا لقوم لا نفیض دموعنا    علی هالک منا وان قصم الظهر

## منوسه

از قراریکه در جلد بیستم اغانی مسطور است منوسه جاریهٔ مغنیه یکی از دخترهای مهدی عباسی بوده ومان الموسوس او را باین ابیات وصف کرده گوید

وکیف صبر النفس عن غادة    تظلمها ان قلت طاوسه
وجرت ان شبهتها بانة    فی جنة الفردوس مغروسه
وغیر عدل ان عدلنا بها    لؤلؤة فی البحر منفوسه
جلت عن الوصف فما فکرة    تلحقها بالنعت محسوسه

گویند در وقتیکه در نزد یکی از امرای عباسی مشغول تغنّی بود ومیخواند

حجبوها عن الریاح لانی    قلت بالریح بلغیها السلاما
لو رضوا بالحجاب هان ولکن    منعوها یوم الریاح الکلاما

مان الموسوس که در آنجا حضور داشت اجازه طلبید مرتجلاً در همان مجلس ابیات سابق الذکر را در وصف منوسه گفت    در کتاب ابن ظافر

منوسه را

کتابخانه مجلس شورای ملی
١٣٢



منوسه را منوسه نوشته ودر جلد اول پیروی آن ضبط شده است

## منیة الکاتبة

از قراریکه در تاریخ خطیب بغدادی نگاشته شده مشار الیها ام ولد معتمد علی الله خلیفه بوده وابو الطیب محمد بن اسحق بن یحیی بن الوشا روایت حدیث از او کرده همچنین عبید الله بن الحسین بن عبد الله بن البز از الانباری

## مؤنسه

دختر ملک عادل ابوبکر بن ایوب محمد است که در جلد اول باسم الجلیلة السلطانیة ترجمهٔ حال او نگاشته شد

## مهجة القرطبیة

از ادیبه های اندلس واز اهالی قرطبه وشاعره بوده است که نظیر آن در زنان کمتر دیده شده حسن وجمالی بکمال داشته وولاده که شرح حالش باید باوقایع الوصف مایل بوده ودر تعلیم وتدبیر او جد مینموده آخر الامر روزی میان آنها کدورت ونزاع در گرفته ودر حق ولاده گفته

ولادة قد صرت ولادة    من غیر بعل فضح الکاتم
حکت لنا مریم لکنه    نخلة هذی ذکر قائم

وقتی یکی از دوستان او برای او شفتالو میفرستد او در جواب این دو بیت را گفته ارسال میدارد

یا متحفا بالخوخ احبابه    اهلا به من مثلج للصدور
حکی ثدی الغید تفلیکه    لکنه اخزی رؤس الایور

## مهرماه سلطان

دختر سلطان سلیمانخان اول از سلاطین عثمانی وحلیلهٔ رستم پاشا از وزرای سلطان مزبور بوده وقتیکه سلطان سلیمان میخواست رستم پاشا را بشرف مصاهرت خود مشرف سازد داود کردیار بکر و والی آن شهر

ودیار

ودیار بود بد زبانان بغمازی وسعایت پرداختند وگفتند رستم پاشا
مرض جذام دارد سلطان متردد گردید وبعد از تامل بسیار بارئیس الاطبا
در اینباب سخن گفت رئیس الاطباء گفت تحقیق مسئله آسان است صاحب
این مرض شپش بهم نمیرساند یکبار بدیار بکر بفرستید وقمیص اورا مأمور
کشید که بتواند البته رستم پاشا را وادسی کند اگر شپش در آن دید
مسلم است که آن حرف دروغ واز روی غرض وحسد بوده است پس سلطان
از معتمدان اطباء یکی را برگزیده مأمور دیار بکر نمود دستخطی باو داد
مبنی از منصب صدارت رستم پاشا واختیار او بصهریت ومقرر شد
که ابتدا این دستخط را ابراز نکند وبپاشای مشار الیه نماید وتنها
وفرمانی نیز بنام طبیب نوشته شد که در دیار بکر مختار مطلق میباشد
هر کار که بخواهد همراهی او حکم وحتم است پس طبیب را گفتند در دیار
بکر جامه های رستم پاشا را بدقت می بینی اگر شپش در آن دیدی و
دانستی ناخوشی جذام ندارد دستخط سلطان را باو میدهی والا فلا
مأمور بمحل حکمرانی پاشا رسید وبموجب شقه وفرمان باحکمران خلوت
نمود وبجامه دار او حکم کرد لباسهای پاشا را باو بنماید چون ملابس را
معاینه دیدند شپشی پیدا شد جامه دار بخیال اینکه پاشا از طبیب
خجالت خواهد کشید در اخفای آن کوشید طبیب از وضع حال جامه دار
ملتفت شد اظهار را اصرار نمود وبعد از انکه شپش را برای العین دید
سر مسئله را ظاهر ساخت ودستخط سلطان را برستم پاشا داد و
حیرت مبدل بشعف ومسرت کامل گردید ودرین مأموریت هدایا
وهبات وافره از پاشا بطبیب رسید ویکی از شعرا بمناسبت واقعه مزبور
گفته است

اولیجق برکشینک بختی قوی طالعی یار    کهله سی دخی محلنده انک ایشه یارار

بالجمله سلطان سلیمان غیر از مهرماه سلطان دختر نداشته ومشار الیها
اهل هوش وفطانت وخیرات ومبرات بوده پدرش اورا از سایر فرزندان





بیشتر دوست میداشته مسجدی در ادرنه قپوسی واسکدار از بناهای اوست
سلطان محمود خان ثانی هم دختری مسماة بمهمن اسم داشته وبعید پاشا
بروسه بزنی داده است

## مهری

اسمش مهر النساء واز نساء مشهوره زمان میرزا شاهرخ گورکان است
ودر فضایل وکمالات شهره جهان با گوهرشاد بیگم شاهزاده خانم
آن دودمان مأنوس ومعاشر بوده ومطایبات وشوخیها در ان محضر
گفته ونموده گویند روزی خواجه عبد العزیز طبیب مکرم شوهر
بیگم از دور پیدا میشود بیگم چند تن را میفرستد که خواجه را زودتر
بیارند خواجه که پیر وناتوان بود در آمدن واهستگی تعمد مینماید
بیگم بمهری میگوید مناسب حال خواجه چیزی بگوی او میگوید

مرا با تو سر یاری نباشد    دل مهر ووفاداری نباشد
تورا از ضعف پیری قوت وزور    چنانکه پای بر داری نباشد

ولطیفه که در شعر اخیر بکار رفته پوشیده نیست نیز روزی خواجه
عبد العزیز دست بریش سفید خود کشیده متاثر شده میگوید آه با این
ضعف پیری بار این کلاف چگونه کشم مهری میگوید اگر گستاخی نباشد
همانطور که در جوانی لحاف میکشید
معروف است مهری بر پسر خواهر گوهرشاد بیگم محبت ومهری بهم رسانید
میرزا شاهرخ باستدعای خواجه عبد العزیز مشار الیها را حبس کرد
در محبس او این رباعی را گفت

شه کنده نهاد سرو سیمین تن را    زینواقعه شیون است مرد وزن را
افسوس که در کنده بخواهد فرسود    پایی که دو شاخه بود صد گردن را

از نخب اشعار ونتایج افکار مهری ابیات ورباعیات ذیل است با بعضی
نتایج که اهل فن داند

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود    آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود

کفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می / در هر کس که زدم بیخود و لا یعقل بود

در خانهٔ تو آنچه مرا شاید نیست / بندی ز دل رمیده بکشاید نیست

کوئی همه چیز دارم از مال و منال / آری همه هست آنچه میباید نیست

شوی زن نوجوان اکر پیر بود / تا پیر شود همیشه دلکیر بود

آری مثل است اینکه کویند زنان / در پهلوی زن تیر به از پیر بود

شاهزاده محمود میرزا در تذکرهٔ نقل مجلس میفرماید اکر مهری مرد پیر را سوهان روح زن جوان دانسته چندان عجب نیست چه پیر باعث آزار جهان است امّا این مضمون که درین رباعی شکسته و ناقص شده کامل و درست از شیخ اجل سعدی روح الله روحه در کلستان فرموده و این است که زن جوان را اکر تیری در پهلو نشیند به که پیری

## مهری خاتون

از ادیبه‌های اسلامبول و یا زینب خاتون شاعرهٔ عصر سلطان محمد خان ثانی که ترجمهٔ حالش در اوائل جلد دویم کذشت معاصر بوده و مطایبات کثیره فیما بین آن دو کفته و شنیده شده است شعر را بسیار خوب میکفته غزل ذیل از وست میکوید

خوابدن اچدی کوزم ناکاه الدم سحری / قارشومه کوردم طوردر بر ماه چهره دلبری

طالع سعد اولدی یاخود قدره ایردم عجبا / کیم محلم ایچره کوردم کیجه طوغمش مشتری

نور افاده کوردم جمالنده اکرچه ظاهرا / کندو سر بکذ و مسلمانه لباسی کافری

کوزیمی اچوب بو منظر اولدی چشمه نهان / شویله تشخیص ایده مدم یا ملك در یا پری

ابردی چون آب حیاته مهری اولمز خضر دك
کوردی چون شب ظلمته اول عیان اسکندری

مردم بواسطهٔ این غزل یا بوسایط دیکر او را متهم ساختند که با اسکندر نام سپاهی سری و سرّی دارد او برا ثر ذمّ او را کفت

نیجه اسکندری لعل زلالی / صو ویرا ایلتدی و صو شر کوردی

نیز از وست

سنکه



سنکه کلزار جنانك کل نو رسته سی سین / نه روا اوله که هر خار و خسه یار اوله سن

## مهستی

از نساء شواعر که در فارسی شعر کفته اند کویا احدی بلطف طبع و حسن نظم مهستی نبوده الحق میتوان او را با اساتید سخن همسری نماید بعضی او را کنجه و برخی نیشابوری دانسته اند در هر حال در عصر سلطان سنجر میزیسته و در مجلس سلطان حضور بهم میرسانده چنانکه کویند روزی هوا ابر بود و او در مجلس سلطان سنجر حاضر سلطان با و کفت بیرون رو و ببین هوا چکونه است او بیرون آمده دید برف می‌آید بر کشت و بدیهه این رباعی را کفته بعرض رسانید

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد / وز جملهٔ خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زرین نعلت / بر کل ننهد پای زمین سیمین کرد

امّا مهستی که تخلص اوست کلمه ایست مرکب از مه بمعنی بزرك و ستی بمعنی خانم و بعضی ستی را مخفف سیّدی دانسته اند و میکویند روزی او بسلطان سنجر عرض کرد من از کنیزان سلطان هستم یعنی کنیز کوچکم سلطان کفت مه استی یعنی بزرك هستی او این کلمه را باندك تخفیفی بشرف کفتهٔ سلطان تخلص خود قرار داد و برخی کفته اند سلطان مه استی بکسر میم نکفت بلکه کفت مه استی بفتح میم یعنی ماهی و این جمله اوهام است بلکه مهستی بمعنی خانم بزرك است و همینطور که حالا معمول است بعضی زنها را خانم بزرك مینامند آن وقت مهستی میکفته چنانکه حکیم سنائی علیه الرحمه در ضمن حکایتی فرموده است

ملك الموت من نه مهستیم / من یکی پیر زال محنتیم

بالجمله از جنس شعر مهستی برباعی میلی داشته و با آنکه از اقسام شعر کفتن آن مشکلتر است خوب میکفته نمونهٔ آن چند رباعی ذیل است

قصّاب چنانکه عادت اوست مرا / بفکند و بکشت و کفت این خوست مرا

سر باز بعذر مینهد در پایم / دم میدمدم تا بکند پوست مرا

بر شب

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم — در دیده بجای خواب آبی بینم
وانکه که چو نرگس تو خوابم ببرد — آشفته تر از زلف تو خوابی بینم
ما را ابدم پیر نگه نتوان داشت — در حجرهٔ دلگیر نگه نتوان داشت
آنرا که سر زلف چو زنجیر بود — در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت
از ضعف من اینچنان توانم رفتن — کز دیدهٔ خود نهان توانم رفتن
بگداختم چنانکه گر آه کشم — با آه بر آسمان توانم رفتن

## میسون

بنت بجدل الکلبیه از زوجات معاویه و مادر یزید کافر کیش بدمنش بود شعر را خوب میگفته روزی معاویه قطعهٔ از اشعار او شنید از و ملکه شد و او را با یزید بقبیلهٔ وی معاودت داد و یزید ملعون چون چندی در بادیه بود کسب فصاحت و طبع شعر نمود و قطعهٔ که اسباب استخلاص میسون شد اینست

للبس عباءة وتقر عینی — احب الی من لبس الشفوف
وبیت تخفق الأرياح فيه — احب الی من قصر منيف
واكل كسيرة فی كسر بيتی — احب الی من اكل الرغيف
واصوات الرياح بكل فج — احب الی من نقر الدفوف
وبكر تتبع الأظعان صعب — احب الی من بغل زفوف
وكلب ينبح الأضياف دونی — احب الی من هر الوف
وخرق من بنی عمی فقير — احب الی من علج عنيف

در اغانی در ترجمهٔ حال نعمان بن بشیر مذکور است که معاویه دختری دیگر از قبیلهٔ بنی کلب بزنی گرفت روزی بمیسون گفت برو آن دختر را ببین چگونه است رفت و دید و آمد و گفت بیمثل و مانند است عیبش همین است که خالی در زیر ناف دارد که سر شوهرش باید بریده روی آن خال گذاشته شود معاویه را دل چرکین شده او را طلاق داد بعد از آن حبیب بن مسلمه او را تزویج نمود و رها کرد آخر الامر نعمان بن بشیر او را

در حباله



در حباله نکاح در آورد در ایام ابن زبیر اهالی حمص نعمان را کشتند و بخواهش زوجه او سر او را در آغوش او انداختند

## میلاء

لقب عزة المیلاء است که ترجمهٔ حالش در حرف عین گذشت و از قراری که در تزیین الأسواق مسطور است میلاء نیز اسم دختر لابی ابن رباح معشوقهٔ ابو خثعم کعب بن مالک از بدویان حجاز و خواهر زن او میباشد و ماجرای آنها در آن کتاب نگاشته شده

## میمونه

بنت الحارث بن الحزن الهلالیه از زوجات حضرت فخر کائنات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده مشار الیها در ماه ذیقعدهٔ سال هفتم هجرت در احرامیکه در حلال عمرة القضا داشتند تزویج کردند ارتحال او در سنهٔ پنجاه و یک و بروایتی در شصت و سه اتفاق افتاد در مسامرات مولانا محی الدین هفتاد و شش حدیث از و روایت شده

## میمونة السوداء

معاصر عبد الواحد بن زید از قدماء اهل الله و اهل کوفه بوده و او را دارای مقام ولایت دانسته اند در موعظه و تذکر نفس خود میگوید

یا واعظا قام لاحتساب — تزجر قوما عن الذنوب
تنهى وانت السقيم حقا — هذا من المنكر العجيب
لو كنت اصلحت قبل هذا — عيبك او تبت من قريب
كان لما قلت يا حبيبی — موقع صدق من القلوب
تنهى عن الغی والتمادی — وانت فی النهی كالمريب

گویند مشار الیها در کوفه چوپانی میکرد گرگان در میان گوسفندان او آمده مطلقا آسیبی نمیرسانیدند ابن زید چون اینحالت بدید علت را از وی پرسید او در جواب گفت لما اصلحت ما بینی و بین الله اصلح الله ما بین اغنامی والذئاب قدس الله تعالی سرها

میمونه

میمونه بنت شاقوله و میمونه اخت ابراهیم بن احمد الخواص از متعبّدهای
امّت میباشند و هفت نفر صحابیه هم مسمّاة باین اسم بوده از جمله میمونه
بنت عبد الله است که در مقابل هجوی که کعب بن الأشرف در روز قضیه
بدر برای اهل اسلام گفته ابیات ذیل را بنظم آورده میگوید

تحنّن هذا العبد کل تحنّن … ویبکی علی قتلی ولیس بناصب
بکت عین من یبکی لبدر واهله … وعلّت بمثلیها لوی بن غالب
فلیت الذین ضرّجوا بدمائهم … یری ما بهم من کان بین الأخاشب
فیعلم حقّا عن یقین ویبصروا … مجرّهم فوق اللحی والحواجب

ابن هشام گوید واکثر اهل العلم بالشعر ینکر ابیاتها هذه لها
وینکر نقیضتها للکعب بن الأشرف

## میّة بنت ضرار الضبّیه

از شواعر عرب و قائل دو بیت مسطوره ذیل است که در مرثیه برادر
خود قبیصة بن ضرار گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ضبط شده
میگوید

لا تبعدن وکل شیء ذاهب … زین المجالس والندیّ قبیصا
یطوی اذا ما الشحّ ابهم قفله … بطنا من الزاد الخبیث خمیصا

# حرف النّون

## نائلة بنت الفرافصة

فرافصه بضمّ فاء میباشد و نائله دختر فرافصة بن الأحوص بن عمرو بن
ثعلبة بن الحرث بن حصن بن ضمضم بن عدی بن جناب الکلبی از زوجات
عثمان بن عفّان بوده و او را بفطانت و درایت ستوده اند و شرح
مزاوجت او با عثمان از اینقرار است که سعید بن العاص وقتیکه در
کوفه بود هند بنت الفرافصه خواهر نائله را تزویج نمود این خبر بعثمان
رسید بسعید نوشت شنیده ام از قبیله بنی کلب دختری بزنی گرفته
باید



باید نسب و شرح حسن و ادب او را بمن بنویسی سعید در جواب نوشت
او دختر فرافصة بن الأحوص است سفید پوست و بلند بالاست
عثمان در ثانی بسعید اعلام نمود که او را اگر خواهری بحبالهٔ نکاح
من در آور و تو در اینکار وکیلی سعید پدر زن خود را از ماجری خبر کرد
و گفت خلیفه میل دارد با دختر تو هم بالین گردد سعید ضب
پسر خود را وکالت داد که این مهم بپردازد پسر اینکار بپرداخت
نائله را بعقد عثمان در آورد و خود مصمّم شد که آن دختر را از کوفه
بخدمت خلیفه رساند و باید دانست که فرافصه خود عیسوی بود
و پسرش ضب مسلمان و در آنوقت که ضب و نائله عازم حرکت و مصمّم
خدمت خلیفه گردیدند فرافصه نصیحت را بدختر خود گفت فرزندا تو
نزد زنان قریش میروی مکنت و استطاعت آنها از تو زیادتر است
عطریات بسیار استعمال مینمایند و تو در اینفقره با آنها برابری
نتوانی کرد پس باید دو کار کنی یکی آنکه هرگز چشمهای خود را بی سرمه
نگذاری دیگر آنکه استمرارا بدن خود را بشوئی تا اندام تو را آن
رایحه باشد که مشک باران رسیده را بعد از اصغای این نصایح
و اجرای رسم بدرود نائله با ضب راه مدینه منوّره پیمود و در بین
راه چون غربت و مفارقت اقارب با او اثر مینمود بدین ابیات مترنّم بود

الست تری یا ضب بالله انّنی … مصاحبة نحو المدینة ارکبا
اذا قطعوا حزنا تحثّ رکابهم … کما زعزعت ریح یراعا مثقّبا
لقد کان فی ابناء حصن بن ضمضم … لک الویل ما یغنی الخباء المطنّبا

در کتاب مسامرات مولانا محی الدین اشعار مسطور از قرار ذیل مزبور است

الست تری بالله یا ضب انّنی … مرافقة نحو المدینة ارکبا
اما کان فی اولاد عمرو بن عامر … لک الویل ما یغنی الخباء المحجّبا
ابی الله الا ان اکون غریبة … بیثرب لا امّ لدیّ ولا ابا

بعد از وصول بمدینه منوّره عثمان او را بمحل مرتفعی برده در برابر خود
نشانید

نشانید و سلسلهٔ مفاوضت را جنبانید از صحبت و لطف محاورت او
بی اندازه مشعوف گردید پیوند مهر و محبت مستحکم گشت و نائله نسبت بخلیفه
سر موی از وفاداری فرو نگذاشت چنانکه در ایام طغیان بر عثمان
و محصور بودن او آنی از وی جدا نشد بلکه در آن وقت که معاندین خلیفه
با شمشیرهای برهنه بر سر او دویدند نائله بقصد وفا بر روی شوهر خود
افتاد و ضربت شمشیری بدست او وارد آمد و دو انگشت او افتاد
چون عثمان درگذشت نائله گفت

الا ان خیر الناس بعد ثلثة　　قتیل التجیبی الذی جاء من مصر
و ما لی لا ابکی و تبکی قرابتی　　و قد غیبوا عنا فضول ابی عمرو

و پس از این اشعار که بصدای بلند قتل خلیفهٔ سیم را اشعار و اعلا
کرد نامهٔ بمعاویه نوشت و با پیراهن خون آلود عثمان بتوسط نعمان
بن بشیر یا عبد الرحمن بن حاطب بن ابی بلتعه بشام فرستاد و صورت
آن مکتوب از قرار ذیل است

من نائلة بنت الفرافصة الی معاویة بن ابی سفیان　　اما بعد فانی
اذکرکم بالله الذی انعم علیکم و علمکم الاسلام و هداکم من الضلالة
و انقذکم من الکفر و نصرکم علی العدو و اسبغ النعمة و انشدکم بالله
و اذکرکم حقه و حق خلیفته الذی لم تنصروه و بعزمة الله علیکم فانه قال
و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما
علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله　و ان امیر المؤمنین
بغی علیه و لو لم یکن له علیکم حق الا حق الولایة ثم اتی الیه ما اتی لحق علی
کل مسلم یرجو ایام الله ان ینصره لقدمه فی الاسلام و حسن بلائه و انه
اجاب داعی الله و صدق رسوله و الله اعلم به اذ انتخبه فاعطاه
شرف الدنیا و شرف الاخرة و انی اقص علیکم خبره لانی کنت مشاهده
امره کله حتی قضی الله علیه ان اهل المدینة حصروه فی داره یحرسونه
لیلهم و نهارهم قیاما علی ابوابه بسلاحهم یمنعونه کل شیء قدروا علیه





حتی منعوه الماء یحضرونه الاذی و یقولون له الافک فمکث هو و من معه
خمسین لیلة و اهل مصر قد اسندوا امرهم الی محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر
و کان علی مع المحرضین من اهل المدینة و لم یقاتل مع امیر المؤمنین و لم ینصره
و لم یامر بالعدل الذی امر الله تبارک و تعالی به فظلت تقاتل خزاعة
و سعد بن بکر و هذیل و طوائف من مزینة و جهینة و انباط یثرب و لا
اری سائرهم و لکنی سمیت لکم الذین کانوا اشد الناس علیه فی اول
امره و اخره ثم انه رمی بالنبل و الحجارة فقتل ممن کان فی الدار ثلثة
نفر فاتوه یصرخون الیه لیاذن لهم فی القتال فنهاهم عنه و امرهم
ان یردوا علیهم نبلهم فردوها الیهم فلم یزدهم ذلک علی القتال الا جراة
و فی الامر الا اغراء ثم احرقوا باب الدار فجاءهم ثلثة نفر من اصحابه فقالوا
ان فی المسجد ناسا یریدون ان یاخذوا امر الناس بالعدل فاخرج الی
المسجد حتی یاتوک فانطلق فجلس فیه ساعة و اسلحة القوم مظلة علیه من
کل ناحیة و ما اری احدا یعدل فدخل الدار و قد کان نفر من قریش علی عامتهم
السلاح فلبس درعه و قال لاصحابه لولا انتم ما لبست درعا فوثب علیه القوم
فکلمهم ابن الزبیر و اخذ علیهم میثاقا فی صحیفة و بعث بها الی عثمان ان
علیکم عهد الله و میثاقه الا تعزوه بشیء فکلموه و تخرجوا فوضع السلاح
فلم یکن الا وضعه حتی دخل علیه القوم یقدمهم ابن ابی بکر حتی اخذوا
بلحیته و دعوه باللقب فقال انا عبد الله و خلیفته فضربوه علی راسه
ثلث ضربات و طعنوه فی صدره ثلث طعنات و ضربوه علی مقدم الجبین
فوق الانف ضربة اسرعت فی العظم فسقطت علیه و قد اثخنوه و به
حیاة و هم یریدون قطع راسه لیذهبوا به فاتتنی بنت شیبة بن
ربیعة فالقت نفسها معی علیه فتوطانا وطا شدیدا و عرینا من ثیابنا
و حرمة امیر المؤمنین اعظم فقتلوه رحمة الله علیه فی بیته و علی فراشه
و قد ارسلت الیکم بثوبه و علیه دمه و انه و الله لئن کان اثم من قتله لما
سلم من خذله فانظروا این انتم من الله جل و عز فانا نشکی ما مسنا الیه

ولینتصر لولیه وصالح عباده ورحمة الله علی عثمان ولعن الله من قتله
وصرعهم فی الدنیا مصارع الخزی والمذلة وشفی منهم الصدور
وفای نائله وحزن او بر قتل شوهر خود البته امریست مستحسن است و کسی را
در آن حرفی نیست اما آنچه نسبت بمولای ما امیر المؤمنین علی علیه السلام
داده از حقیقت دور و قولی مهجور است چه سند وقایع و سوانح تاریخی
اقوال و اسناد مورخین معتبر است و عامه نویسندگان از سنی و شیعه
مبسوطا و مشروحا تائید آنحضرت علیه الالاف التحیة را بعثمان نوشته‌اند
بلکه مقتدای ما پیش از برپا شدن این هنگامه او را از اموری که داعی
و موجب این فساد گردید منع کرده و گذشته از علم امامت بقواعد عقلیه و دلائل
مصالح ملکی بتذکر عثمان پرداخته که چنین مکن چنان میشود او نپذیرفت
و بهمان راه که میرفت رفت و ترک آن طریقه نگفت تا دید آنچه دید و در
خون خود غلطید و آنها که بمطالعهٔ اخبار و کشف مطالب مشعوف و مایل اند
البته این مبحث را در کتب تواریخ و سیر اهل سنت مخصوصا خوانده و
معرفت کامله فایق کار بهم رسانده‌اند ما اینجا بشهادت فاضل متتبع محمد
ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء که مبنای این تالیف است و از روی
حسن انصاف کلمهٔ چند گفته اقتصار مینمائیم مصنف مشار الیه میگوید
(حضرت علی محض اینکه بعثمان صدمهٔ وارد نیاید سبطین مکرمین را
مسلح فرمود و بر امداد خلیفهٔ سیم فرستاد و چون او مقتول شد
آنحضرت برآشفتند و بفرزندان خود اعتراض کردند بلکه بصورت
حضرت حسن سیلی زدند که چرا گذاشتید دشمن بر عثمان دست یابد
پس گفتار نائله در اینباب منسوب بغرض و حمیت جاهلیت است)
گویند چون نامهٔ نائله بشام رسید و قرائت کردند جماعتی از اهل شام
متفق شده سوگند یاد نمودند که تا انتقام خون عثمان نکشند بروی
زوجات خود نه بینند و معلوم است که محرک اینحرکت و هیجان که بود
و اینکار برای چه نمود

حکایت



## حکایت

شنیدم در آن زمان که علامهٔ دوران و حکیم فرزانه ناصر خسرو علوی
علیه الرحمه در سیاحت اقطار جهان بود و در معضلات کون و مکان تدبر
و تعمق مینمود و هر روز بزحمت مبلغی راه می پیمود یکی از طلاب که تازه
ضرب زید عمرو را خوانده و باعتبار تکرار غسل ید و بستگی بجبل من مسد
یعنی وسواس عوام الناس او را بر صدر تقدم نشانده شنید جهان
گردی است که سخن از معقول میراند و مردم را بطلب حکمت و معرفت
میخواند طلبه گفت من باید با او ملاقات نمایم و از در مناظره درآیم
تا بدانند فاضل کیست و فضیلت چیست شاعرک خانه خراب خیالی میکند
همین که نشست و فکر کرد و بیتی دو بنظم آورد و گفت

بالای هفت سقف مقرنس دو گوهر اند
کز نور هر دو عالم و آدم منور اند

کار بی کرده و چیزی تازه بدست آورده زندقه میگوید و بخود میبالد
طامات میبافد و از گردش آسمان مینالد میروم باشد تا اصل حقیقت
را باو نشان دهم و مشتی از بیراه بر سر او نهم رفت و ندانم کجا بناصر خسرو
رسید همینقدر دانم انجمن مباحثه منعقد گردید طلبه گفت بقصد
صحبت علمی بلکه راه آشنائی را هم در از پیموده و قصد صحبت شما نمود
بالای هفت سقف مقرنس که گفته اید دو گوهر اند و عالم از آن دو منور
این شرک است در آنجا خدا است قرآن نخوانده که میفرماید الرحمن علی
العرش استوی و خدا یکی است دو نیست ناصر گفت معلوم است شما
حکمت نخوانده اید اصطلاح نمیدانید اینست که در معنی این شعر
درمانده اید مقصود من عقل و نفس است خدا نیست اینجا چه جای
خدائیست گفت ابوای کافر شدی میگوئی خدا نیست و این سفینه
مستغنی از ناخدائیست ناصر گفت میگویم غرض از آن دو گوهر دو مخلوق
است که خالق آفریده آفریننده را برتر از اینهاست بالاست و والاست

و در آنجا

ودر آنجاست که این دوهم او را بدوستی ندیده گفت پس از اینقرار خدا
جائی معیّن دارد و قدم در سایر امکنه نمیگذارد ناصر گفت نه والله
او خالق کون و مکان است و هستی عالم امکان طلبه گفت یاران
شنیدید این نادان وحدت وجودی است این است که بو و تش مایل
بکبودی است ناصر گفت نه بالله توهم از موجودانی و از سنگ کمتر من
ترا چگونه پدید آرنده آن دو گوهر و موجد خالق شمس و قمر فرشته
یا بشر دانم طلبه گفت نسبت بطلاب علوم دینیه جسارت از بی دینی
است و دلیل بی ایمنی یقین است که تو شک و سهو خود را درست نکرده
و مسئله نمیدانی ناصر در اینجا کمیت خود را لنگ دید دم در کشید
سر بجیب تفکر فرو برد و بعد از آنکه مقداری خون جگر خورد رو
باهل انجمن نمود و این قطعه سرود

گفتم باد بن تو ای اسود — زیرا که بخیر دفع شر شد
گفتا نه چنین بود که گفتی — افسوس که بر نشد بتر شد
مردم دائی بهانه جویند — گویند آن خشک از چه تر شد
دست تو غلط نمود ورنه — آن زیر بوای چه زبر شد
چون معنی حرف نگشت معلوم — آن جنت جانفزا سقر شد
دنیا طلبان بد گهر را — دین نیز بهانهٔ دگر شد

سخن دراز گشت نیز همنامهٔ باین اسم نائله بنت سعد بن مالک الانصاریه
صحابیه ایست از بنی ساعده که با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
بیعت نمود ذکرها ابن الاثیر و نائله بنت غانکه دختر غانکه بنت ملائه
است که در اشعار فرزدق نام او ذکر شده

## نابغه بنت حرمله

مادر عمرو بن العاص صحابیه است در باب سی و ششم کتاب مستطرف
مینویسد در ایام جاهلیت عمرو بن العاص در روزی که با احتشام تمام
سوار شده بود و بجائی میرفت چند تن از بزرگان باهم گفتند آیا کسی





هست که آن جرأت داشته باشد که برود از عمرو سؤال کند مادر
تو که بوده است و هر کس اینکار نماید ده هزار درهم باو داده خواهد
شد یکی از میانه داوطلب شده رفت عنان استر عمرو بن عاص را
گرفت و گفت اصلح الله الامیر پدر شما عاص معلوم است و حسب و نسب
او را میدانیم بفرمائید مادر شما کیست عمرو بدون اینکه آشفته و متغیر
گردد و تغییر حال دهد گفت سؤالی بموقع نمودی و مطلب را از اهلش
پرسیدی مادر من نابغه بنت حرمله بن عزه میباشد که اعراب آن را
باحرب گرفتند و در سوق عکاظ فروختند عبد الله بن جدعان او را
خرید و بپدرم عاص بن وائل بخشید از صلب او آبستن شد و فرزند
نجیبی آورد اگر قرار داده اند از بابت این جرأت تو بتو چیزی دهند
برو و بگیر و عنان استر را رها کن
نیز در مستطرف مسطور است که بنظر بعضی اقوال نابغه بنت حرمله
کنیزهٔ عبد الله بن جدعان بوده در طهر واحد چهار نفر که ابو لهب
و امیة بن خلف و ابو سفیان و عاص بن وائل باشند با او جمع شدند آبستن
شد و عمرو را زائید هر یک از آنها گفت از صلب من است و آخر الامر
خود او را حکم قرار دادند چون عاص بن وائل باو نفقه میداد
گفت از عاص است با آنکه شباهت عمرو بابی سفیان زیادتر بود
در اینجا مناسب است شرحی از وضع مناکحت زمان جاهلیت نگاشته
شود بنابرین گوئیم بموجب فصلی که در یکی از ابواب کتاب النکاح بخاری
است عروه بن زبیر خواهرزادهٔ عایشه از عایشه نقل و روایت کرده
میگوید در زمان جاهلیت چهار قسم نکاح معمول بوده است یکی نظیر با
مثل نکاحی که معمول اسلام است هر کس دختری را میخواست بولی
بکبیر د بولی او خبر میداد و شیربها میفرستاد و مناکحت صورت میگرفت
دیگر آنکه شخص بزوجهٔ خود میسپرد که در آنوقت که حایض نباشد بفرستد
مرد معتبری را بمواقعهٔ خود دعوت کند بعد از آن تا مدتی که حمل یا عدم

آن معلوم شود آن شخص با زوجهٔ خود نزدیکی نمیکرد و این را نکاح
الاستبضاع میگفتند سیم آنکه جماعتی که کمتر از ده نفر نبودند با زنی
نزدیک میشدند اگر او آبستن میشد بعد از وضع حمل همهٔ آنها خبر
میداد جملهٔ بدون امتناع در مجلس حاضر میشدند زن میگفت معین
است که شما هر یک با من جمع شده اید اکنون من فرزندی آورده ام
بعد از آن هر کس را که میخواست صدا میکرد و میگفت ای فلان این
فرزند تست و او ناچار از قبول بود چهارم آنکه بعضی فواحش بودند
و بیرقی محض علامت بر در خانه های خود نصب مینمودند و هر کسی
میخواست با آنها نزدیک میشد و هر وقت حمل بر میداشتند و فرزندی
می آوردند آنهائی که با ایشان نزدیک شده جمع میکردند فرزند را
بیکی ملحق میکردند و از آن بعد فرزند و مادرش از آن او بود بحمد الله
تعالی شریعت مقدسه نا پسندها را منسوخ نمود

## نبث

جاریهٔ مغنیه بوده است از شواعر عرب بهنر و کمال و حسن و جمال معروف
در حق او گفته اند

نبث اذا سکتت کان السکوت لها | زینا و ان نطقت فالدر ینتثر
و انما اقصدت قلبی بمقلتها | ما کان سهم و لا قوس و لا وتر

نیز گفته اند

یا نبث یا نبث قد هام الفؤاد بکم | و انت و الله احلی الخلق انسانا
الا صلینی فانی قد شغفت بکم | ان شئت سرا و ان احببت اعلانا

میگویند این ابیات را ابراهیم ابن المدبر شاعر و کاتب مشهور که از متمیزان
عراق بوده گفته چه عشقی به نبث و به عریب که ترجمهٔ حالش گذشته داشته
و در کتاب ابن ظافر از قدرت طبع نبث شرحی نوشته گوید روزی شخصی
محض امتحان این مصرع را نظم کرده گفت

یا نبث حسنک یغشی بهجة القمر

ومصرع



ومصرع ثانی را از نبث خواست او بدون تامل در حال گفت

قد کاد حسنک ان یبتز فی بصری

باز آن شخص گفت

وطیب نشرک مثل المسک قد نممت | ریا الریاض علیه فی دجی السحر

نبث مرتجلا گفت

فهل لنا منک حظ فی مواصلة | او لا فانی راض منک بالنظر

## نتیله

بنت جناب از زوجات عبد المطلب و مادر عباس بن عبد المطلب است
ابن اثیر گوید اول کسی که در عرب بیت شریف را بحریر و دیباج پوشانید
او بود یعنی پسرش عباس در کودکی گم شد نذر کرد پیدا شود بیت معظم را
بپوشاند چون پیدا شد بو عده وفا کرد اما در روض انف که شرح سیرهٔ
ابن هشام است میگوید پوشاندن بیت از آثار اسعد الحمیری از تبابعه
یمن است و حدیثی است که لا تسبوا اسعد الحمیری فانه اول من کسی الکعبة
و خود اسعد نیز گفته است

و کسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضدا و برودا
فاقمنا به من الشهر عشرا | و جعلنا لبابه اقلیدا
و نحرنا بالشعب ستة الف | فتری الناس نحوهن ورودا
ثم سرنا عنه نؤم سهیلا | فرفعنا لواءنا معقودا

تبع مشار الیه چنانکه خود در این ابیات گفته بحجاز آمده کعبهٔ معظمه را
زیارت کرده و پوشانده و ده ماه در آنجا اقامت نموده و بخدام کعبه امر
فرموده که حرم شریف را از اقذار اصول جاهلیت پاک دارند

## نخله

خواهر زن احوص بن جعفر شاعر مشهور است احوص مدتها با او عشق داشت
و پنهان میکرد بعد از آنکه نخله بمطر نامی شوهر کرد عشق احوص شدت
کرده راز از پرده بیرون افتاد و در اشعار خود او را نام برد این بیت که

در مقدمهٔ ما

در مقدمات بدان استشهاد میکنند و میگویند

الا یا نخلة من ذات عرق / علیک ورحمة الله السلام

از احوص است که در حق نخله گفته و ما بقی آن اینست

سئلت الناس عنک فخبرونی / هنا من ذاک یکرهه الکرام
ولیس بها احل الله باس / اذا هو لم یخالطه الحرام
سلام الله یا مطر علیها / ولیس علیک یا مطر السلام
فلا غفر الاله لمنکحیها / ذنوبهم وان صلوا وصاموا
فان یکن النکاح احل شیء / فان نکاحها مطر حرام
فلو لم ینکحوا الا کفاء / فکان کفیها الملک الهمام
فطلقها فلست لها بکفو / والا یعل مفرقک الحسام

## نزهون

ادیبه ایست از اهالی شهر غرناطه اندلس معروف به بنت القلاعی در بلده مزبوره فضلای بزرگ و علمای صاحب اثر بسیار وجود بهم رسانیده از جمله این فاضله نادره بوده که نظیر آن کمتر آمده طبعی سلیم داشته در سال پانصد هجری از مشاهیر شمرده میشده وزیر ابو بکر بن سعید که از حیثیت علم و ادب در میان وزرا فرید و وحید بود بنزهون مهر میورزید و در میان آنها محاورات ادبیه و مطایبات گفته و شنیده میشد گویند روزی این شعر را که مشتمل بر تعریض است ابو بکر بنزهون نوشت

یا من له الف خل من عاشق وصدیق / اراک خلیت للناس منزلا فی الطریق

مشار الیها در جواب نوشت

حللت ابا بکر محلا منعته / سواک وهل غیر الحبیب له صدری
وان کان لی کم من حبیب فانما / یقدم اهل الحق حب ابی بکر

روزی نزهون در مجلس وزیر مزبور با شاعر مشهور ابو بکر مخزومی اعمی که سخن سرای هجوگو بود ملاقات نمود و بنای مشاعره و محاوره را گذاشت ابو بکر مخزومی گفت

علی



علی وجه نزهون من الحسن مسحة / وان کان قد امسی من الضوء عاریا
قواصد نزهون توارک غیرها / ومن قصد البحر استقل السواقیا

نزهون نیز بهجو مخزومی پرداخته گفت

قل للوضیع مقالا یتلی الی حین یحشر / خلقت اعمی ولکن تهیم فی کل اعور
جازیت شعرا بشعر فقل لعمری من اشعر / ان کنت فی الخلق انثی فان شعری مذکر

مخزومی گفت

الا قل لنزهونه ما لها / تجر من التیه اذیالها
ولو ابصرت فیشة شمرت / کما عودتنی سربالها

چون سخن از حد ادب تجاوز مینماید ابو بکر بن سعید هر دو را سوگند میدهد که خاموش شوند و ترک مهاجات گویند باز نزهون را با ابن قزمان که از علمای آن زمان بود داستانی است و آن این است که هنگامی که عالم مشار الیه وارد شهر غرناطه میشد لباس زرد رنگی که شعار فقهای آن وقت بود پوشیده چون با نزهون ملاقات کرد او گفت احسنت یا بقرة بنی اسرائیل الا انک لا تسر الناظرین ابن قزمان در جواب گفت راست است که من ناظرین را نمیتوانم مسرور کنم اما سامعین را بمطالب علمیه شاد میدارم تو باید ناظرین را بدیدار خود مسرت بخشی این مطلب از تو مطلوب است نه از من

## نسب خاتون

دختر مظفر الدین یونس بن شمس الدین محمود بن الملک العادل ابو بکر بن ایوب از سلسله ایوبیه و خاتون محدثه ایست که در محضر خطیب مردا و ابن عبد الدائم که از مشاهیر محدثین بوده استماع حدیث کرده بعد از آن بافاضت و تدریس پرداخت مولانا علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین صفدی کتاب ابو مسهر را نزد مشار الیها خواند در ماه ربیع الاول سال ششصد و نود و هفت نسب خاتون در حالتی که زیاده از نود سال داشت درگذشت

نسیبا

## نسیبا

از ادیبه‌های اسلامبول ومسمّاة بنوفیقه خانم بوده است از فراد مسطورات تذکرهٔ فطین مشار الیها دختر سعید بك پسر شریف پاشا وگوینده این غزل لطیف غرّا است

تیر نگهك ایلدی اوز جانمه تاثیر — جانا بوکمانکشلك ایلمه بر اوله بسین تیر
شول خنجر غمزه‌ك ایلدی دلان کچن اما — چکدی ینه ابروی سیه سینه‌مه شمشیر
سودا ایلدی بو انرلکم کوردکنم تا پر — قلدی او سیه کاکلنی بو بنیمه زنجیر
بن یوسف ثانی دیسم اولمزمی سکا کیم — چون ایلدیلر دلبری بو حسنله تعبیر
لطفکدن اکر اولسه نسیبایه رخصت — سیکدن بریسن ایلیه احوالنی تقریر

## نسیبه بنت کعب

از اهالی مدینه واز نژاد مازن بن نجار دختر کعب وزوجهٔ زید بن عاصم انصاری رضی الله عنه میباشد که در جلد اوّل بعنوان ام عماره ذکری ازو شد قبل از هجرت بمکّهٔ معظمه رفت وبا حضرت رسالت صلعم بیعت کرد در غزوهٔ احد شوهر ودو پسر او حاضر بودند خود او نیز بجهاد پرداخته وبا مشرکین جنگی سخت کرده وچند زخم برداشته واهتمامات آن روزه او را بتلطّف وتوجّه خاطر مبارك جناب ختمی مآب صلی الله علیه وآله نایل ساخته در حق مشار الیها وشوهر او زید وپسرانش حبیب وعبد الله دعای خیر کرده وفرموده اند خدا یا در بهشت اینان را مصاحب ورفیق من نما مختصر نسیبه بنت کعب از صحابیات مشهوره است ودو صحابیهٔ دیگر نیز مسمّاة باین اسم بوده اند یکی نسیبه بنت الحارث معروفه بام عطیّة الانصاریه ودیگری نسیبه بنت نیار

## نشوی

بروزن دعوی جاریه شاعرهٔ محمود الورّاق است که مسمّاة بسکن بوده واو را نشوی هم میگفته اند وترجمهٔ حال او در جلد دوّم در حرف سین نگاشته شد





## نشوان بنت عبد الله العسقلانی

جمال عبد الله بن علی العسقلانی الکنانی از علمای حنابله بوده نشوان که او را سوده هم میگفته اند دختر او است واز محدّثهای مشهوره بشمار می آید خواهر احمد بن عبد الله العسقلانی محدّث والف بنت الجمال الکنانی محدّثه که در جلد اوّل ذکر آن شده میباشد واین هر سه از اشیاخ امام سیوطی بوده اند ولادت نشوان تقریبا در سال هفتصد وهشتاد وهشت اتفاق افتاده از پدرش وسایر محدّثین اجازت گرفته است

## نصیبین

جاریه بوده است مغنّیه از جواری خلیفه مأمون عبّاسی ودر حدیقة الافراح مسطور است که مأمون خواست ببیند یحیی بن اکثم قاضی مشهور شراب میخورد یا بواسطهٔ زهد از ین عمل اجتناب مینماید ابو نواس را گفت در صدد این امتحان باش ابو نواس دختر خود نصیبین را بر آن داشت که قاضی یحیی را بخوردن شراب تشویق کنند آنها او را مست طافح کردند مأمون خواست ما جری را برای العین ببیند بر سر قاضی آمد دست دفته آمد وچند نوبت او را باسم او ذکر کرد او حال جواب دادن نداشت نصیبین را گفت بخوان

نادیته وهو میت لاحراك به — مکفّن فی ثیاب من ریاحین
فقلت قم قال رجلی لا تطاوعنی — دعنی فانّی مشغوف باشین

نصیبین بخواند وقاضی فی الجمله بهوش آمد وخواند

یا سیّدی وامیر النّاس کلّهم — قد جار فی حکمه من کان یسقینی
انّی غفلت عن السّاقی فصیّرنی — کما ترانی سلیب العقل والدّین
لا استطیع نهوضا فقد وهی جلدی — ولا اجیب المنادی حین یدعونی
فاختر لنفسك غیری انّنی رجل — الرّاح یقتلنی والعود یحیینی

مأمون که این شنید قاضی را بحل کرده نصیبین را با و بخشید ویقولی یحیی دختر ابو نواس را بزنی گرفت واین همان قاضی است که در باب

متعه با مأمون معارضه کرد و تفصیل آن اینکه در یکی از اسفار
مأمون بعساکر خود جواز متعه را اظهار کرد و متمسك شد بکریمهٔ
فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن قاضی ابن بشید و بحضور خلیفه
آمده گفت مردم را مأذون بزنا نمودی چه از استماع زنان در اسلام
بموجب آیه والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم مقصور در دو صورت یکی عقد دائمی یکی مالك رقبه
بودن و بفحوای فمن ابتغی وراء ذلك هر که استمتاع را از دو دیگر داند
خارج از حدود الهیه حرکت کرده بالجمله قاضی متعه را داخل در عنوان
ازواج ندانسته و کریمهٔ مبارکهٔ فما استمتعتم را نیز بر وجهی غیر خیال مأمون
تفسیر نموده نقیض قول خلیفه را اعلان و اعلام کرد

## نضار

بضم نون و تخفیف ضاد بمعنی طلا است و دختر ابو حیان نحوی که از
ادیبهای اندلس شمرده میشود مسماة باین اسم بوده پدرش شارح
تسهیل ابن مالك میباشد و کتاب الادراك للسان الاتراك و زهو
الملك فی نحو الترك و کتاب الافعال را تصنیف کرده و قواعد زبان
ترك را بلسان تازی منتشر ساخته چون نضار ذکائی ثاقب داشته
پدرش او را از حیان برادرش بیشتر دوست میداشته و او را تمجید میکرده
و میگفته کاش حیان مثل خواهرش باهوش و استعداد بود نضار
در خدمت پدر تحصیل کرده و در هنگام عزیمت حج از اصحاب ابن الزبیدی
حدیث استماع نموده در ماه جمادی الاخری از سال هفتصد و دو متولد
شده و در جمادی الاخری سنهٔ هفتصد و سی در گذشته ابو حیان
یکسال تمام ملازم تربت او گردید و برای تسلی دل خود باسم نضار رساله
نوشت و آنرا النضار فی المسلاة عن نضار نامید صلاح الدین صفدی
قصیده در رثاء نضار گفته و برای ابو حیان فرستاده کرد و بیت اول
آن این است





بکینا باللجین علی نضار    وسیل الدمع فی الخدین جار
فیالله جاریة تولت    فنبکیها بادمعنا الجواری

نضار نیز اسم دختر ابرق محدثه است و ترجمهٔ حال ابرق زوجهٔ اثیر الدین نادر
نضار در جلد دوم در حرف زاء گذشت صلاح الدین صفدی میگوید
مشار الیها از نساء مشهوره اواسط مائهٔ هفتم هجری است و در مصر وفات
کرده در آثار علی القاری مسطور است که فقیههٔ حنفیه که خواهر ملك
دقاق و مادر شمس الملوك است زمرد خاتون نام داشته

## نضیره

اسم جاریهٔ ام سلمه است و در کتب احادیث ذکری از او شده

## نضرة العبدیه

صاحب تاج العروس گوید نضرة العبدیه تابعیه ایست که از حضرت امام
حسن بن علی علیهما السلام روایت حدیث کرده

## نعم

بضم نون و سکون عین دختر حسان بن ثابت الانصاری شاعر النبی ص
و زوجهٔ شماس بن عثمان المخزومی صحابیه است شاعره مشار الیها از
فصحای صحابیات بوده چون شوهر او شماس در غزوهٔ احد شهید شد
در مرثیهٔ او گفت

یا دمع جودی بعین غیر ابساس    علی کریم من الفتیان لباس
صعب البدیهة میمون نقیبته    حمال الویة رکاب افراس
اقول لما خلت منه مجالسه    لا یبعد الله منا قرب شماس

## نعم

جاریهٔ مغنیهٔ مأمون عباسی است که در حسن و جمال بی عدیل و مثال بوده
سیوطی در کتاب حدیقة الافراح از ابو محمد الیزیدی نقل کرده گوید
مشار الیه گفت روزی بحضور مأمون رفتم بهار بود و در باغچهٔ دلگشائی
نشسته نعم در حضور او تغنی میکرد و میخواند

وزعمت انی ظالم فهجرتنی — ورمیت فی قلبی بسهم نافذ
فنعم ظلمتك فاغفری وتجاوزی — هذا مقام المستجیر العائذ
هذا مقام فتی اضر به الهوی — او لیس عندکم ملاذ اللائذ
ولقد اخذتم من فؤادی لبه — لا شل ربی کف ذاك الآخذ

مأمون از این ابیات زائد الوصف محظوظ گردید چند بار حکم بتکرار آن کرد بعد از من پرسید آیا بهتر از حالی کرده‌ام آن هستم خالی هست گفتم بلی یا امیرالمؤمنین حال شکر این نعمت عظمی که بخلیفه عطا شده است گفت آری چنین است عطیه‌ها بمن داد و امر کرد ده هزار درهم آورده بفقرا بذل نمودند و این بیت ابن فارض که اسم نعم در آن ذکر شده هم اسماء لنساء است میگوید

اذا انعمت نعم علی بنظرة — فلا اسعدت سعدی ولا اجملت جمل

## نفیسة الطاهرة

ست نفیسه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که در قاهره مصر مدفون و مزارش زیارتگاه خاص و عام است و بطاهره و کریمة الدارین ملقب میباشد در سال صد و چهل و پنج هجری در مکه معظمه متولد شده و در مدینه منوره با زهد و عبادت بسر برده با اسحق المؤتمن پسر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهم بالین شده و از آن صلب پاك یك پسر و یك دختر آورده که قاسم و ام کلثوم نام داشتند پس از آن با شوهر و فرزندان خود بمصر رفته و چون هفت سال در آنجا سر کرده در ماه رمضان سال دویست و هشت برای قرب شتافته اهالی مصر را با او عقیدت و اعتقادی کامل حاصل شده پس از ارتحال شوهرش میخواست جسد شریف را بمدینه منوره حمل کرده در قبرستان یا روضه بقیع دفن نماید مصریها مستدعی شدند که محض تبرك و کسب ضیا من آن نعش پاك را بخاك مصر بسپارد قبول کرده بعد از انجام اینکار اسحق المؤتمن با دو فرزند خود بوطن یعنی مدینة الرسول معاودت

نمود



نمود گویند در تشییع جنازه ست نفیسه بقدری ازدحام کرده بودند که صحرا چون بلاد پر جمعیت مینمود آن ذات مقدسه متمول و کرم داشت بفقرا و مرضی تلطفات میکرد قائم اللیل و صائم النهار بود و میگویند در ظرف سه شبانه روز یکبار طعام میخورد و تا شوهرش حاضر نمیشد دست بتناول غذائی نمی آلود و در حال احتضار روزه دار بود جمعی افطار صوم او را مسئلت کردند گفت سبحان الله سی سال است مسئلت کرده ام که صائما از دنیا بروم چگونه از آرزوی سی ساله دست کشم و در آنحال این بیت میخوانده است

اصرفوا عنی طبیبی — ودعونی وحبیبی
زاد بی شوقی الیه — وغرامی ونحیبی

چون این بیت بخواند شروع بتلاوت سوره انعام کرد و چون باین آیه شریفه رسید که لهم دار السلام عند ربهم جان بداد و قدم در حظیره قدس نهاد

امام شافعی در آن عصر ساکن مصر بود بزیارت ست نفیسه میرفت و از پس پرده طلب ادعیه خیریه مینمود و در صلات تراویح اکثر بمسجد معظمه مشار الیها روح الله روحها حاضر میشد

در بعضی کتب نوشته اند در آن زمان احمد بن طولون در مصر حکومت مینمود و در اوائل حال راه ظلم و تعدی می پیمود اهالی بحضرتش شاکی شدند گفت چه روز احمد سوار میشود عرض داشتند آنروز بر سر راه احمد آمد و چون موکب او رسید او را صدا کرده طلبید احمد پیاده شده بخدمتش شتافت او صفحه بر احمد داد که در آن نوشته بود (ملکتم فاسرتم وقدرتم فقهرتم وخولتم فعسفتم ووردت الیکم الارزاق فقطعتم هذا وقد علمتم ان سهام الاسحار نافذة غیر مخطئة لا سیما فی قلوب اوجعتموها واجساد اعریتموها اعملوا ما شئتم فانا صابرون وجوروا فانا مستجیرون واظلموا فانا الی الله المتظلمون

وسیعلم

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) احمد بن طولون بعد از
مطالعهٔ این سطور در حضور ست نفیسه استغفار کرد و دست از تعدی
و ظلم کشید و عدل و انصاف را پیشنهاد نمود اما این روایت ضعیف
و خالی از صحت است چه حکومت احمد بن طولون در مصر سی چهل سال
بعد از زمان ست نفیسه است شاید با سلطان دیگر این محاوره
و معامله اتفاق افتاده باشد

## نفیسة الطرابلسیة

از نساء غریبه است که در سال هفتصد و پنجاه و چهار در زمان معتضد
بالله ابو الفتح ابو بکر از خلفای عباسیهٔ مصر پیدا و ظاهر شد این دختر را
سه دفعه بزنی گرفته اند و هیچیک از شوهرهای او قادر بنزدیکی
با او نشده او را تقاضا فرض نموده رها کرده اند چون سال عمر این زن
بپانزده رسید پستانهای او در سینه اش ناپدید گردید و از محل معهود
چیزی بقدر انگشت بیرون آمد که در حقیقت آلت رجولیت بود باخجسه
من صحائف الاخبار    و از امثال و نظایر این فقره است که در کتاب
اخبار الدول مسطور شده میگوید شیخ محمد الدمامینی در کتاب عین
الحیات نوشته است همسایهٔ ما را دختری بود صفیه نام همین که پانزده
ساله شد آلت رجولیتی در او ظاهر آمد و ریشش شروع بدر آمدن
کرد و آخر الامر این صفیه هم دارای فرج بود هم ذکر

## نفیسه سلطان

چند نفر از خواتین دودمان آل عثمان مسماة باین اسم بوده اند
اقدم آنها نفیسه سلطان دختر سلطان مراد است که او را در سال
هفتصد و هشتاد و هفت بقرمان اوغلی علی بیک تزویج کردند
علی بیک مشار الیه چون باین شرف نایل گردید راه عصیان پیموده و
کفران نمود اما بشفاعت زوجهٔ خود رها گردید   و نفیسه مادر
ابو العمیطر السفیانی است که در دوران خلافت محمد الامین العباسی





در شام خروج کرد و دختر عبد الله بن العباس بن علی بن ابی طالب ع
ابو العمیطر که اصل اسمش علی است چون پسر عبد الله بن خالد بن یزید بن
معاویه است در مقام مفاخرت گفته است انا ابن شیخی صفین
دو نفر صحابیه نیز مسماة بنفیسه بوده اند و نفیسه بنت عبد الله بن
عبد الرحمن بن ابی بکر از عایشه بنت طلحه که ترجمهٔ حالش گذشت متولد
شده و نفیسه بنت منیة خواهر یعلی بن منیه زنی است که فیما بین جناب
خدیجه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله واسطه بوده در یوم الفتح
قبول اسلام نموده حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله باو احترام
میفرموده اند

## نوار

بفتح نون و تخفیف واو زنیرا گویند که در کمال عفت و پرهیزکاری باشد
و از نساء مشهورهٔ عرب چند زن مسماة باین اسم بوده اند یکی از آنها
نوار بنت اعین المجاشعیه دختر عم شاعر مشهور فرزدق است که او را بزنی
گرفت و طلاق داد مشار الیها مسماة اسم خود بوده و پیوسته راه عفت
و استقامت پیموده و مشربا با فرزدق پسر عم خود کمال مباینت و ضدیت
داشت چه او شاعری متجاهر بفسق بود و نوار از هر چه جز صلاح
و تقوی اجتناب مینمود اما داستان مزاوجت این پسر عم و دختر عم
از اینقرار است که نوار در آنجا که اقامت داشت از اقاربش جز فرزدق
کسی نبود که متصدی امر ولایت او گردد در اینحال یکی از قبیلهٔ قریش که
کفو نوار بود طالب تزویج او شد نوار گفت اختیار با فرزدق است
فرزدق بنوار گفت تو در شام خویشان داری که از من بتو نزدیکتر اند
میترسم یکی از آنها بیاید و امر ولایت مرا در باره تو تصدیق نکند بنابرین
تو باید نزد چند نفر اقرار و اعتراف کنی که خود مرا ولی قرار دادی نوار
نزد چند نفر اقرار کرد فرزدق رو بحضار و شهود کرده گفت شاهد باشید
که من نوار را در مقابل یکصد نفر شتر ماده برای خود تزویج کردم

من عم زادهٔ او هستم و از همه کس باین مواصلت احق میباشم بدین وضع
نوار در حبالهٔ نکاح فرزدق در آمد اما از آنجا که فرزدق اهل فجور بود
و منظرهٔ کریه داشت نوار از و گریزان بود و در و با و بینمود هرچه
فرزدق باستمالت پرداخته میگفت

هلمّی لابن عمک لا تکونی    کمختار علی الفرس الحمارا

نوار تمکین نکرد و چنانکه در حرف تاء اشاره نمودیم بر تماضر زوجهٔ عبد الله
بن زبیر متوسل شد باین معنی که نوار از بصره بمکهٔ معظمه که ابن زبیر در
آنجا سلطنت داشت رفت و بزوجهٔ او توسل نمود فرزدق نیز از
عقب او رسیده بر پسر ابن زبیر ملتجی گشت نوار در کار غلبه بود
که فرزدق بر عبد الله وارد شده خواند

لیس الشفیع الذی یاتیک موتزرا    مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

بعد از آن عبد الله ساعی شده التیامی در میانه پدید آمد و پنج فر
زند از بطن نوار فرزدق را آمد که لبطه و سبطه و حبطه و رکضه و زمعه
نام داشتند اما فرزدق از خوی خود دست نکشیده نوار را آزار میکرد
بعلاوه حدراء نام عیسویه را بزنی گرفت رفته رفته صبر نوار بطاقت
آمده طلاق را مستعد شد و مطلقه گردید نوار آزاد و مشعوف
گشت و فرزدق پشیمان چنانکه اشعار ذیل را ورد زبان کرده میگفت

ندمت ندامة الکسعی لما    غدت منی مطلقة نوار
وکانت جنتی فخرجت منها    کآدم حین اخرجه الضرار
وکنت کفاقئ عینیه جهلا    فاصبح لا یضیئ له نهار
ولو انی ملکت یدی وقلبی    لکان علی للقدر الخیار
وما طلقتها شبعا ولکن    رایت الدهر یاخذ ما یعار

و نوار مرئیه محبوبهٔ شاعر مخضرمی لبید بن ربیعة العامری بوده و در
قصیدهٔ معلقهٔ خود از آن نام برده
و نوار اسم زن خولی اصبحی بوده که بعد از حرکت شنیع و کار کفرآمیز

مشهور



مشهور او قسم خورد دیگر سر ببالین او نگذارد
و دو نفر صحابیه هم مسماة بنوار بوده که یکی از آنها از نژاد عدی بن
النجار دختر صرمة بن مالک و مادر زید بن ثابت الانصاری کاتب النبی است

## نوربانو

مادر سلطان مراد خان ثالث و بانوی سرای سلطان سلیم ثانی بوده
و اول خاتونی است که در دولت عثمانی بمهد علیای کسب نفوذ نموده
جامع عتیق والده را که در اسکدار واقع است او بنا کرده

## نورجهان بیگم

از بانوان حرم سرای جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه از سلاطین هند
بوده خوش طبع و شیرین زبان و بعضی اشعار او همان دقت و نازکی شعر
شعرای هند را دارد و از آنجمله است شعری که در مدح شوهر خود
جهانگیر گفته و ضمناً باو اظهار محبت کرده میگوید

ترا نه تکمهٔ لعل است بر لباس حریر    شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

و در مطلع غزلی میگوید

نام تو بردم و زدم آتش بجان خویش    در آتشم چو شمع ز دست زبان خویش

گویند ابتدا شیرافکن نامی از سرداران پادشاه او را تزویج کرده و
خود باین مناسبت گفته

نورجهان گرچه باسم زن است    در صف مردان زن شیرافکن است

بعد از آنکه شیرافکن در گذشته در حرم پادشاه راه یافته و در
سلک بانوان منسلک گشته در هر حال از نساء مشهوره است صاحب
ابیات رشیقه از وست

بقتل چون منی گر خاطرت خشنود میگردد    بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

و قطعهٔ ذیل را که با تغییرات دیده شده باو نسبت داده اند میگویند
گفته است

وای بر شاعران نادیده    غلطی را بخود پسندیده

سروده

سرو را قد یار میگویند    ماه را روی او بسنجیده
ماه جرمی است ناتمام عیار    سرو چوبی است نا تراشیده

## نهالی

شاعرهٔ فارسیه است از اهالی شهر سمرقند در سال نهصد هجری حیات داشته در شهر سمرقند محل دلگشائی است معروف به بین الطاقین روزی مشفقی شاعر با چند نفر از شعرای دیگر با انجا رفته انجمنی کرده بودند نهالی از انجا گذشته آنها را دیده نزدیک میرود و میگوید بیت شعری گفته ام که مضمونی بکر دارد و آن شعر اینست

هلال نیست که بر اوج چرخ جا کرده    فلک بکشتن من تیغ بر هوا کرده

اهل انجمن بسیار تحسین میکنند و نهالی بر اعجاب بخود می افزاید و اصرار میکند که اگر میتوانید نظیر این بیت بسازید مشفقی که طبعاً بهزل مایل بوده گفته

مناره نیست که بر طاق جا کرده    زمین .... تو .... بر هوا کرده

نهالی شرمنده شده دیگر گرد مشاعرهٔ مردان نگشت انتهی

اینست آنچه در شرح حال نهالی نوشته اند و نگارنده تعجب مینماید از تحسین ان انجمن شعر اشعر نهالی را و از اعجابی که او بخود داشته چه بگفتهٔ شیخ اجل بزرگوار سعدی رحمة الله علیه همه کس را عقل و کفایت خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال مخصوصاً بنی که شعری موزون کرده و بعقیدهٔ خود مضمونی تازه آورده شنیده است میگویند تیغ بالا برد یا شمشیر بلند کرد نمیدانند تیغ بر هوا کرده دو غلط دارد و مضمون بالفرض که چیزی باشد با این دو غلط موهون است فلیتدبر غالباً درد کار از بی بصیرتی است

## هندیه

از جواری عشیرهٔ بنی هند و نساء عصر رسالت یعنی کنیز یکی از خانمهای

قبیلهٔ



قبیلهٔ عبد الدار بوده خود راه توحید و مالکانش طریق شرک می پیمود بنا بر این بپوشیده او را آزار مینموده و میگفته تا یکی از اصحاب محمد ص او را از من نخرد از جفای من آسوده نخواهی شد ابوبکر این بشنید او را خرید و آزاد کرد و مولانا جلال الدین رومی روح الله روحه داستان هندیه را در مثنوی با بسی حقایق معنوی نظم کرده و دقیقه‌ها بیان داشته که چه کرده و چه گفته است

## نیلوفر خانم

زوجهٔ غازی سلطان اورخان و مادر سلطان مراد و سلیمان پاشای غازی و دختر تکفور یارحصار بوده اوقاتی که سلطان عثمان غازی جد سلاطین عثمانی عثمان بک بود و در اناطولی فتوحات مینمود و ملوک اطراف که حکام ان روم و ملقب به تکفور یعنی صاحب بودند و در باطن از وی کمال وحشت و اندیشه را مینمودند هر یک با اورخان راه مودت می پیمودند و هدایا و تحف از هر جانب ارسال و مرسول میشد و عثمان غازی هم در موقع ییلاق بعضی اشیاء گرانبها و زنان را که رستنی داشتند به تکفور بیله جک میسپرد و اظهار اعتماد و اطمینان باو میکرد در آن اوان خواستند دختر تکفور یارحصار که نیلوفر خانم باشد بزنی به تکفور بیله جک دهند و تکفور بیله جک چون می اندیشید که اگر عثمان غازی در آن حدود تمکن بهم رساند و دایرهٔ استقلال خود را وسعت دهد او و سایر تکفوران مضمحل میشوند همیشه در صدد بود که او و اتباعش را از آن حدود بتدبیری طرد یا نابود کند در موقع این مواصلت و مزاوجت با تکفورها بمشاورت پرداخته قرار داد عثمان غازی را بولیمهٔ عروسی و ازدواج با دختر تکفور یارحصار دعوت کند چون اجابت کند و بیاید او را مقتول و معدوم سازد مختصر در سال ششصد و هشتاد و نه تاسیس اساس عروسی مفصل و مجللی نموده و میخائیل خاکم خرمن قیا را که سابقهٔ محبت و الفتی با عثمان غازی داشت

نزد

نزد او بدعوت فرستاد او بنا بر عالم مصادقت و مخالصتی که با غازی
داشت مواضعهٔ تکفورها را بوی اظهار و اعلام کرد اتفاقاً فرمان پیلاق
بود عثمان غازی میخائیل را مرخص نمود و گفت صندوقهای اشیا قیمتی را
با پیرزنان نزد تکفور بیله جك خواهم فرستاد و خود با خواص حرم وا قارب
عزیمت ییلاق کرده بمحل عروسی خواهم امد و چون جمعیت زیاد است
و در هر جا نمی گنجد بهتر انکه عروسی را در محل باو سعتی قرار دهند
تکفورها که فقط باعدام عثمان غازی راضی بودند بخود وعدهٔ بعضی
غنایم هم دادند و پیغامی را که میخائیل رسانده از بشارات دانستند و
چمن چاقر پیکار برای سور کاه معین شد عثمان غازی چهل نفر از عسا کر
خود انتخاب کرده بانها لباس پیرزن پوشانیدند و بقلعهٔ تکفور بیله جك
فرستاد و خود با خیلی از سواران و دلیران متوجه محل ضیافت گشت.
دلاوران چون بقلعه رسیدند بمناسبت جشن عروسی جز بعضی
مستحفظین کسی را در قلعه ندیدند انها را از دم شمشیر گذرانیدند و
قلعه را متصرف شدند و بعثمان غازی واقعه را خبر دادند غازی بعد
از اطلاع بر اسب خود سوار شده براه افتاد و چنان وا نمود کرد که فرار
میکند و بعضی عسا کر خود را در عقب گذاشت و خود با جمعیتی در محل
مناسبی کمین کرد تکفورها فریب خورده و مغرور شده گفتند دشمن حاضر را
نباید گذاشت جان بدر برد دنبال او را گرفتند همینکه بکمین گاه
نزدیك شدند عثمان غازی با دلیران چون شیر بیرون امده منافقین
را طعمهٔ شمشیر کردند نیلوفر خانم عروس را اسیر نموده وبرا بفرزند
خود اورخان غازی بزنی داد و خود او را نیلوفر خانم نامید خلاصه
این زن صاحب خیرات و مبرات است و آثار حسیا از و بیادگار
مانده است از جمله برروی نهری که در صحرای بروسه جاریست
پلی ساخته که معروف به نیلوفر صوئی شده

حرف الواو



# حرف الواو

## واصله

لقب ام حکیم زوجهٔ عبد العزیز اموی و مادر او زینب است چون جمال
هر دو وصل بکمال بوده بهر یك از آنها واصله لقب داده و مخصوصاً
ام حکیم را واصلهٔ بنت واصله می گفتند و واصله که در حدیث
او را لعن کرده اند زنی بوده است در جوانی فاجره که در پیری قیادت
میکرده

## وجیهه بنت اوس الضبیه

از نساء قبیلهٔ بنی ضبه و شاعرهٔ ایست خوش سخن ابیات ذیل از اشعار
او در دیوان حماسه دیده شده میگوید

وغاد لذ نغدو علی تلومنی ... علی الشوق لم تمح الصبابة من قلبی
فما لی ان احببت ارض عشیرتی ... واحببت طرفاء القصیبة من ذنب
فلو ان ریحاً ابلغت وحی مرسل ... حفی لناجیت الجنوب علی النقب
فقلت لها ادی الیهم تحیتی ... ولا تخلطیها طال سعدك بالترب
فانی اذا هبت شمالا اسئلها ... هل ازداد صداح النمیرة من قرب

## وحشیة الجرمیة

معشوقهٔ یزید بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه است که ترجمه حالش
در حرف زاء گذشت و حشیه نیز از نساء شواعر است و اشعاریکه
در حرف زاء بزینب نسبت داده شد در اغانی ابو الفرج باین
زن نسبت داده است

## ورثه

بکسر واو و سکون راء بنت ثعلبه زوجه ذهل بن شیبان بن ثعلبه
از مشاهیر نامداران عرب است و در اشعار او را یاد کرده اند چنانکه
در کتب مقدمات شعر مسطور در ذیل باسم همین مرد است

لو کنت

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی　　بنو اللقیطة من ذهل بن شیبانا

ورقه اول کسی است که گفته است بخ بخ ساق بخلخال و بعد این عبارت مثل شده و شرح آن این است که زنی از بطن بنی تغلبیه مسماة به رقاش از شوهر خود طلاق گرفته در حبالهٔ نکاح ذهل بن شیبان شوی ورقه در آمد و ورقه غالباً ناصران خود را آزار میکرد و اظهار افتخار می نمود روزی رقاش آرایش کرده خلخال بپا نموده نزد ورقه آمد و عرض جمال کرد ورقه بطور استهزاء گفت بخ بخ ساق بخلخال رقاش گفت اجل شانی بخلخال لا کخالك المختال ورقه متغیر شده بر رقاش حمله کرد که او را بزند چون جثه و زور رقاش بیش بود کار بعکس شد و ورقه ابیات ذیل گفت

ایا ویح نفسی الیوم ادرکنی الکبر　　ا ابکی علی نفسی العشیة ام اذر
فوالله لو ادرکت فی بقیة　　للاقیت ما لاقی صواحبك الاخر

ذهل بن شیبان را از بطن رقاش چهار فرزند آمد و آنها مره و ابو ربیعه و محلم و حارث نام داشتند و محلم پدر عوف مشهور از رؤسای قوم ربیعه بوده و عوف در مثل لا حر بوادی عوف همان پسر محلم است

## وزیره

بنت المنجا التنوخیة الدمشقیه از مشاهیر محدثه های شام است ذکور و اناث جماعتی از مشار الیها اجازه گرفته اند

## وشیکه

صاحب اغانی گوید وشیکه مملوکه بذل مغنیه است که ترجمه حالش بنحو اجمال در مجلد اول گذشت و از آنجا که وشیکه بسیار خوش تقریر و بیان بوده بذل حاجتی که با امراء و ملوک داشته این جاریه را میفرستاده و بزبان او عرض میکرده اما بذل خود نیز چنانکه اشاره شد از جواری و مملوکه جعفر بن موسی الهادی از بزرگان خاندان عباسیه بوده است و انقدر هنرمند که قیمت گزافی بهم رسانیده گویند محمد بن زبیده عمزاده جعفر از جعفر خواهش کرد که بذل را باو بفروشد یا ببخشد جعفر گفت من کنیز فروش

نیستم



نیستم و چون مدبره است نیز نمیتوانم ببخشم محمد بن زبیده شبی در وقتیکه جعفر مست بود بذل را گریزانده بخانه خود برد و علی الصباح مخصوصاً جعفر را دعوت نمود جعفر چون بخانه محمد رفت بذل را آنجا دید و دانست خود نیز بی میل نیست که در خدمت محمد بن زبیده باشد رضا به بیع آن گردید این بود که حراقه یعنی سفینه را که نشسته و از راه دجله بخانه محمد آمده محمد گفت از نقره پر کردند و هنگام معاودت جعفر در بهای بذل باو دادند　از بعضی کتب نوشته اند محمد بن زبیده آنقدر جواهر باین جاریه داد که احدی بمعادل آن نایل نگردیده چون محمد در گذشت از امرای عسکریه و کتاب و اشراف بسیار کسان خواستگار بذل شدند او قبول نکرد و بی شوهر بسر برد و اسم مادر ابو مسلم صاحب دعوت بنی العباس نیز وشیکه بوده است

## وفاء

مجدی افندی مترجم شقایق میگوید مادر شیخ مصلح الدین مصطفی از مشایخ عصر سلطان بایزید مسماة به وفا بوده در اینصورت میبایست شیخ مشار الیه به ابن الوفا مشهور شود لکن در نسخهٔ تربت او این بیت نوشته شده

خواهی که بدانی سفر شیخ وفا را　　در یاب ز تاریخ الی رحمة ربه

و در بعضی قطعات خط خود چنین رقم کرده (کتبه الحقیر مصطفی بن احمد الصدری القنوی المدعو بوفا) بنابرین معلوم میشود وفا لقب خود شیخ است

## ولاده

بفتح واو و تشدید لام دختر المستکفی بالله محمد بن المستظهر بالله عبد الرحمن بن عبید الله بن الناصر لدین الله از ملکزاده های اندلس و فاضله و ادیبه های بسیار مشهور آن مملکت بوده در یکطرف تاج خود با طلا این بیت رقم نموده

انا والله اصلح للمعالی　　وامشی مشیتی واتیه تیها

و بر طرف

وبر طرف دیگر این بیت را

| | |
|---|---|
| وامكن عاشقي من صحن خدي | واعطي قبلتي من يشتهيها |

صاحب کتاب سرح العیون شرح رسالهٔ ابن زیدون گوید بعد از آنکه المستكفي پدر ولاده مغلوب ملوك الطوايف شد و مقتول گشت مشار اليها حجاب احتشام خود را مبتذل ساخت و با بزرگان اهل سخن بنای مشاعره و ملاقات گذاشت بعد از آن از ادبای عصر و از وزرا این ابو الوليد احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زيدون المخزومي الاندلسي که جامع فضایل و کمالات بود مفتون ولاده گردید و وزیر ابو عامر بن عبدوس هم در مغاشقه با او بنای رقابت گذاشت یعنی زنی را نزد ولاده فرستاد که میل و عشق ابو عامر را باو تبلیغ کند و او را بر آن بدارد که قطع مواصلت خود را خاص ابو عامر نماید ابو الولید بن زیدون بشنید رسالهٔ از زبان ولاده جواب بر ابو عامر نوشت و در آن رساله استهزا و سخریه بلکه هجای ابو عامر است و آن رساله معروف شد و بدست ادبا افتاد

نگارنده گوید سرح العیون شرح همین رساله است و ولاده چندی با ابن زیدون سری و سری داشته و در آنحال گفته است

| | |
|---|---|
| ترقب اذا جن الظلام زيارتي | فاني رايت الليل اكتم للسر |
| وبي منك ما لو كان بالبدر لم ينر | وبالليل لم يظلم وبالنجم لم يسر |

وقتی آن مخالفت بکدورت مبدل شده در آنحال گفته است

| | |
|---|---|
| ان ابن زيدون على فضله | يلهج بي شتما ولا ذنب لي |
| يلحظني شزرا اذا جئته | كانما جئت لاخصي علي |

اشارت بذلك الى عبد للوزير كان متهما به نيز گويد

| | |
|---|---|
| ولقبت المسدس وهو نعت | تفارقك الحيات ولا يفارق |
| فلوطي ومأبون وزان | وديوث وقرنان وسارق |

و ابن زیدون را قصاید طنانه و اشعار آبدار است و در رقابت ابو





عامر بن عبدوس میگوید

| | |
|---|---|
| وغرك من عهد ولادة | سراب تراءى وبرق ومض |
| هي الماء يأبى على قابض | ويمنع زبدته من مخض |

فتح ابن خاقان صاحب قلائد العقیان در مجمع ابن زیدون بولاده میگوید وكان يكلف بولادة ويهيم ويستضيء بنور محياها في الليل البهيم و در وصف ولاده میگوید وكانت من الادب والظرف وتتميم السمع والطرف بحيث تختلس القلوب والالباب وتعيد الشيب الى اخلاق الشباب ولاده خیلی عمر کرده و شوهر اختیار ننموده مهجه القرطبیه که ترجمهٔ حالش گذشت شاگرد او بوده در شب سیم ماه صفر سال چهارصد و هشتاد یا هشتاد و چهار در گذشت مادر ولید بن عبد الملك و سليمان بن عبد الملك از خلفای بنی امیه که دختر عباس بن حزن العبسي بوده نیز ولاده نام داشته است

## وهبه

از قراری که در جلد سیزدهم اغانی در ذیل احوال احیحه بن الجلاح مسطور است وهبه مملوکهٔ محمد بن عمران القروی و مغنیهٔ با مهارت بوده در وصف او گفته اند

| | |
|---|---|
| يا وهب لم يبق لي شيئا اسر به | الا الجلوس فتسقيني واسقيها |
| وتمزجين بريق منك لي قدحا | كان فيه رضاب المسك من فيك |
| يا اطيب الناس ريقا غير مختبر | الا شهادة اطراف المساويك |
| قد زرتني زورة في الدهر واحدة | ثني ولا تجعليها بيضة الديك |
| ما نلت منك سوى شيء اسر به | ولست ابصر شيئا من مساويك |
| فان ملكت ولم تملك فقلت لها | ما كل مالكة ترضى بمملوك |

# حرف الهاء

## ام الخير هاجر

دختر قاضی علاء الدین علی بن محمد بن سعید بن محمد بن علی الحلبی معروف بابن خطیب و از محدثه های مشهوره و از اشیاخ امام سیوطی است عایشه بنت محمد بن عبد الهادی و برخی از محدثین بمشار الیها اجازه داده اند

## هاجر

نیز محدثه ایست که در سال هفتصد و نود در قدس متولد شده و او را عزیزة المقدسیه میگفتند او هم از اشیاخ سیوطی است و امام مشار الیه نابود در حیات این هاجر و ام الخیر هاجر بدرود زندگانی گفته باشد چه در کتاب المنجم فی المعجم تاریخ وفات آنها را ننوشته است و هاجر خوند زوجه سلطان برقوق از نساء مشهوره بوده و در انباء ابن حجر در جزو متوفیات سال هشتصد و سی و سه اسم او مذکور و مسطور است

## هاله بنت وهب

دختر وهب بن عبد مناف بن زهره عمزاده آمنه بنت وهب و مادر حضرت حمزه است وقتیکه عبد المطلب آمنه را برای پسر خود عبد الله تزویج میکرد هاله را هم برای خود بزنی گرفت و حمزه از بطن هاله متولد شد چون حضرت رسول صلعم نیز متولد شدند بعقیده اهل سنت و جماعت ثویبه آزاد کرده ابو لهب بابشیر پسر خود مسروح چند روزی آن دو مولود مبارک را ارضاع نمود بنابرین حضرت حمزه هم عم بزرگوار حضرت رسول صلعم و هم برادر رضاعی آنجناب است و هاله بنت خویلد خواهر حضرت خدیجه و مادر ابو العاص بن الربیع داماد حضرت رسول است

## هدیه

از اعیان عصر صفدی و دختر علی بن عسکر الشیخ و مکناة بام محمد البغدادیه است و از محدثه هائی میباشد که در اواخر مائه ششم هجری در بغداد زندگانی میکرده زهد و صلاحش بکمال و اکثر بفرایض و نوافل اشتغال داشته از محدث ابن الزبیدی و جعفر الهمدانی و سایر اخذ و روایت حدیث کرده علم الدین برزالی استاد صلاح الدین صفدی گوید من مسند الدنیا را





نزد او خواندم و در مسافرت از شام بقدس شریف با او همسفر شدم هم در بیت المقدس هم در خلیل الرحمن بمن درس حدیث داد بخانه ما آمد و شد داشت و روزها اقامت میکرد اکثری از طلبهٔ علوم از و اخذ علم و استفاده مینمودند در هیجدهم جمادی الاولی سنهٔ هفتصد و دوازده در قدس وفات کرد

## هزیله

پنجنفر از صحابیات هزیله نام داشته اند یکی از آنها هزیلهٔ بنت الحارث الهلالیه است که خواهر میمونه بنت الحارث الهلالیه باشد و اسم مادر شاعر مشهور جمیل و ضاح الیمن نیز هزیله بوده

## هند بنت اثاثه

دختر اثاثه بن عباد بن المطلب بن عبد مناف القرشیه المطلبی از فصحای صحابیات است در غزوه احد زوجهٔ ابو سفیان هند بنت عتبه در روی سنگ بلندی رفته این ابیات خواند

| | |
|---|---|
| نحن جزیناکم بیوم بدر | والحرب بعد الحرب ذات سعر |
| ما کان عن عتبة لی من صبر | ولا اخی و عمه و بکر |
| شفیت نفسی و قضیت نذری | شفیت وحشی غلیل صدری |
| فشکر وحشی علی دهری | حتی ترم اعظمی فی قبری |

هند بنت اثاثه ابیات ذیل را در جواب او گفت

| | |
|---|---|
| خزیت فی بدر و غیر بدر | یا ابنة وقاع عظیم الکفر |
| صبحك الله قبیل الفجر | ما الهاشمیین الطوال الزهر |
| حمزة لیثی و علی صقری | اذ رام شیب و ابوك غدری |
| فخضبا منه نواحی النحر | بکل قطاع حسام یفری |

در جواهر ملتقط مذکور است که استناد این رجز بهند بنت اثاثه مغایر با مسطورات کتب معتبرهٔ سیر و ادب است چه آنها این ابیات را به اروی بنت عبد المطلب نسبت داده اند چنانکه در جلد اول ذکر شد

## هند بنت اسماء

دختر اسماء بنت خارجة الفزاری از جوانمردان تابعین است و از زوجات حجاج ظالم او و هند دختر مهلب ابن ابی صفرة الازدی هر دو در عقد نکاح حجاج بودند شبی حجاج در خواب دید هر دو چشمش کور شده در خیال خود تعبیری برای این رؤیا پیدا کرده آن دو زن را یک مرتبه طلاق داد چندی نگذشت که پسرش محمد درگذشت و همان روز فوت او خبر وفات برادرش محمد بن یوسف از یمن رسید آنوقت ملتفت تعبیر خواب شد و فرزدق دو بیت ذیل را در مرثیهٔ آنها و تسلیت حجاج گفته

| | |
|---|---|
| انّ الرزیّة لا رزیّة مثلها | فقدان مثل محمّد و محمّد |
| ملکان قد خلت المنابر منهما | اخذ الحمام علیهما بالمرصد |

## هند بنت الحرث المریة

معشوقهٔ شاعر مشهور عمر ابن ابی ربیعه است و در حق او گفته

| | |
|---|---|
| وعدت هند وما کانت تعد | لیت هندا انجزتنا ما تعد |
| واستبدّت مرّة واحدة | انّما العاجز من لا یستبد |

عمر که پسر عبدالله ابن ابی ربیعه از اشراف بنی مخزوم و اکابر اصحاب است اهل فسق بوده و بر زنان دست اندازی مینموده از جمله با هند بنت الحرث را هوی داشته و هند در جایی بعمر ابن ربیعه خطاب کرده و گفته ویحك یا عمر اسمع منّی لو رأیتنی منذ ایّام واصبحت عند اهلی فادخلت راسی فی جیبی فنظرت الی حری فاذا هو ملأ الکفّ ومنیة المتمنّی فنادیت یا عمراه یا عمراه قال عمر فصحت یا لبّیکاه یا لبّیکاه ثلاثا ومددت فی الثالثة فضحکت (انتهی اغانی)

عمر ابن ابی ربیعه شب وفات عمر بن خطاب متولّد شد لهذا هر وقت حرفی از او بمیان می آمد حسن بصری میگفت ای حقّ رفع و ای باطل وضع و امّا قطعهٔ مسطوره در فوق را گویند بهارون الرشید خواندند و تعریض





عدم استقلال و اختیار برامکه نمودند این فقره در دل هارون کینه شد و یکی از اسباب استیصال برامکه گردید

## هند بنت زید

الانصاریّه و از اشیاع حضرت علی مرتضی علیه السلام و از فصحای صحابیات وقتیکه معاویه باغوای زیاد ابن ابیه حجر بن عدی صحابی را بکشت هند بنت زید در مرثیهٔ او گفت

| | |
|---|---|
| ترفّع ایها القمر المنیر | تبصّر هل تری حجرا یسیر |
| یسیر الی معاویة بن حرب | لیقتله کما زعم الامیر |
| تجبّرت الجبابر بعد حجر | وطاب لها الخورنق والسدیر |
| واصبحت البلاد له محولا | کأن لم یحیها مزن مطیر |
| الا یا حجر حجر بنی عدیّ | تلقّتك السلامة والسرور |
| اخاف علیك ما اردی عدیّا | وشیخا فی دمشق له زئیر |
| فان تهلك فکلّ زعیم قوم | من الدنیا الی هلك یصیر |

حجر بن عدی از اصحاب کرام معروف بحجر الخیر و مردی نیکو و صاحب کرامات بود چون در جنگی پشتش مجروح شد او را عدی الادبر میگفتند زیاد در والیگری کوفه از او بمعاویه شکایت و سعایت کرد معاویه او را با چند نفر از اصحاب او مقیّدا بشام خواست و همه را نابود نمود و این یکی از سیّئات معاویه است حسن بصری گوید چهار خصلت در معاویه بود که هر یک از آن چهار برای هلاک نمودن صاحب آن خصلت کفایت مینمود یکی آنکه شمشیر بروی این امّت کشید و در خلافتی که بقیّهٔ اصحاب و ارباب فضیلت در آن بودند با آنها مشورت نکرد و امر و نهی را خود بر عهده گرفت دوم آنکه پسر خود را که شراب میخورد و حریر میپوشید و طنبور میزد جانشین خود کرد سیم زیاد را بخود الحاق کرد با آنکه پیغمبر صلعم فرموده است الولد للفراش وللعاهر الحجر چهارم قتل حجر و اصحاب او فیا ویلا له من حجر و یا ویلا له من حجر و اصحابه

## هند بنت عتبه

دختر عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف القرشیه العبشمیه از نسوان
عصر رسالت و زوجهٔ ابی سفیان مادر معاویه است فصاحت فطری
و نطق و بیانی داشته و زنی جری و جسور بوده قبل از فتح مکه در ملعنت و
کفر مصر و در عداوت با اسلام و مسلمین کوشش میکرد چون مکه مفتوح گردید
اسلام اختیار نمود روز فتح مکه بنا بر سیئات عدیده که پیش ارتکاب کرده خونش
هدر شد اما بعد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را عفو فرمودند
گویند پس از قبول اسلام بتهای خانهٔ خود را یک یک می شکست و میگفت
مدتها فریب شما را خوردم وفات او در ایام خلافت عمر در محرم سال چهاردهم
واقع شده ابو قحافه پدر ابو بکر نیز در آن روز در گذشته است از این قول
چنین معلوم میشود که در خلافت معاویه مادر او زنده نبوده
در بعضی کتب نوشته اند روزی شخصی نزد معاویه آمده گفت مادر خود را
بزنی بمن ده او گفت مادر من دیگر نمیزاید بنابر این او محتاج بازدواج
نیست آنشخص گفت پس والیگری فلان ولایت را بمن ده معاویه گفت

طلب الابلق العقوق فلما    لم یجده اراد بیض الانوق

اما نظر بخبری که ذکر شد و تعیین سال وفات هند بنت عتبه این حکایت
جعل و بی اصل است کمال الدین دمیری رجوع بر نهایهٔ ابن اثیر کرده و این
خبر را تصحیح نموده میگوید روزی شخصی نزد معویه آمده درخواست کرد
چیزی بطور مستمری برای او برقرار کند معاویه قبول نمود چون موافقت
دید برای پسر خود درخواستی کرد معاویه رد نمود بعد برای عشیرت خود
انعام میخواست معاویه شعر مسطور در فوق را خواند
خلاصه وقتیکه هند در حالت کفر بود با مشرکین در غزوات بدر و احد
حضور بهم رسانید و بر ابو حذیفه برادر خود که بشرف اسلام مشرف شده
تشنیع میکرد چنانکه در ترجمهٔ حال ثبیته بنت یعار مدین فقره اشارت رفت
و فخریهٔ او در غزوهٔ احد در شرح حال هند بنت اثاثه مسطور گشت

از قرار



از قراری که در کتب سیر نوشته اند هند زوجهٔ ابو سفیان و چند
زن از صنادید قریش که زوجهٔ عکرمة بن ابی جهل و ام حکیم دختر حارث بن
هشام و زوجهٔ حارث بن هشام و فاطمه دختر ولید بن مغیره و زوجهٔ صفوان
بن امیه و برزه دختر مسعود الثقفی و زوجهٔ عمرو بن عاص و ریطه دختر
منبه سهمی و بعضی از زنان با شوهران خود در غزوهٔ احد حاضر بودند و
مخصوصا برای انتقام خون پدر و برادر خود عتبه و ولید که در بدر کشته
شده بودند هند مشرکین را بقتال تشویق و تحریض میکرد و این رجز
میخواند

نحن بنات طارق    نمشی علی نمارق
الدر فی المخانق    والمسک فی المفارق
ان تقبلوا نعانق    او تدبروا نفارق
فراق غیر وامق

نیز میگفت

ویها بنی عبد الدار    ویها حماة الادبار
ضربا بکل بتار

و در آن روز چنانکه در جلد اول مذکور شد وحشی نام غلام حبشی بعد
از آنکه حربه انداخته حمزه را شهید کرد فرصت بدست آورده خود را
بجسد مطهر او رسانید شکم او را پاره نمود و جگر او را بیرون آورده
نزد هند آورد او با کمال حرص آن جگر را بدندان گرفته خائید
میگویند حضرت حمزه در جنگ احد مانند شیر بهر طرف حمله میکردند
و مشرکین عقب می کشیدند و جرأت نزدیک شدن نداشتند وحشی
بقاعدهٔ حبشستان در انداختن حربه مهارت داشت از دور انداخت
و کار حمزه را ساخت چون این کار کرد مالک او جبیر بن مطعم او را آزاد
کرد و هند بنت عتبه تمام حلی و زیور و اموالی که با خود همراه داشت
بوحشی داد و گفت بعد از عود بمکه احسانها در حق تو خواهم نمود و هند

العشر

العمر از تو شاکر خواهم بود و این دو بیت که گفته است

شفیت من حمزة نفسی باحد — حین بقرت بطنه عن الکبد
اذهب عنی ذاك ما کنت اجد — من لوعة الحزن الشدید المعتمد

استنباط میشود که هند خود شکم حمزه علیه السلام را پاره کرده و جگر او را بیرون آورده و در فتح مکه ابوسفیان شوهر او برای حصول اطلاع از حالات اردوی حضرت رسالت که برای تسخیر مکه می آمدند بوادی مر الظهران آمد و در آنجا بدلالت عباس قبول اسلام کرد و چون بمکه بازگشت از انهاض مقدس نبوی صلعم خبر داد و بر خلاف مأمول باهالی خطاب کرده میگفت ای جماعت قریش قبول دین اسلام کنید تا سالم بمانید هند باو حمله کرده ریش او را گرفته گفت ای آل غالب بکشید این مرد سرکشیده را

آخرین جرأت هند بنت عتبه این بود که چون مکه فتح شد و اعلان عفو عمومی کردند و از آن بحکم چند تن را مستثنی نموده خون آنها را هدر قرار دادند و آنها چون خود میدانستند واجب القتل میباشند هر یک بطرفی گریختند هند مخفی شده بدست نیامد و وقتیکه بیت شریف از اوثان و اصنام پاک شد و مأموریت سقایت زمزم و طواف کعبه و خدمت آن بانجام رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بروی صفا بر آمده مردم می آمدند با حضرت بیعت میکردند چون نوبت بزنان رسید ام هانی خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و ام حبیبه دختر عاص بن امیه و اروی و عاتکه خالههای عتاب بن اسید و ام حکیم زوجه ابی جهل و فاخته خواهر خالد بن ولید و سایر اکابر زنان قریش پیش قدم نسوان شده بحضور حضرت مشرف شدند هند متنکرا آمده داخل در جرگه آنها شد چون حضرت رسول کریمه یا ایها النبی اذا جائك المؤمنات یبایعنك علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن





ولا یعصینك فی معروف فبایعهن را تلاوت فرمودند و امر کردند بشرط اجتناب از شرك و سرقت و زنا و عدم قتل اولاد و نگفتن بهتان و عصیان نکردن بامر خالق منان بیعت کنند هند پیش آمده گفت تو با ما همان شرطها میکنی که با مردان در هر حال ما هم شرایط را بجای می آوریم همین که حرف سرقت بمیان آمد هند گفت من از مال ابوسفیان بعضی چیزها برداشته ام ابوسفیان حاضر بود گفت هر چه برداشتی حلالت باد آنگاه حضرت رسول صلعم فرمودند تو هند هستی عرض کرد بلی هندم گذشته را عفو فرمائید چون در اجتناب از زنا سخن رفت گفت آیا زن که حره است هیچوقت باینکار راضی میشود چون از کشتن اولاد گفتگو کردند گفت آنها را شما کشتید چون ذکر بهتان شد گفت والله بهتان بدست تو ما را بمکارم اخلاق امر میکنی آخر الامر حضرت فرمودند تا بد گناه نکنید گفت ما باین دیوان عالی بقصد عصیان نیامده ایم خلاصه اسلام او قبول شد و از قتل او درگذشتند

در سیره ابن هشام بعضی از اشعار ابن هند و هند بنت اثاثه که در غزوه بدر گفته ثبت شده است ابیات ذیل از هند بنت عتبه در مرثیه پدر و عم خود که در روز بدر مقتول شدند گفته و از قرار مسطورات صاحب اغانی در این اشعار با خنساء قصد مشاعره داشته میگوید

من حس لی الاخوین کالغصنین او من راهما — قرمان لا یتظالمان ولا یرام حماهما
ویلی علی ابوی والقبر الذی واراهما — لا مثل کهلی فی الکهول ولا فتی کفتاهما

قبل از آنکه ابوسفیان هند را بزنی گیرد او در حباله نکاح فاکه بن مغیره از کرماء قریش بود فاکه مشار الیها را طلاق داد و ابوسفیان بگرفت و پیش از آن مسافر بن ابی عمر از شعرای قریش هند را در اشعار خود نام برده است نیز دختر ابوسفیان مسماة بهند بوده و از فصحای نساء قریش شمرده میشود خواهر ام حبیبه و معاویه و مادر عبدالله بن الحارث والی بصره است چون مشار الیها پسر خود عبدالله را در طفولیت که رقص و بازی میداد این شعر را میخواند

لا انکحن ببه　　جاریة خدبه　　مکرمة محبه　　یجب اهل الکعبه

عبدالله را ببه لقب داده اند و فرزدق شاعر مشهور که بصرا وی بود از بیعت با عبدالله اظهار امتنان کرده و او را بهمین لقب یاد نموده میگوید

و بایعت اقواما وفیت بعهدهم　　و ببة قد بایعته غیر نادم

ببه بتشدید حکایت از صوت طفل است که تازه بزبان آمده باشد و این دو بیت را هند در حق پدر خود بنظم آورده میگوید

من یشتری منی سخا خبا　　اخب من ضب یداجی ضبا
کان خصییه اذا اکبا　　فروجتان تلقطان حبا

## هند بنت عذافر

آن زنی است که عمره بنت الحمارس در حق او گفته است

حوثرة من اعظم الحواثر　　نیطت بحقوی صمیا غاهر
اهدیتها الی ابنه العذافر

## هند بنت عوف

دختر عوف الکنانی است و چنانکه پیش اشاره کرده ایم از زنهای خوش بخت عرب بوده نه دختر داشته همه صحابیه که آنها را اخوات مومنات میگفتند و هر یک با یکی از شرفا هم بالین بوده اند میمونه از زوجات مطهرات حضرت رسول ص و لبابه کبری زوجه عباس و سلمی زوجه حضرت حمزه و اسماء زوجه جعفر طیار چهار تن از آنها بوده پس هند بنت عوف از حیثیت داماد اکرم زنان شمرده میشود

## هند بنت نعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و خواهر حمیده بنت النعمان است که ترجمه حالش گذشت مشار الیها نیز مثل هند بنت اسماء در حباله نکاح ظالم مشهور حجاج بن یوسف الثقفی بود　　در مستطرف مسطور است که هند بنت نعمان در حسن و زیبائی یگانه زمان بود و از فصاحت و ادب هم بهره کافی داشت صیت جمالش بحجاج رسید طالب تزویج او گردید مال زیاد بذل

کرد



کرد و او را بزنی گرفت مثلا عهد کرد غیر از مهر دویست هزار درهم بدهد هند با شوهر خود ببلده پدر خود معرة النعمان آمده مدتی آنجا بماندند بعد بعراق رفتند اوقاتی که در عراق بودند روزی حجاج از نزدیک طاق هند گذشت دید مشار الیها در آئینه نظر میکند و این دو بیت میخواند

وما هند الا مهرة عربیة　　سلیلة افراس تحللها بغل
فان ولدت فحلا فلله درها　　وان ولدت بغلا فجاء به البغل

و در اغانی بیت ثانی را اینطور نوشته

فان نتجت مهرا کریما فبالحری　　وان کان اقراف فمن قبل الفحل

حجاج بدون اینکه بر هند معلوم کند که از اینطرف گذشته و این ابیات شنیده برگشت و مصمم طلاق دادن هند گشت و عبدالله بن طاهر را در اینکار وکیل نمود و گفت باید بروی و کلمه اینجملی را تمام کنی و دویست هزار درهم معهود را نیز فرستاد عبدالله نزد هند رفت و گفت ابو محمد الحجاج بتو میگوید کنت فبنت اینهم دویست هزار درهم حق تو هند گفت والله ما وقتیکه زن و شوهر شدیم شاکر نگشتیم حالا هم که جدا شدیم نادم نگشتیم مبلغی را که آورده بمژدگانی بتو دادم که بمن مژده خلاصی از صحبت کلب بنی ثقیف دادی مختصر هند طلاق گرفته بمعره رفت و عبدالملک بن مروان خلیفه اموی داستان این جدائی بشنید و طالب تزویج هند گردید و کس نزد او فرستاده و با و خبر داد وی در جواب نوشت یا امیرالمومنین لکن را سگ لبید عبدالملک را این عبارت اسباب ضحک و بشاشت شد آن حدیث شریف که در باب لبیدن سگ لکن را وارد شده و حاصل کلام اینست که بعد از هفت دفعه شستن پاک میشود بهند نوشت هند تسلیم شده عریضه مشعر بر قبول بعرض رسانید و شرط اینکار قرار داد که هنگام حرکت من از معره باید حجاج بنایه مهار شتری که حامل هودج من است بگیرد و پیاده و پابرهنه راه طی کند تا بپایه سریر خلافت برسد

عبدالملک

عبد الملک از این تکلیف هم خندهٔ قهقهه نمود و فرمانی در باب این مأموریت باسم حجاج صادر شد حجاج هم جز اطاعت چاره نداشت از عراق بمعرة النعمان آمد هند حاضر شد و در محمل قرار گرفت خدم و حشم در اطراف ایستادند حجاج هم آمده ادای تکلیف مأموریت نمود مهار ناقه را گرفت و پیاده و پا برهنه براه افتاد و همینطور او را تا شام برد در اثنای راه هند و دایهٔ او هیفاء بحجاج میدیدند و میخندیدند و او را استهزا مینمودند گویند هند روزی بروی حجاج نگاه کرده بقهقهه خندید حجاج این بیت خواند

فان تضحکی منی فیا طول لیلة　　ترکتک فیها کالقباء المفرج

هند در جواب این دو بیت خواند

وما نبالی اذا ارواحنا سلمت　　بما فقدناه من مال ومن نشب
فالمال مکتسب والعز مرتجع　　اذا النفوس وقاها الله من عطب

نیز گویند چون بمقر خلافت نزدیک شدند هند پول طلائی از جیب خود بیرون آورده عمداً بزمین انداخت و بحجاج گفت ای شتربان یکدرهم از دستم افتاد آن را بردار حجاج دید آن مسکوک طلاست گفت درهم نیست بلکه دینار است و مسکوک را بهند داد هند گفت الحمد لله که حق جل و علا عوض درهم بما دینار کرامت فرمود و معلوم است که این کنایه نیز بحجاج زننده بوده است

ابو الفرج در اغانی میگوید حجاج چندی هم ام ابان خواهر هند را در حبالهٔ نکاح داشت و در آن وقت هند این ابیات را در حق حجاج بنظم آورد

قد کنت ارجو بعض ما یرجو الراج　　ان تنکحیه ملکاً ذا تاج
اذا تذکرت نکاح الحجاج　　تضرم القلب بحزن وهاج
وفاضت العینان بماء ثجاج　　لو کان من عثمان قبل الاعلاج
مستوی الشخص قلیل الاوداج　　فانلت ما نلت بحبل الدراج

هند



## هند جاریهٔ ابی محمد

جاریهٔ ابو محمد عبد الله بن مسلمة الشاطبی از ادیبه‌های اندلس و شاعره و مغنیهٔ ماهره بوده است از کبرای آن عصر ابو عامر بن ینق روزی دو بیت مسطور در ذیل را باو نوشته میگوید

یا هند هل لک فی زیارة فتیة　　نبذوا المحارم غیر شرب السلسل
سمعوا البلابل قد شدوا فتذکروا　　نغمات عودک فی الثقیل الاول

هند در ظهر کاغذ این دو بیت را جواب نوشت

یا سیداً حاز العلی عن سادة　　شم الانوف من الطراز الاول
حسبی من الاسراع نحوک اننی　　کنت الجواب مع الرسول المقبل

مصرع (شم الانوف من الطراز الاول) را هند تضمین کرده و اصلاً از حسان بن ثابت است از قصیدهٔ مشهورهٔ او که در حق جبلة بن ایهم گفته مصرع اول از مطلع قصیده اینست (اسئلت رسم الدار ام لم تسأل) در این قصیده غسانیان را که آل جفنه میباشند ستوده میگوید

لله در عصابة نادمتهم　　یوماً بجلق فی الزمان الاول
اولاد جفنة عند قبر ابیهم　　قبر ابن ماریة الکریم المفضل
بیض الوجوه کریمة احسابهم　　شم الانوف من الطراز الاول

چهارده نفر از صحابیات نیز مسماة بهند بوده از جمله حضرت ام سلمه است و هند الجهینة صحابیه معشوقهٔ بشر الاسدی صحابه است و بشر بدرد عشق وفات کرده و مرده

## هنیده بنت صعصعه

دختر صعصعة بن ناجیه صحابیه است که در جلد اول بعنوان ذات الخمار ذکری از او شده و ان من البیان لسحراً در حق بلاغت شوهر او زبرقان بن بدر گفته شده چنانکه زبرقان و قیس و عمرو بن الاهتم از عراق بمدینهٔ منوره آمده و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف گردیدند زبرقان از روی مباهات در خدمت حضرت عرض کرد انا سید بنی تمیم و المطاع فیهم و المجاب

امنعهم

امنعهم من الظلم واخذهم بحقوقهم پس بعمرو بن اهتم اشاره کرده گفت و
هذا یعلم ذلك ومقصودش این بود که عمرو تصدیق کلام او نماید عمرو
همین قدر گفت انه لشدید العارضة مانع لجانبه مطاع فی ادنیه زبرقان
عرض کرد یا رسول الله عمرو بسیاری از محاسن اخلاق مرا میداند ولی
از حسد اظهار نمیکند عمرو بن اهتم گفت آیا بتو حسد میبرم بعد رو
بحضرت نبی اکرم نموده گفت والله یا رسول الله انه لئیم الخال حدیث
المال احمق الوالد مضیع فی العشیرة والله یا رسول الله لقد صدقت فی الاولی
وما کذبت فی الاخری ولکنی رجل اذا رضیت قلت احسن ما علمت و
اذا غضبت قلت اقبح ما وجدت حضار از سلاست بیان آن دو نفر
متعجب شده وحضرت نبوی صلوات الله علیه تحسین را فرمودند ان
من البیان لسحرا

وبرعکس ابو اقعه وقتی حضرت رسالت حکمی در باره حمل بن مالك الهذلی
صادر فرموده بودند یعنی حمل سنگی بر شکم ملیکه نام زده و او چون حمل
داشته جنین را اسقط کرده دعوی بحضرت برده حضرت فرمودند حمل یك
غلام یا یك کنیز بدهد حمل از نادانی گفت کیف اغرم یا رسول الله من لا شرب
ولا اکل ولا نطق ولا استهل فمثل ذلك بطل حضرت در تقبیح این کلام مسجع
او فرمودند انما هذا من اخوان الکهان
بمناسبت لفظ هنیده مسطور میدارد که در لغت عرب چنین ضبط شده
که عرب عدد صد را هنیده میگویند و باین اشعار استشهاد کرده اند

ونصر بن دهمان الهنیدة عاشها — وتسعین حولا ثم قوم فانصاتا
وعاد سواد الراس بعد بیاضه — وراجعه شرخ الشباب الذی فاتا
فعاش بخیر فی نعیم وغبطة — ولکنه من بعد ذا کله ماتا

چنانکه از مفاد این اشعار بر می آید میگویند نصر بن دهمان در عرب از رؤسای
قبیله بنی غطفان یکصد و نود سال عمر کرده بعد از آن که موی او سفید
شده بود دندانهایش ریخته جوانی او عود نموده و مدتی که اینحالت را داشت





مردم بر وی رشك میبردند صدق و کذب این مطلب را اخدا داناست و در زمان
عرب نصر را از معمرین شمرده و ضبط کرده اند و در مثل میگویند اعمر
من نصر
نیز در اوقیانوس در ماده قصل مسطور است که قبل از ظهور نور اسلام
در عرب شخصی از قبیله جهینه موسوم بعمیر بن جندب وفات کرد پس از تجهیز
و تکفین او را در تابوت گذاشتند مرده بدست خود کفن از سر و روی
برداشت و نشست و گفت این القصل یعنی قصل را کجا ابن عم او بود خوا
مردم تعجب کرده گفتند قصل را برای چه میخواهی او اینجا بود حالا رفت
عمیر گفت انبت فقیل لی لامك الهبل الا تری الی حفرتك تنثل وقد
کادت امك تثكل ارایتك ان حولناك الی محول ثم غیب فی حفرتك
القصل الذی مشی فاخرال ثم ملأناها من الجندل اتعبد ربك وتصل
وتترك سبیل من اشرك واضل عمیر میگوید من بواسطه این کلمات تکلیف
آنشخص را قبول کرده نعم گفتم بقول راوی عمیر بعد از آن سالها عمر
کرد زوجات گرفت و فرزندان متعدد آورد اما قصل سه روز بعد از
واقعه مذکوره در گذشت و در همان قبر که برای عمیر حفر کرده بودند
مدفون شد
نیز از معمرین که در حق آنها مبالغه شده دوید ابن زید است صاحب قاموس
میگوید در زمان جاهلیت شخصی چهارصد و پنجاه سال عمر کرده درك زمان
سعادت اقتران اسلام نموده اما به بیسعادتی بسر برده در حال احتضار این
رجز خوانده است

الیوم یبنی لدوید بیته — لو کان للدهر بلا ابلیته
او کان قرنی واحدا کفیته — یا رب نهب صالح حویته
ورب غیل حسن لویته — ومعصم مخضب ثنیته

یکی از معمرین نیز معاذ بن مسلم بضم میم بوده که تا ملوك بنی مروان و بعد
از آنها با خلفای بنی عباس مصاحب کرده یکصد و پنجاه سال تمام در بین دار

زیسته و در درازی عمر ضرب المثل گشته گفته اند اعصر بن معاذ وی یکی از شعرای آن عصر در طول عمر او اعجاب نموده و ابیات ذیل را در حق او بنظم آورده است

ان معاذ بن مسلم رجل | لیس بیقینا لعمره امد
قد شاب راس الزمان واکتهل | الدهر واثواب عمره جدد
قل لمعاذ اذا مررت به | قد ضج من طول عمرک الابد
یا بکر حواء کم تعیش وکم | تسحب ذیل الحیاة یا لبد
قد اصبحت دار آدم خربت | وانت فیها کانک الوتد

در آخر بیت چهارم لفظ لبد است و آن اسم آخرین نسر لقمان است توضیح آنکه بزعم اعراب لقمان بن عاد از مشایخ و بزرگان عرب بصوابدید و درخواست قوم خود برای استسقا بحرم شریف رفت آنوقت که لقمان در آن مامن مقدس بود قهر الهی تمام قوم او را فنا نموده او خود از درگاه احدیت طول عمر خواست و مخیر شد که هفت دانه گاو کوهی یا هفت کرکس اختیار کند که متعاقبا هرچه آنها در این سرا باشند او هم باشد بعبارة اخری بقدر آن هفت جانور زنده ماند لقمان هفت کرکس را اختیار نمود و نام آخرین آنها لبد بود وی می پنداشت که این پرنده نمیمیرد اما بر خلاف ظن او این حیوان هم جان داد و عمر لقمان که بواسطه زندگانی کرکسان هشتاد سال بر آن افزوده بود بسر رسید گذشت و گذاشت بدینواسطه عرب لبد را مشئوم خواندند (نسور لقمان یعنی کرکسهای لقمان در عالم تاریخ یا اساطیر اولین معروف است)

نابغه الجعدی و لبید بن ربیعة العامری از شعرای صحابه نیز از معمرین بشمار می آیند در کتاب ظرائف و محاضرات راغب و غیرها از معمرین خبرها و داستانها است اما جمله با فسانه شبیه است آخر آنها بابا رتن هندی است میگویند بعد از سال ششصد هجری در هندوستان ظهور نموده و ششصد سال هم زنده بوده در مردود بودن او شرح قاموس چیزها میگوید





وراه مناقشات میگوید

من اگر خبر ندارم ضرر و زیان ندارد | که درخت سرو آزاد بر ارغوان نبارد

# حرف الیاء

## یاسمینة السیراوندیة

سیراوند از قرای همدان و یاسمین عالمه بوده است منسوب بابن قریه صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر از مشار الیها نام برده و او را بحسن سیرت و علم و فضیلت ستوده میگوید یاسمینه بزنان پند میداد و موعظه میفرمود و در تفسیر قرآن سخن میگفت آخر الامر از وعظ نیز در گذشته بحجاز رفت بعد از اکمال مناسک حج منزوی شد و در سال پانصد و دو یا در قرب بآن ارتحال یافت

## یاقوته بنت المهدی

دختر محمد المهدی از خلفای عباسی است پدرش او را بسیار دوست میداشت و از خود دور نمیگذاشت بلکه در سفرها لباس مردانه باو میپوشانید و همراه میبرد عجب آنکه این دختر مرد و دل پدر را بدرد آورد جگر مهدی سوخت و چون شعله آتش برافروخت در عالم رنج و الم برای تخفیف هم و غم گفت هر که خواهد بتسلیت بیاید بیاید حاجب احدی را منع ننماید بار عام است و خلیفه بر سر و صدر اکرام هر کس آمد چیزی گفت اما آنکه شبیب بن شبه بعرض رسانید از همه ابلغ بود و مهدی را این شخص هنر مشغول نمود گفت یا امیر المؤمنین ما عند الله مما عندك خیر لها منك وثواب الله خیر لك منها وانا اسئل الله ان لا یحزنك ولا یفتنك وان یعطیك علی ما رزئت اجرا ویعقبك صبرا ولا یجهد لك بلاء ولا ینزع منك نعمة واحق ما صبر علیه ما لا سبیل الی رده (نقل از کامل)

## لیره بنت لبید

دختر لبید بن ربیعة العامری از اماء شواعر سخن سرای ماهر بوده پدرش

لبید از مخضرمین است یعنی درک زمان جاهلیت و اسلام هر دو نموده
عمرش دراز شده در پیری بشرف ایمان وی را مشرف گشته و خود گفته

الحمد لله اذ لم یأتنی اجلی      حتی اکتسیت من الاسلام سربالا

و این لبید قصیده دارد که مطلعش اینست

الا کل شیء ما خلا الله باطل      و کل نعیم لا محالة زائل

این شعر یا مصرع اول آن را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
پسند کرده و فرموده اند اصدق کلمة قالها الشاعر و منقول است که غالبا
این بیت را آنحضرت میخوانده اند اگرچه بلا خطا می شکستند و در اینجا تحقیق
اینست که فخر کاینات و اشرف موجودات دفع توهم را که زید و عمرو
نگویند بقوت شعر تیر سخن میپراید و از پیغمبر هم باید آنچه میفرماید باید
شعر لبید را هم شکسته بخوانند و الا اعدل از حبه و اکمل نفوس عقل کل
و صادر نخستین مصادر وزن میزان بحر عروض بیت هستی ارکان وجود
آنحضرت بود جمله شکسته های او درست میکرد اینجا چرا خود بعمد می شکست
و آنچه این فقیه بر خود میبست از جهل جاهل و نقص نادان لا یعقل از
آسمان بزمین می آمد تا خاکسار را پاک کند و مستعد فهم و ادراک

چونکه جنتم احول آمد اصنم      لازم آمد کالحولانه مینگرم

جمله معترضه بود لبید از فحول شعرای عرب است مشهور بسخاوت و کرم در زمان
جاهلیت و عصر سعادت ... بخیر مرد را و آخر عمرش در کوفه ساکن بوده و روزی
گرما او را آزرده نموده نذر کرد هر وقت باد صبا وزد شتری نحر کند و شبان
کشد بنابرین هر وقت باد صبا میوزید مغیرة بن شعبه والی کوفه میگفت مروت
ابو عقیل یعنی لبید را معاونت میکنند بعد از آنکه ولید بن عقبة ابن ابی معیط
والی کوفه شد و لبید هم در آن وقت فقیر و تهی دست بود همینکه باد صبا
می آمد مردم را بصلوة جامعه خبر کرده پس از اجتماع و ادای نماز بر منبر
رفته خطبه خوانده اعانت لبید را در بجای آوردن نذر مذکور خواهش
میکرد بهمین وال مال زیادی جمع میشد و لبید را براءت ذمه حاصل گشت

و در چنین



و در چنین موقعی ابیات ذیل را ولید به لبید نوشته میگوید

اری الجزار یشحذ شفرتیه      اذا هبت ریاح ابی عقیل
اغر الوجه ابیض عامری      طویل الباع کالسیف الصقیل
وفی ابن الجعفری بحلفتیه      علی العلات والمال القلیل
بنحر الکوم اذ سحبت علیه      ذیول صبا تجاوب بالاصیل

روزی از لبید پرسیدند اشعر شعرا کیانند گفت اول ملک ضلیل ثانی شاب
قتیل بعد از آن در و شیخ ابو عقیل مقصود از ملک ضلیل امرء القیس است
که شاهزاده بوده و از شاب قتیل طرفة بن العبد البکری است صاحب قصیده

لخولة اطلال ببرقة ثهمد      تلوح کباقی الوشم فی ظاهر الید

که از قصاید سبعه معلقه است و طرفه در جوانی کشته شده و شیخ ابو عقیل
خود لبید است گویند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز امرء القیس را
بهمین وصف ستوده یعنی ملک ضلیل فرموده اند و باید دانست که لبید
در سبعه ناظم این قصیده است

عفت الدیار محلها فمقامها      بمنی تأبد غولها فرجامها

و این قصیده نیز از قصاید سبعه معلقه است اشعار مختصری چون اشعار ولید
بر لبید رسید بدختر خود گفت جواب این را تو بگوی چه ولید فرهت گفت

اذا هبت ریاح ابی عقیل      دعونا عند هبتها الولیدا
اشم الانف اصید عبشمیا      اعان علی مروته لبیدا
بامثال الهضاب کان رکبا      علیها من بنی حام قعود
ابا وهب جزاک الله خیرا      نحرناها و اطعمنا الثریدا
فعد ان الکریم له معاد      وظنی یا ابن اروی ان یعودا

چون پدر این ابیات بگفت و بر پدر خواند او را تحسین نمود و ستود جز
اینکه تمنائی که در بیت آخر کرده از علو همت او را خوش نیامد پدر گفت ولید
از ملوک و امراء است ازین چیزها دلتنگ و مکدر نمیشود پدر این شعر را
پسندید

بعضی را

بعضی را عقیده این است که لبید بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شد دیگر شعر نگفت حتی روزی عمر باو گفت از اشعار خود چیزی بخوان او گفت بعد از نزول سورهٔ مبارکهٔ بقره و آل عمران دیگر انشاد شعر روا نیست عمر تحسین کرد اگر اینمطلب حقیقت داشت میگفتیم خلیفه بمصلحتی تحسین یا تصدیق نموده نه اینکه واقف کار نبوده اما روایت ضعیف است و وجوه ضعف آن عقلا و نقلا معلوم جواهر و نقود خزاین بیحساب در شمار الهی را احبس و منع نتوان کرد جواز بلکه ائمه علیهم السلام بشعر داده اند بجهت نبوده و بزرگان شعرا احکام محکمه و مکررست شهرود یا در خدا و ندی خوانده اند و در چه پرتو انوار نبوت نشانده و از اشعاری که لبید در اوان مشرف بودن بشرف اسلام گفته و دانشمندان نوشته اند این شعر است میگوید

ما عاتب المرء الکریم کنفسه … والمرء یصلحه القرین الصالح

و بهترین دلیل مطالب مسطوره در فوق همین شعر است و مکرر بیت سابق الذکر که گفته بود

الحمد لله اذ لم یأتنی اجلی … حتی اکتسیت من الاسلام سربالا

روشن و مبرهن می‌نماید که لبید بعد از قبول اسلام گفته و از اشعاری که لبید در مرض موت و حالت احتضار بنظم آورده این شش بیت است که خطاب بدو دختر خود نموده که ترجمهٔ حالش موضوع این مقاله است و با سماء خواهر نیز نموده میگوید

تمنی ابنتای ان یعیش ابوهما … وهل انا الا من ربیعة او مضر
وفی ابنی نزار عبرة ان سئلتما … وان تسألاهم تلقیا فیهما الخبر
وفیمن سواهم من ملوک وسوقة … دعائم عرش هده الدهر فانقعر
فان حان یوما ان یموت ابوکما … فلا تخمشا وجها ولا تحلقا الشعر
وقولا هو المرء الذی لا خلیله … اضاع ولا خان الصدیق ولا غدر
الی الحول ثم اسم السلام علیکما … ومن یبک حولا کاملا فقد اعتذر

و در شعر اخیر اعتذار بمعنی اعذار است ای اتی بعذر قاله فی تاج العروس

یلقطلو



## يلقطلو

صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید یلقطلو دختر ابغا بن هلاکو خان است اهل خیر و صلاح بوده و ظایفه مغول او را احترام زیاد مینموده شوهرش در یکی از محاربات مقتول گشته او هم مانند مردان بر اسب سوار شده قاتل را بچنگ آورده سرش را بدست خود برید و بر سینه بند اسب آویخته مدتی با آنحالت نگاهداشت مختصر بعد از آن دیگر شوهر اختیار نکرد در سال هفتصد و بیست و سه بحج و زیارت خانهٔ خدا شتافت و در حین اقامت از قرار مذکور مبلغی هزار اشرفی بذل کرد چون بدمشق الشام آمد امیر سیف الدین تنکز او را استقبال نمود

## هبة الله الحبشیة

محدثه ایست از اشیاخ امام سیوطی و مادر حافظ تقی الدین بن فهد امام مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم ذکر او نموده اصلا حبشی بوده در تاریخ هشتصد و شانزده در سن ده سالگی از حبشستان بمکهٔ معظمه آمده و در آنجا نشو و نما کرده مسند امام احمد را با چند کتاب معتبر دیگر نزد شمس الدین بن الجزری خوانده اشخاص عدیده باو اجازه داده این زن شخص نود و نهم است که امام سیوطی در حدیث از آنها اجازه گرفته است

## تکملة

بعضی حکایات و موارد از نساء شاعره شنیده شده که صاحبان آن بدرستی معلوم نیست لکن آن نادره و حکایت شنیدنیست لهذا تکمیل کتاب و مزید فایدت و افادت را نگاشته میشود

در محاضرات مینویسند یکی از شعرای عرب را دشمنی بود روزی در عرض راهی در حالت تنهایی دوچار او گردید و دید راه خلاصی مسدود داشت

ودشمن

ودشمن او را هلاک خواهد کرد رو بخصم نموده گفت میدانم مرا میکشی
ودل از جان برداشته ام خواهشی از تو دارم و آن اینست که پس از اتمام
کار من بردر خانه من رفته بدو دختر من بگویی (الا ایها البنتان ان اباکما)
دشمن قبول این تمنا کرده بعد از آنکه شاعر را کشت بدر خانه او رفت
و آن مصراع را بر دختران او خواند آنها تدبر نموده هر دو یکمرتبه گفتند
(قتیل خذا بالثار ممن اتاکما) قاتل را دستگیر کردند و بمحضر حکومت
بردند و از و اقرار شنیدند و پس از اعتراف قصاص کردند و از بابت
علم و معرفتی که داشتند خون پدر خود را هدر نگذاشتند
این قصه را دو کتاب الف با در صفحه (۹۶) جزو ثانی نسبت بمهلهل
شاعر داده میگوید وقتی در جایی تنها ماند و ملتفت شد غلامان او
وی را مقتول خواهند نمود این بیت را گفت

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا | لله درکما و در ابیکما

بغلامان وصیت کرد و گفت حالا که مرا می کشید این شعر را بدختران
من بخوانید آنها حاضر و در انجام این وصیت قرض نکرده بجای آوردند
دخترها دیدند مصراع دویم شعر با مصراع اول مناسب و موافق نیست
گفتند باید اینطور باشد

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا | امسی و اصبح فی التراب مجدلا
لله درکما و در ابیکما | لا یبرح العبدان حتی یقتلا

غلامان را گرفته آزار کرده تا اقرار نمودند بعد آنها را کشتند
علما و فضلای رجال و نساء که در اندلس خاصه در ایالت غرناطه وجود
و تربیت یافته اند بشمار نمی آیند از جمله یکی زوجه قاضی لوشه است
از مضافات ایالت مزبوره صاحب نفح الطیب میگوید این زن در درک
مطالب و احکام و فتاوی مهارتی بکمال و تفوقی کامل داشت مرافعه
که بمحضر قاضی رجوع میشد فوراً تعمق و رسیدگی و تدقیق مینمود
و با ایما و اشاره بشوهر خود میفهماند و لسان الدین ابن الخطیب در حق

مشار الیها



مشار الیها و مشار الیه گفته است

بلوشة قاض له زوجة | و احکامها فی الوری ماضیة
فیا لیته لم یکن قاضیا | و یا لیتها کانت القاضیة

زوجه قاضی هم از جانب شوهر خود بیت مسطور در ذیل را بآن وزیر
بی نظیر و منشی نحریر نوشته گوید

ان الامام ابن الخطیب له شبوب عاصیة
کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة

جاریه را نزد یکی از خلفای بنی عباس آوردند که بخرد در او دیده گفت اگر
در روی او لکه نبود و بینیش فرو رفتگی نداشت میخریدم جاریه
گفت تو بگفتار من نظر کن و این دو بیت خواند

ما سلم الظبی علی حسنه | کلا و لا البدر الذی یوصف
الظبی فیه خنس بین | و البدر فیه کلف یعرف

خلیفه را حسن تغییر و لطف طبع جاریه نهایت پسندیده و خوش آمد
او را خرید و در سلک جواری خود منسلک داشت

در ترجمه تحفة الادیب مینویسد در سال چهار صد و نود و شش اهالی
شهر فاس از حکمران خود احمد المرینی با بو فارس عبد العزیز که بجای پدر خود
در تونس سلطنت میکرد شکایت نمودند او با جمعیتی کافی حرکت کرده آمد
و فاس را محاصره کرد خواهر احمد المرینی از قلعه بیرون آمده خود را بحضور
ابو فارس رسانید و کریمه انک میت و انهم میتون را طوری خواند که
عدم وفا و بقای دنیا محسوس و آشکار پیش نظر ابو فارس نمود او از
جرم احمد درگذشت و او را در حکومت خود باقی گذاشت و با عساکر خود
بطرف تونس عطف عنان نمود

منا

بنابر مسطورات مستطرف و نوادر سهیلی عبدالله بن المبارک گفته است
بقصد زیارت بیت الله الحرام و روضهٔ منورهٔ حضرت سید انام پا براه
نهاده بودم وقتی سیاهی مشاهده نمودم دقت کردم دیدم خاتونی است
پشم پوش سر و برش هر دو را صوف غیر مکشوف میدارد گفتم السلام علیک
و رحمة الله و برکاته در جواب گفت سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ گفتم در اینجا چه میکنی
گفت وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ دانستم راه گم کرده گفتم قصد کجا داری
گفت سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
فهمیدم که مکهٔ معظمه را زیارت کرده عازم قدس شریف است گفتم چند روز
است که در اینجائی گفت ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا دانستم سه روز تمام است گفتم
از خوردنی و آشامیدنی چیزی نزد تو نمی بینم چگونه بسر کرده گفت
هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ از این گفته توکلش معلوم شد گفتم با چه وضو ساختی
گفت فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا گفتم از خوردنی چیزی
با من هست میل داری گفت ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ معلوم شد روزه
دار است گفتم ماه رمضان نیست گفت وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ
گفتم چرا مثل من سخن نمیگوئی گفت مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ
خواستم بدانم منسوب بکی است تعریض را گفت وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ
بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا عذر خواستم
گفت لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ گفتم میتوانم تو را بر شتر
خود سوار کنم و بقافله رسانم گفت وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ شتر را
خوابانیدم که او را سوار کنم گفت قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ
چشم خود را بطرف دیگر کردم تا او خود سوار شود در این حال لباس او
پاره گشت گفت وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ و خواند
سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ چون افسار شتر را
گرفته شروع بصیحه و سرعت در مشی کردم گفت وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ
اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ چون بترنم اشعار مشغول شدم گفت فَاقْرَءُوا

ما تیسر



مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ من از حسن موعظهٔ او متنبه و متذکر شده
گفتم لَقَدْ أُوتِيتِ خَيْرًا كَثِيرًا گفت وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
همینکه قدری راه پیمودیم از وی پرسیده گفتم آیا شوهر داری گفت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ معلوم
شد متاهل نیست دیگر از وی چیزی پرسیدم دیگر سؤالی نکردم تا بقافله رسیدیم
گفتم در این کاروان کسی را داری گفت الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا یافتم که باید ابنای او در قافله باشند گفتم در این هیئت آنها چه
رتبت دارند و نام ایشان چیست گفت وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ
وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا يَا يَحْيَى خُذِ
الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ دانستم سه پسر در این کاروان دارد که ابراهیم و موسی
و یحیی نام دارند و راهنمای قافله میباشند و در این حال آنها ملتفت
رسیدن مادر خود بکاروان شدند آمدند و نزدیک او نشستند الحق
سه جوان بودند که روی آنها چون ماه میدرخشید و دیده در روی
آنها بکمال رغبت میدید در دم مادر آنها گفت فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ
هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ یکی
از پسران رفته ترتیب غذائی داده آورد و در مقابل او و بر فیمن گذاشت
مشار الیها گفت كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
قصد او این بود که مجازات را بمن اکرامی نماید من بر پسرهای او گفتم
تا مرا از حالات این زن بدرستی خبر ندهید چیزی نخواهم خورد گفتند
او مادر ماست اگر غلط نکنیم چهل سال است آنچه بر زبان او جاری
میشود آیات مبارکات قرآن کریم است و جز بشرح جمله گفته گوینده
قدیم عز اسمه و جل ذکره بکلام دیگر متکلم نمیشود گفتم ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

مأمون خلیفهٔ عباسی را جاریه بود رعنا و زیبا حسنا و دلارا

چون

چون آفتاب و ماه سما میل مفرط مأمون او را محسود اتراب نمود گفتند از طرف مادر نسبی عالی ندارد و بنا برین نقیصه کسی او را چیزی نشمارد وی از این راه مهموم بود و گاهگاه دلتنگی مینمود آخر الامر خود را باین راضی کرد که گل از گل زاید و گوهر از سنگ آید بر نگین انگشتری خود حک نمود که (حسبی حسبی) یعنی من بآن دراعی خود سازم به عظام رمیمه نپردازم

خاکم زاده است لیک دیجانم من    پرورده تن و لیک خود جانم من
آبا چکنم ز امهاتم چه شرف    کر غیر همه اند همه آنم من

رفقا چون مأمون را موله و شیفته او دیدند از عالم آدمیّت و انصاف دست کشیدند زهرش دادند و بارنگ اعدام او را بر دوش وجود نابود خود نهادند مأمون فوق الوصف متأثّر گردید و از نادیدن آن روی نازنین و جمالی که از حور العین گرو میبرد متحسّر گشت و ابیات ذیل را در مرثیه او سرود و گفت

اختلست ریحانتی من یدی    ابکی علیها آخر الابد
کانت هی الانس اذا استوحشت    نفسی من الاقرب و الابعد
و روضة کان بها مرتعی    و منهلا کان بها موردی
کانت یدی کان بها قوّتی    فاختلس الدهر یدی من یدی

عربی از قبیله بنی سعد در راهی دختری جمیل دید و از آنجا که آن بدیع صورت را از دل و جان پسندید گفت خوشبختی این است که شخص با چنین محبوبه هم بالین باشد و تا نفتی بدین ملاحت روی کار کنند یکی را بخواستگاری او فرستاد و درخواست مزاوجت را پیغام داد دختر از وی اسطر پرسید پیشه و حرفه خواهنده چیست و اینمطلوب را طالب کیست عرب چون این سخن شنید این دو بیت را برشته نظم کشید و برای دختر فرستاد میگوید

وسائلة



وسائلة ساحرفتی قلت حرفتی    مقارعة الابطال فی کل شارق
اذا عرضت خیل الخیل رایتنی    امام رعیل الخیل احمی حقائقی

دختر چون اشعار بخواند گفت اینجوان مرد شیر است باید شیر ماده سراغ کند و بخواستگاری او فرستند امّا من آنم و چنانم که نظم کرده ام و این دو بیت نوشته برای طلبگار فرستاد گفته است

الا انّما ابغی جوادا بماله    کریما محیّاه کثیر الصّدائق
فتی همّه مذ کان خود خریدة    یعانقها فی اللیل فوق النمارق

همچنین عربی بتزویج زنی رغبت کرد تا از دو اربابی کند شرحی از ادب و کتابت خود بیان نمود زن گفت یا ماصّ بظر امّه الدیوان الرّسائل ارید حاصل کلام زن اینکه مقامات تو معلوم امّا من دیوان رسائل نه آدم که تو دایر نمائی در آنجا که آدم از آب و نان سخن گوی نه از بیان و بنان و تبیین و تبیان

عمران بن حطّان مادح ابن ملجم ملعون بغایت زشت بود و زوجه اش از کمال صباحت ماه تمام را خجل مینمود روزی مزبوره بشوی خود گفت ما هر دو انشاء الله اهل بهشتیم و البتّه دیبانا بهم ازین جهت که زشتیم عمران گفت از کجا میگوئی گفت چون من قسمت تو شدم شکر کردی چون تو نصیب من گشتی صبر نمودم و خدا گفته است که شاکر و صابر را جای در بهشت است مادح مخنّث جاهل چند شعر گفته که از نگارش آن طبیعت تابی ندارد. رحمت بر قاضی ابو الطیّب طبری که در جواب آن خرافات و خزعبلات فرموده است

انّی لأبرء ممّا انت قائله    عن ابن ملجم الملعون بهتانا
انّی لأذکره یوما فالعنه    دینا و العن عمرانا و حطّانا
علیک ثمّ علیه الدّهر متّصلا    لعائن الله اسرارا و اعلانا

فانتم

فانه من كلاب النار جاء به    نص الشريعة تبيانا وبرهانا

ومعین است لطیفه زنی که در عالم هجا نقلی دارد سبب نشود که عمران را بهشت سپارد چون شوهر ملعون خود را لطیف هجو کرده بود نگاشت وایراد نمود قاضی ابو الطیب در بیت آخر حدیث الخوارج کلاب النار را تضمین کرده است (نقل از کتاب الاذکیاء ابن جوزی)

خلیفه ثانی در ایام خلافت خود شنید اهل مدینه در مهر ازواج راه مغالات می پیمایند یعنی آن مهری که قرار میدهند خیلی زیادتر از مهرهائیست که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله برای زوجات مطهرات وبنات سعادت آیات قرار میدادند روزی خطبه در منع این مطلب خوانده گفت چون مهر ازواج مطهره وبنات مکرمه حضرت رسول اکرم صم بیش از چهارصد درهم نبوده هر کس بعد از این از این حد تجاوز کند زیاده آنرا برای بیت المال تصرف واخذ خواهم نمود مستمعین وحضار جمله سکوت کردند جز زنی که در آخرهای صفوف جماعت بود ودستهای دراز داشت برخاست وگفت یا امیر المؤمنین گویا وآتیتم احدیهن قنطارا را فراموش فرموده اید وبخاطر نیاورده که این گونه جواز مال کثیر را برای مهر زنان اجازت میدهد پس اگر شما زیادی را اخذ وتصرف کنید از کجا حلال است عمر گفت اصابت امرأة واخطاء رجل یعنی زنی درست گفت ومردی خطا کرد واز قراری که در شرح مقاصد مسطور است خلیفه گفته کل افقه من عمر حتی المخدرات در تواضع وفروتنی زده اعتراف بنقصان دلیل هضم نفس وکمال است خلافا لزعم الروافض

این بود عبارت مشاهیر النساء نگارنده گوید هر کس چشم وگوش دارد وعقل وهوش عبارت می فهمد مطلب میداند موقع میشناسد البته روافض نخواهند گفت فلان زن از خلیفه پیغمبر باحکام الهی ابصر بوده





چون تنها اهل عارف وقت ومحل آنها بخصوص میدانند بر آن مقوله حمل مینمایند واین فروتنی با صدق را نیز از اسباب تکذیب ورد قرار نمیدهند از شق عصای مسلمین صرفه نبرده که اصرار کنند ودر انکار کوشند

بیا که نوبت صلح است ودوستی وعتاب
بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

مقدم ادبا عبد الملک اصمعی گوید روزی در بادیه بخاتونی رسیدم که چون حوری دست در خضاب بود وماه بی نقاب دیدم سبحه در دست دارد ومشغول تسبیح وتقدیس باری تعالی است گفتم این زینت وآرایش چندان با تهلیل وستایش مناسبت ندارد این بیت خواند

ولله منی جانب لا اضیعه    وللهو منی والبطالة جانب

معلوم شد صالحه ایست که خود را برای شوهر آراسته وجز این چیزی نخواسته است

دو نفر از امرای معروف العباس بادیه پیمائی مینمودند ودر رسیدای سیر وسیاحت بودند اعرابی دختری حسنا دیدند ومفتون حسن وجمال او گردیدند برای اینکه دقیقه چند بتماشای آن حدیقه انیقه زیبائی پردازند ودل ودیده را متمتع سازند بدون اینکه تشنه باشند از او آب خواستند دختر قدحی آب برای آنها آورده واین بیت را قرائت نمود

هما استسقیا ماء علی غیر ظماة    لیستشفیا باللحظ من سفاهما

معلوم شد او نیز ملتفت کار است وهوشیار وبیدار

عبد الملک از ملوک اموی بحجاج ظالم نوشت از اسلم بن عبد البکری بعضی چیزهای ناهنجار شنیده ام سر او را ببر وبرای من بفرست حجاج اسلم را احضار کرد وامر عبد الملک را باو اظهار نمود اسلم گفت ایها الامیر تو

حاضر است و امیرالمؤمنین غایب آنچه از من با او گفته اند دروغ است و کفالت بیست و چهار نفر زن بزرگ و کوچک بر عهدهٔ من قرار گرفته و قوت یومیهٔ آنها را من باید تحصیل کنم پس اگر مرا بکشی بیست و پنج نفر را کشته و آن بیست و چهار نفر الآن در سرای من حاضرند حجاج آنها را طلبیده دید فی الواقع بیست و چهار نفر زن میباشند پرسید شما کیانید یکی گفت من خالهٔ اسلمم یکی گفت عمهٔ اویم و بدین قیاس و از میانه دختر ده سالهٔ اسلم بر همه پیشی گرفته و در برابر حجاج زانو زد و گفت من دختر او هستم آنگاه این ابیات بخواند

احجاج لم تشهد مقام بناته     وعماته یندبنه اللیل اجمعا
احجاج کم تقتل به ان قتلته     ثمانا وعشرا واثنتین واربعا
احجاج من هذا یقوم مقامه     علینا فمهلا ان تزدنا تضعضعا
احجاج اما ان تجود بنفسه     علینا واما ان تقتلنا معا

حجاج چون این اشعار شنید گریست و گفت والله من بر غم و غصهٔ شما نمی افزایم سخنان اسلم و دختر را بعبدالملک فرستاد او نیز ترحم کرد و از خون اسلم درگذشت و امر نمود باحترام حجاج او را رها کند و برای دختر هم انعامی فرستاد

لیلی الاخیلیه معشوقهٔ توبة بن الحمیر که ترجمهٔ حالش گذشت روزی بحضور عبدالملک اموی آمد عبدالملک در او حسن و جمالی که در خور عشق و شور باشد ندید گفت توبه چه بود که از قبایل عرب ترا بمعشوقی برگزید لیلی گفت توبه در من آن دید که خلق در تو دیدند و بخلافت برگزیدند

زنی از عشیرهٔ طی که قبیلهٔ حاتم طائی باشد نزد مهدی خلیفهٔ عباسی آمد مهدی از وی پرسید چرا دیگر مثل حاتم در قبیلهٔ شما پیدا نمیشود گفت بجهت اینکه در میان ملوک و خلفا مثل تو پیدا نمیشود مهدی را خیلی

خوش



خوش آمده او را بجوایز سرفراز نمود

شاه شجاع از سلاطین آل مظفر را حلیله بود که در نظم شعر ید طولی داشت و از شاه شجاع درخواست میکرد که با شعرا مشاعره نماید با آنکه پادشاه از قبول این استدعا استنکاف داشت اما از فرط میل با آن زن تن در میداد روزی خواجه شمس الدین حافظ علیه الرحمه را احضار کرده مستوره از پس پرده با خواجه مشغول مفاوضه شد و پس از تعارفات معموله گفت مطلعی انشاد فرمایید خواجه گفت بهترین زنان بفرمایند او گفت بهترین مردان شمس الدین بفرمایند چون در این باب ابرام نمود خواجه این مطلع را خواند

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند     گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

بانو را ظرافتی بنظر آمده بخواجه از روی استهزا گفت شما از آن محل تشریف می آورید که حضرت آدم را در آنجا از گل ساختند خواجه گفت بلی خانم گفت آیا در آن گل کاه هم بوده خواجه گفت خیر مشار الیها گفت بچه دلیل میفرمایید خواجه گفت اگر کاه داشت رخنهٔ میان دو پای انسان بهم متصل میگردید شاه شجاع از این گفتگو نهایت متأثر گشت و بانو هم نزد شوهر خود خیلی خجالت کشید و از آنجا که مقام خواجه معلوم بود متعرض او نگشتند و متذکر شدند که بی ادبی در محضر اکابر اسباب خجلت و شرمساری میشود در جواهر ملتقطه نظیر این شرمساری را برابعه که ترجمهٔ حالش گذشت نسبت داده اند

در ثمرات الاوراق مینویسد یکی از جواری مغنیه در حضور الواثق بالله عباسی تغنی میکرد و این شعر میخواند

اظلوم ان مصابکم رجلا     اهدی السلام تحیة ظلم

این شعر از عرجی قائل آن بیت است که میگوید

اضاعونی

اضاعونی وای فتی اضاعوا  لیوم کریهة وسداد ثغر

بعضی لفظ رجلا را در شعر پیش مرفوع خوانده اند اما چون جاریه از استاد خود ابو عثمان مازنی منصوب شنیده اصرار بر نصب داشت واثق بالله باحضار مازنی حکم کرد او خود برای مبرّد حکایت کرده و گفته است چون بحضور خلیفه مشرّف شدم گفت از کدام قبیله هستی گفتم مازن گفت از کدام عشیرهٔ مازن گفتم از مازن ربیعه چون اهل قبیلهٔ ما حروف با و میم را کرد او ائل اسامی واقع شود بمیم بکر قلب میکنند خلیفه بزبان قبیلهٔ من گفت با اسمک یعنی ما اسمک و چون اسم من بکر بود اگر برطبق سؤال واثق جواب میدادم با بکو بم مکر و بی ادب کرده گفتم اسمم بکر است یا امیر المؤمنین خلیفه ملتفت ظرافت جواب من شد و تحسین کرد بعد فرمود در شعر اظلوم انّ مصابکم رجلا اهدی السلام تحیّة ظلم چه میگوئی رجلا میخوانی یا رجل منصوب یا مرفوع گفتم یا امیر المؤمنین منصوب موجّه است زیرا که لفظ مصابکم مصدر است بمعنی اصابتکم از جملهٔ حضار یزیدی بانکار برخاست گفتم عبارت مذکوره بعینه مثل این است که بگوئی انّ ضربک زیدا ظلم لفظ رجلا مفعول مصدر است که مصاب باشد و منصوب بان است تمام کلام متعلق بلفظ ظلم است که آخر از همه واقع شده و خبر انّ میباشد و کلام با و تمام میشود خلیفه جواب مرا پسندید و هزار اشرفی بمن انعام داد انتهی

گویند پیش از این واقعه یکی از اهل ذمه که تابع دین اسلام بود بمازنی یکصد اشرفی میداد که کتاب سیبویه را باو درس دهد مازنی با آنکه فقیر بود بملاحظهٔ اینکه تقریبا سیصد آیهٔ شریفه در آن هست امتناع نمود مبرّد باو ملامت میکرد چون هزار اشرفی انعام واثق را گرفت نزد مبرّد رفت و گفت چون من لله از آن صد اشرفی گذشتم خدا هزار اشرفی در عوض داد  امّا شعر دیگر عرجی که گفته است  اضاعونی





وای فتی اضاعوا از اشعار مقبول و مشهور است و بسیاری آنرا تضمین کرده و بدان تمثل نموده و لفظ سداد که در مصرع دویم واقع است بمعنی ما یسد به الشئ میباشد و ثغر بمعنی سنور است

صاحب وفیات نوشته از درّة الغوّاص نقل کرده گوید شبی نضر بن شمیل المازنی در حضور خلیفه مأمون بمحاورات ادبیه مشغول بود بمناسبت مأمون گفت حدثنا هشیم عن مجاهد عن الشعبی عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا تزوج الرجل المرأة لدینها و جمالها کان فیها سداد من عوز و سداد را بفتح سین قرائت نمود نضر گفت حدثنا عوف ابن جمیلة عن الحسن عن علی بن ابی طالب قال قال النبی صلی الله علیه و آله اذا تزوج الرجل المرأة لدینها و جمالها کان فیها سداد من عوز و سداد را بکسر سین خواند مأمون گفت وجه مکسور بودن سین چیست نضر گفت مفتوح خواندن آن صحیح نیست مأمون گفت نسبت لحن بمن میدهی نضر گفت حاشا که نسبت لحن بخلیفه دهم امّا هشیم بالذات لحانة یعنی کثیر الغلط بود این خطا از و صادر شده است و گرنه اهل ادب دانند که سداد بفتح سین بمعنی استقامت است و بکسر بمعنی چیزیست که سد ثلمه نماید مأمون چون منتقل شد گفت قبّح الله من لا ادب له و بوزیر خود فضل نوشت پنجاه هزار درهم بنضر عطا نماید چون فضل از ماجری خبردار گردید سی هزار درهم نیز خود بر آن افزود و نضر بر یک افادهٔ مختصر علمی هشتاد هزار درهم رسید

یکی از همسایگان امام ابو حنیفه هر شب شعر اضاعونی وای فتی اضاعوا را میخواند و مترنم میشد امام مشار الیه استماع مینمود و انبساط و اهتزازی او را حاصل میشد گویند شبی خوانندهٔ خلافی کرده بود حکومت او را گرفته حبس کرد ابو حنیفه که از آن آواز محروم مانده بود آن شب را منقبض بسر برد صبح بحکومت رفته او را مستخلص نمود و گفت دیدی تو را اضاعه ننمودیم  در این باب روایتی در اغانی

هشت

در تزیین الاسواق مسطور است که زنی شوهر خود را از یاد دوست و گرامی میداشت اتفاقاً آن مرد درگذشت و زن زاید الوصف مغموم و محزون گشت بر سر قبر او مقیم شد و با گریه و زاری ندیم روز و شب هم اوشد نگرده دو بیت گریه این ابیات بگفت

کفی حزنی انی اروح بحسرة … واغدو علی قبر ومن فیه لا یدری
فیا نفس شقی جیب عمرک عنده … ولا تبخلی بالبقاء یا نفس بالعمر
فما کان یابی ان یجود بنفسه … لیفدینی لو کنت صاحبة القبر

پس از خواندن این اشعار جان بداد و از آن درد و اندیشه خلاص شد

دختر جوانی را دیدند بر سر قبری این بیت میخواند

تبعتنی فتی اوفی البریة کلها … واقواهم فی الموت صبراً علی الحب

حقیقت حال را از وی سؤال کردند گفت مردی که درین قبر است عاشق و مفتون من بود در زندگانی خود هر وقت بواسطه محبت و عشق من دوچار شدت و محنتی میشد صبر میکرد و هرچه با وی بد میگفتند و اذیت میکردند بسکوت میگذرانید و آنگاه که الم عشق طغیان مینمود میخواند

یقولون ان جاهرت قد عضک الهوی … وان لم ابح بالحب قالوا تصبرا
فما للذی یهوی ویکتم حبه … من الامر الا ان یموت فیقبرا

و در همان وقتی که این اشعار میخواند جان بداد پس من هم با وی آن عهد کردم تا بمیرم و در پهلوی او دفن شوم جز این نخواهم کرد این بگفت و جان بجهان آفرین تسلیم نمود

شخصی از قبیله بنی تمیم شترهای خود را گم کرده بجستجوی آنها از هر طرف میرفت بدختر ماه منظری رسید که نور روی چشمها را خیره میکرد

ورود



و روز ستاره را تیره احوال شتران را از وی پرسید وی گفت آنکه بتو داد از تو گرفت باز هم سزاوار است که او بتو مسترد سازد بی تردید از او مطالبه کن تمیمی از آن کلمات متعجب شده نظر دقت بروی دختر انداخت بچشم هوا در او دید دختر گفت فرضا ادب مانع نباشد شرم و حیا هم نیست که تو را از این خیال باز دارد چون شب بود تمیمی گفت جز ستاره کی نیست که ما را به بیند دختر گفت مکوکب کواکب و مکون آنها را بیاد نمی آری تمیمی گفت آیا شوهر داری دختر گفت بود داعی پروردگار خود را لبیک اجابت گفت از خاک آمده بود باز بخاک رفت بعد از آن این ابیات را انشاد کرد

انی وان عرضت اشیاء تضحکنی … لموجع القلب مطوی علی الحزن
اذا دجی اللیل اعیانی تذکره … وزادنی الصبح اشجانا علی شجنی
وکیف ترقد عین صار مونسها … بین التراب وبین القبر والکفن
ابلی الثری وتراب الارض جدته … کانت صورته الحسناء لم تکن
ابکی علیه حنینا حین اذکره … حنین والهة حنت الی وطن
ابکی علی من حنی ظهری مصیبته … وطیر النوم عن عینی وارقنی
والله لا انس حتی الدهر فاسجته … حمامة او بکی طیر علی فنن

تمیمی را آن جمال و کمال و فصاحت و بلاغت موله نمود میل بتزویج او کرده گفت آیا شوهری اختیار خواهی کرد که از اخلاق ذمیمه مبرا باشد و تشویش هلاک او نداشته باشی دختر خواند

کنا کغصنین فی اصل غذاؤهما … ماء الجداول فی روضات جنات
فاجتث خیرهما من جنب صاحبه … دهر یکر بفرحات وترحات
وکان عاهدنی ان خانتی زمنی … ان لا یضاجع انثی بعد مثوائی
وکنت عاهدته ایضا فعاجله … ریب المنون قریبا من سنیاتی
فاصرف عنانک عمن لیس یردعه … عن الوفاء خلاف فی التحیات

زنی

زنی بحضور هرون الرشید آمده گفت اتم الله امرك وفرحك بما اتاك وزادك رفعة لقد عدلت فقسطت هرون از حضار سؤال کرده گفت از این کلمات چه فهمیدید گفتند جز دعای خیر چیزی نفهمیدیم گفت این زن نفرین بمن میکند اما اتم الله امرك نظر باین شعر دارد که گفته اند

اذا تم امر بدا نقصه ترقب زوالا اذا قیل تم

اما از فرحك بما اتاك مفهوم آیه کریمه حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة را در نظر گرفته و از زادك رفعة منظورش ما طار طیر وارتفع الا کما طار وقع میباشد و از عدلت وقسطت میخواهد بگوید واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا پس از آن از خود آن زن پرسید او اعتراف نمود بعد هارون گفت تو از چه طایفه وچه ادیبی وزبان از من دیده گفت از آل برمکم مردان مرا کشته و اموال مرا ضبط نموده هارون گفت مردان که رفته اند و بر گردانیدن آنها ممکن نیست اما اموال تو بتو بر میگردد وچنانکه گفته بود مال زیاد باو عطا کرد

یکی از ظرفا از خاتونی که خود را در چادر پیچیده بود سؤال کرده گفت تو کیستی او در جواب گفت انا السادس فی السابع ومقصود او از این دو بیت مفهوم و معلوم میشود که میگوید

جاء الشتاء وعندی من حوائجه سبع اذا القطر عن حاجاتنا حبسا
کن وکیس وکانون وکاس طلا مع الکباب وکس ناعم وکسا

نظیر این حرف را ابن جوزی حکایت کرده میگوید در بالای جسر بغداد زن و مردی بهم برخورده مرد گفت رحم الله ابن الجهم زن گفت رحم الله ابا العلا یکی از آنها که این سؤال وجواب را شنید زن را دنبال نموده پرسید از این کلمات قصد چه بود گفت مقصود مرد از ذکر ابن الجهم این شعر بود که میگوید

عیون المها بین الرصافة والجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولا ادری

ومقصود



ومقصود من از ذکر ابو العلا این بیت او بود که گفته است

فیا دارها بالخیف ان مزارها قریب ولکن دون ذلك اهوال

بعد از آنکه داود انطاکی این حکایات را دارد او اخر تزیین الاسواق ذکر میکند میگوید یکی از دقایق اشارات هم این قصه متنبی است که دشمن یکی از ملوك ممدوح خود را ثنا گفته پادشاه از اینکار متغیر و غضبناك شده خواست متنبی را بوضعی هلاك کند او خبردار شده فرار کرد بعد از مدتی احضار او را بدبیر گفت مکتوبی با ملاطفت به متنبی بنویسد دبیر بامشار الیه دوست بود در ذیل التفات نامه که مینوشت قد عفونا ان شاء الله نوشته و تشدیدی روی نون ان گذاشت مکتوب که به متنبی رسید منتقل شده از آن محلی که بود رحلت نمود و همان مکتوب را بعد از زیاد کردن و الحاق نمودن الفی بر آخر انا اعادت داد مقصود از تشدید که دبیر روی ان گذاشت این بود که متنبی ملتفت این آیه شریفه گردد که ان الملاء یأتمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین ومقصود متنبی که الف بر آخر انا افزود این کریمه بود انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها اگر این حکایت حقیقت داشته متنبی و آن دبیر هردو کمال هوش و فراست را داشته اند

اما علی بن الجهم شاعری بدوی بود وابتدا که بحضور متوکل آمد و قصیده در مدح او خواند تشبیهات خشن داشت مثلا گفته بود

انت کالکلب فی حفاظك للود وکالتیس فی قراع الخطوب
انت کالدلو لا عدمناك دلوا من کبار الدلا کثیر الذنوب

ومتوکل را بسگ و بز و دلو کثیر الماء تشبیه کرده و ذنوب بفتح ذال بمعنی نصیب است متوکل دانست قریحه و طبع این شخص بسیار خوب است اما چون در بادیه بوده چیزی ندیده که مشبه به را اسك و بز و دلو قرار داده لهذا او را در بغداد در نزد یکی جسر در خانه و باغچه جا داد و حکم کرد گاهگاه در دقایق نشیند و بتماشای محلات و اطراف شهر رود شش ماه

چون

چون در آنجا بدینمنوال بسر برد و با ادبا و فضلا مجالست و صحبت نمود لطافت و سلاست طبعش از آب دجله در گذشت و قصیده در مدح متوکل گفت که مطلعش شعر مسطور در فوق یعنی عیون المها بین الرصافة والجسر بود متوکل چون آن قصیده شنید گفت لقد خشیت علیه ان یذوب رقة و لطافة

نیز از لطایف یکی این است که عدی بن ارطاة الفزاری نامه بعمر بن عبد العزیز نوشت و تزویج هند بنت اسما را که ترجمهٔ حالش گذشت درخواست کرد عمر بن عبد العزیز در جواب نوشت اما بعد فان الفزاری لاینفک والسلام عدی بن ارطاة معنی را ملتفت نشده از ابی عیینة بن مهلب که مرد عالم دانشمندی بود پرسید او گفت بشعر این داره اشاره کرده و آن شعر این است

ان الفزاری لاینفک مغتلما من النواکر دهدارا بدهدار

و دهدار ابد هدار یعنی باطلا بباطل ای یاتی باطلا بعد باطل و هند بنت اسماء ابتدا در تحت ازدواج عبید الله بن زیاد بود بعد از آن که بشر بن مروان امارت کوفه یافت او را بزنی گرفت پس از وی در حبالهٔ نکاح حجاج در آمد

غنیه اعرابیه بوده و پسری ناخلف داشته با صغر جثه و زشتی هیکل دایما بشرارت پرداخته و متعرض این و آن میشده است روزی بجوانی در او بخت جوان او را بر زمین انداخته بینی وی را برید مادرش دیه آن را گرفت و چون مبتلا بفقر و فاقه بود قدری از دست تنگی بیرون آمد پس از چندی باد یکری معارضه کرد او کوشش را برید و باز غنیه از دیت بمنفعتی نایل گردید ثالثا یکی لبهای او را برید و مبلغی از این راه بمادرش رسید در اینحال خطاب بفرزند کرده گفت

احلف بالمروة حقا و الصفا انک خیر من تفاریق العصا





یعنی قسم بمروه و صفا که تو از قطعات چوب نافعتر و مفیدتری و در شرح قطعات چوب شرحها نوشته اند بنابرین انک خیر من تفاریق العصا ضرب المثل گشت

سهل بن مالک الفزاری مهمان حارثة بن لام بزرگ یکی از احیاء بنی طی شد حارثه خواهری داشت سهل او را بدید و آرزومند وصال او گردید دو بیت مسطور در ذیل را بنظم آورده و هر طور بود باو شنوانید میگوید

یا اخت خیر البدو و الحضارة کیف ترین فی فتی فزاره
اصبح یهوی حرة معطاره ایاک اعنی و اسمعی یا جاره

آن زن در جواب گفت

انی اقول یا فتی فزاره لا ابتغی الزوج و لا الدعاره
و لا فراق اهل هذی الجاره فارحل الی اهلک باستخاره

اما عاقبت امر ازدواج ما بین آنها صورت پذیر شد

جندب العنبر از اشقیای عرب بود روزی بجاریه از بنی تمیم برخورد و باو گفت لتمکننی مسروره او تقهرین مجبوره مقصودش تعرض بعرض او بود جاریه گفت مهلا فان المرء من نوکه یشرب من سقاء لم یوکه یعنی بمحلی که حالت آن معلوم نیست تعرض حماقت است جندب متنبه نشده خواست بقهر با او معامله نماید چون از اسب پیاده شده بجاریه نزدیک شد او دو دست جندب را با یکدست گرفته چنان فشرد که مشار الیه از کار افتاد پس دستهای او را با افسار اسب بسته در گله که بجا میبرد انداخت و بجا آگاه بود و این نظم را انشاد نمود

لا تأمنن بعدها الولائدا فسوف تلقی باسلا موارد
و حیة تضحی لحیّ راصدا

ابو الفضل میدانی میگوید در آنوقت که جندب دست بسته بود در مقام استغاثه گفت افمرا خالک ظالما او مظلوما و این عبارت مثل شد گویند در معنی این مثل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند و گفتند یاری مظلوم صحیح ظالم را چگونه باید یاری کرد حضرت فرمودند او را از ظلم مانع شوید یاری او کرده اید

حسن بصری در اثنای طواف خانهٔ خدا دید دختری این دو بیت را میخواند و میگوید

لا یقبل الله من معشوقة عملا  یوما و عاشقها غضبان مهجور
و لیس یأجرها فی قتل عاشقها  لکن عاشقها فی ذاک مأجور

حسن دختر را ملامت کرده گفت اینجا چه جای این سخن است دختر گفت شما از فقها هستید و در اشعار عرب نظر دارید نشنیده اید که گفته اند

بیض حرائر ما هممن بریبة  کظباء مکة صیدهن حرام
یحسبن من لین الکلام زوانیا  و یصدهن عن الخنا الاسلام

در تزیین الاسواق مسطور است که هرون الرشید چندی بیکی از جواری خود بمیل بود همینکه بر سر میل آمد شبی بوصال او رغبت کرد او وعده بفردا داد چون فردا هارون وفای وعده را مطالبه نمود جاریه گفت کلام اللیل یمحوه النهار هارون این مصرع را بر ابو نواس خواند گفت این را قطعهٔ کن ابو نواس این قطعه را بنظم آورده خواند

و لیلة اقبلت فی القصر سکری  و لکن زین السکر الوقار
و قد سقط الردی عن منکبیها  من التخمیش و انحل الازار
و هز الریح اردافا ثقالا  و غصنا فیه رمان صغار
فقلت الوعد سیدتی فقالت  کلام اللیل یمحوه النهار





هرون به ابو نواس گفت مثل اینست که با ما بوده و ده هزار درهم باو عطا نمود و از این قبیل واردات قلبیه با بو نواس نسبت داده گویند شبی هرون را سهر طاری شده در قصر معلی میگشت بجاریهٔ بدیع الجمالی رسید که خواب بود پای او را گرفته کشید جاریه بیدار شده خلیفه را شناخته گفت یا امین الله ما هذا الخبر هرون گفت

هو ضیف طارق حیکم  یرتجی الماوی الی وقت السحر

جاریه در جواب گفت

بسرور سیدی اخدمه  ان وضی بی و بسمعی و بصر

هرون روز دیگر مصرع یا امین الله ما هذا الخبر را بر ابو نواس خواند گفت این را در قطعهٔ تضمین کن ابو نواس گفت

طال لیلی حین وافانی السهر  فتفکرت و احسنت الفکر
قمت امشی فی مکانی ساعة  ثم اخری فی مقاصیر الحجر
و اذا وجه جمیل حسن  زانه الرحمن من بین البشر
فلمست الرجل منها موقظا  فرنت نحوی و مدت لی البصر
و اشارت و هی لی قائلة  یا امین الله ما هذا الخبر
قلت ضیف طارق حیکم  یرتجی الماوی الی وقت السحر
فاجابت بسرور سیدی  اخدم الضیف بسمعی و البصر

هارون گفت ای ابو نواس مگر تو با من بودی گفت نبودم استاد و سلیقهٔ شعریه مرا ملتفت نمود هرون مبلغی باو انعام داد

معروفست مامون روزی در هودجی طلا نشسته جواری هودج را بر دوش گرفته در باغچهٔ او را تفرج میدادند اینوضع را بشعرا نموده هر یک چیزی گفتند ابو نواس از همه خوبتر گفت یعنی این کریمه خواند التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة چون مامون پسر هرون است و عم او موسی الهادی

وخاملان هودج جواری آن کریمه کمال مناسبت را داشته است

جعفر بن یحیی البرمکی بزیارت خانهٔ خدا میرفت در نزدیکی مدینه منوره در گذشتن از وادی عقیق زنی دید در راه ایستاده این دو بیت میخواند و میگوید

انی مررت علی العقیق و اهله    یشکون من مطر الربیع نزورا
ما ضرهم اذ جعفر قد جازهم    ان لا یکون ربیعهم ممطورا

جعفر آن قدر مال بان زن بخشید که مستغنی ابدی گردید و در سخای آل برمک گفته اند

اذا کنت من بغداد فی رأس فرسخ    اتاک نسیم الجود من آل برمک

و آل مهلب هم در دولت امویه مروانیه مثل آل برمک بوده اند

زنی نزد خلیفهٔ ثانی آمده گفت یا امیر المؤمنین شوهر من شبها قائم و روزها صائم است عمر گفت نیکو شوهر داری و نیکو زنی که او را تمجید مینمائی زن کلام خود را مکرر کرد و خلیفه همان جواب داد شخصی کعب نام حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین این زن از شوهر خود حق فراش مطالبه میکند میگوید چون پیوسته در عبادت است بمن نمیپردازد خلیفه گفت تو اصلاح ذات البین کن کعب شوهر زن را احضار کرده گفت این زن بفلان جهت از تو شکایت دارد مرد گفته من درامور خیریه قصوری نکرده ام زن گفت

یا ایها القاضی الحکیم ارشده    الهی خلیلی عن فراشی مسجده
نهاره و لیله ما یرقده    فلست فی حکم النساء احمده
زهده فی مضجعی تعبده    فاقض القضا یا کعب لا تردده

مرد در جواب گفت

زهدنی فی فرشها و فی الحجل    انی امرؤ اذهلنی ما قد نزل



فی سورة النمل و فی السبع الطول    و فی کتاب الله تخویف جلل

کعب حکومت کرده گفت

ان لها حق علیک یا رجل    نصیبها فی اربع لمن عقل
قضیة من ربنا عز و جل    فاعطها ذاک و دع عنک العلل
فان خیر القاضیین من عدل    و قد قضی بالحق جهرا و فصل

عمر از حکم و فهم و فراست کعب تعجب کرده او را ولایت بصره داد (نقل از مستطرف)

در بخاری شریف در فصل فضایل قرآن مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعبد الله بن عمرو بن العاص فرمودند یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار و تقوم اللیل قلت بلی یا رسول الله قال فلا تفعل صم و افطر و قم و نم فان لجسدک علیک حقا و ان لعینک علیک حقا و ان لزوجک علیک حقا و حدیث است که لن یشاد الدین احد الا غلبه نیز حدیث است که ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق و آنها که بر طبق این دو حدیث رفتار نکرده بر خود سخت گرفته زیانها دیده اند مرکب را در راه کشته بمنزل نرسیده در وادی هلاک سرگشته مانده اند

مردی که حمار نام داشت زن دانائی در حبالهٔ نکاح خود داشت و وقتی زوجه گفت تغییر اسم ده او قبول کرده اسم خود را بغل (قاتر) گذاشت زن گفت اگرچه استر بهتر از خر است اما تو هنوز از طویله خارج نشده و مناسب حال این حکایت است که عجل بن لجیم پدر قبیلهٔ بنی عجل اسبی ممتاز داشت او را گفتند اسبها نجیب جواد هر یک اسمی دارند باید پای تو را نام چیست گفت هنوز در تسمیه او مردّدم بعد یک چشم اسب را در آورده و او را اعور نامید و در عالم حمق خود نامی گردید و این دو بیت که در حق بنی عجل و هجو این قبیله گفته اند نظر باین حکایت دارد میگوید

رمتنی بنی عجل بداء ابیهم    و هل احد فی الناس احمق من عجل

الیس ابوهم عار عین جواده     فسارت من الامثال فی الناس بالجهل

شاعر سابق الذکر جاریهٔ ظریفه ابتیاع کرده از وی پرسید تو بکری
جاریه گفت یا سیدی در عهد واثق بسا فتوحات شده است

چند زن از نزد یکی شاعری میگذشتند مشار الیه گفت

ان النساء شیاطین خلقن لنا     نعوذ بالله من شر الشیاطین

یکی از زنها در جواب گفت

ان النساء ریاحین خلقن لکم     وکلکم یشتهی شم الریاحین

تغلبی گوید بهترین شعری که در حق زنها گفته شده این بیت است که میگوید

ونحن بنو الدنیا وهن بناتها     وعیش بنی الدنیا لقاء بناتها

واما این دو بیت که میگوید

ثنتان یعجز ذو الصناعة عنهما     رای النساء وامرة الصبیان
اما النساء فمیلهن الی الهوی     واخو الصبی یجری بکل عنان

در حق زنهای بی علم تربیت نشده خوبی صحیح است ومسئلهٔ کید النسا
در قصهٔ حضرت یوسف علیه السلام مشهور است وگفته اند

ولا تحسبا هندا لها الغدر وحدها     سجیة نفس کل غانیة هند

در صحیفة الاخبار مسطور است که سلیمان بن عبد الملک در آخر عمر خود
روزی صلیبی بر ثیاب ثمینه فاخره شده استعمال الطیب نموده بنظر عجب وغرور
در آینه یعنی در خود میدید در این حال کنیزکی در حضور او ایستاده بود
رو باو نمود وگفت مرا چگونه می بینی جاریه گفت

انت نعم المتاع لو کنت تبقی     غیر ان لا بقاء للانسان
لیس فیما علمته فیک عیب     کان فی الناس غیر انک فان

چیزی از این مقاوضه نگذشت که سلیمان درگذشت

صاحب حدیقة الافراح گوید در حرم هارون الرشید یکی از خلفا غلامی وجاریهٔ
بود



بود که علاقه با هم داشتند روزی غلام ما فی الضمیر خود را بصورت رؤیا
بجاریه اعلام کرده گفت

ولقد رایتک فی المنام کانما     عاطیتنی من ریق فیک البارد
وکان کفک فی یدی وکاننا     بتنا جمیعا فی فراش واحد
فطفقت یومی کله متراقدا     لاراک فی نومی ولست براقد

جاریه در جواب گفت

خیرا رایت وکل ما ابصرته     ستناله منی برغم الحاسد
انی لارجو ان تکون معانقی     فتبیت منی فوق ثدی ناهد
واراک بین خلاخلی ودمالجی     واراک فوق ترائبی ومعاضدی

خلیفه این بشنید آن دو را بمنا کحت ومواصلت یکدیگر نائل گردانید

سلیمان بن عبد الملک روزی بندهای خود گفت گزیده ترین ابیاتی
که شنیده اید برای من بخوانید یکی گفت یا امیر المؤمنین روزی ظریفی
در کوچهٔ دو چار باران شده بود در کنار دیوار خانهٔ ایستاد تا محفوظ
ماند دختری از بام سنگ کوچکی بر سر او زد چون سر بالا کرد ودختر را
دید گفت

لو بتفاحة رمیت رجونا     ومن الرمی بالحصاة جفاء

دختر در جواب گفت

ما جهلنا الذی ذکرت من الشکل ولا بالذی ذکرت خفاء

دایه که نزد دختر بود گفت

قد بدا الیسر بالذی ذکرته     لیت شعری فهل لهذا وفاء

سائلی بر در خانه ایستاده بود او نیز گفت

ولعمری دعوتها فاجابت     هی داء وانت منها دواء

سلیمان بن عبد الملک بیت سائله را پسندیده گفت او از همه
اشعر بوده است

ابو الأسود الدؤلی از تابعین که واضع علم نحو است زوجه داشته که چون خود او از دهات بشمار آمده گویند چون ابو الأسود در باب معاویه تردید داشت معاویه او را بمجلس خود میخواند و نزدیک خود می نشاند هنگامی که معاویه در مدینه منوره بود روزی که ابو الأسود نزد او نشسته زنی وارد مجلس شد بعد از ادای تحیت گفت اصلح الله امیر المؤمنین وامتع به المسلمین ان الله جعلک خلیفة فی البلاد ورقیبا علی العباد یستسقی بک المطر ویستنبت بک الشجر ویؤمن بک الخائف ویردع بک الحائف انت الخلیفة المصطفی والأمیر المرتضی فنسئل الله لک النعمة من غیر تغییر والبرکة من غیر تقتیر فقد الجانی الیک یا امیر المؤمنین امر ضاق بی عنه المخرج مع امر کرهت عاره لما اردت اظهاره فلیکشف عنی امیر المؤمنین ولینصفنی من الخصم ولیکن ذلک علی یدیه فانی اعوذ بک وبحقویک من عار الوبیل والأمر الجلیل الذی یشتد علی الحرائر ذوات البیوت الأخائر چون ماده شکایت را اظهار نکرد معاویه استفسار نمود او گفت امر طلاق جائر من بعل غادر لا تاخذه من الله مخافة ولا یحد باحد رافة معلوم شد شوهر او ناحق ویرا طلاق داده معاویه گفت شوهرت کیست گفت ابو الأسود معاویه رو با بو الأسود کرده گفت آنچه این زن میگوید حقیقت دارد یا پی اصل است ابو الأسود گفت انها تقول من الحق بعضا ولیس احد یطیق علیها نقضا اما ما ذکرت من امر طلاقها فحق وسأخبرک عن ذلک بصدق انا والله ما طلقتها لریبة ظهرت ولا من هفوة حضرت لکن کرهت شمائلها فقطعت حبائلها معاویه گفت از اخلاق و سرشت او کدام تورا ناپسند است ابو الأسود گفت اگر بگویم بخشونت بمن جواب میدهد معاویه گفت البته جواب او را هم باید شنید تو حقیقت را بیان کن گفت هی یا امیر المؤمنین کثیرة الصخب دائمة الضرب مهیبة للأهل

وموذیة



وموذیة للبعل ان ذکر خیرا دفنته وان ذکر شرا اذاعته تخبر بالباطل وتطیر مع الهائل لا تنکل عن عتب ولا تزال زوجها معها فی تعب زن گفت اما والله لولا حضور امیر المؤمنین ومن حضر من المسلمین لرددت علیک بوادر کلامک بنوادر تردع کل سهامک معاویه او را قسم داد گفت آنچه در دل داری بگو او گفت هو والله یا امیر المؤمنین سؤول جهول ملحاح بخیل ان قال فشر قائل وان سکت فذو غائل لیث حین یامن ثعلب حین یخاف شحیح حین یستضاف ان التمس الجود عنده انقمع لما یعلم من لوم آبائه وقصر رشائه ضیفه جائع وجاره ضائع لا یحمی ذمارا ولا یضرم نارا ولا یرعی جوارا اهون الناس علیه من اکرمه واکرمهم علیه من اهانه معاویه گفت عجبترا زینحال ندیده ام حال که صبح است این زن برود وبعد بیا رفت وعصر آمد چون ابو الأسود او را دید گفت اللهم اکفنی شرها معاویه گفت خدا جزای تو را دهد وشر تو را از تو دفع نماید ابو الأسود گفت طفل مرا بمن ده که من بولد صلبی خود از تو احقم زن گفت از من احق نیستی ابو الأسود مستعد شد که طفل را از آغوش او بیرون آرد معاویه گفت مهلا یا ابا الأسود و ابو الأسود را از گرفتن طفل منع کرد ابو الأسود گفت یا امیر المؤمنین حملته قبل ان تحمله ووضعته قبل ان تضعه وانا اقوم علیه فی ادبه وانظر فی اوده امنحه علمی والهمه حلمی حتی یکمل عقله ویستحکم فتله زن گفت کلا اصلحک الله یا امیر المؤمنین حمله خفا وحملته ثقلا ووضعه شهوة ووضعته کرها حجری فنائه وبطنی وعائه وثدیی سقائه اکلائه اذا نام واحفظه اذا قام معاویه از ذهاوجربزه آن زن تعجب نمود ابو الأسود ملتفت شد گفت یا امیر المؤمنین شعر را هم خوب میگوید معاویه گفت پس باید با او مشاعره کنی ابو الأسود گفت

| | |
|---|---|
| مرحبا بالتی تجور علینا | ثم اهلا بحامل محمول |
| اغلقت بابها علی وقالت | ان خیر النساء ذوات البعول |

شغلت

شغلت قلبها علی فراغاً　　هل سمعتم بفارغ مشغول

زوجهٔ ابو الاسود گفت

لیس من قال بالصواب وبالحق　　کمن حاد عن منار السبیل
کان حجری فنائه حین یضحی　　ثم ثدیی سقائه بالاصیل
لست ابغی بواحدی ابن حرب　　بدلاً ماادایته والجلیل

معاویه نیز گفت

لیس من قد غذاه طفلاً صغیراً　　وسقاه من ثدیه بالجدول
هی اولی به واقرب رحماً　　من ابیه وفی قضاء الرسول

وبدین اشعار احق بودن زن را بر حضانت طفل اظهار نمود ودر هر حال چون با ابو الاسود غرض داشت طرف زن را گرفت (انتهی من شرح المقامات الاربعین الحریریة للشریشی)

ابن جوزی در کتاب الاذکیا نقل از ابن السکیت نموده میگوید محمد بن عبد الله بن طاهر عازم حج شده بود وقت حرکت جاریه شاعرهٔ او بحضور او آمده وبرا مهیای سفر دید گریست محمد این بیت را خواند

دمعة کاللؤلؤ الرطب علی الخد الاسیل　　هطلت فی ساعة البین من الطرف الکحیل

بعد از آن بجاریه گفت چیزی بر وی بیفزای او گفت

حین هم القمر الباهر عنا بالافول　　انما یفتضح العشاق فی وقت الرحیل

نیز در کتاب مذکور مینویسد اصمعی گفت با هرون الرشید عازم حج شده بودم دختر خورد سالی دیدم کاسهٔ چوبین بدست گرفته از حجاج استدعای وجه اعانه مینمود واین ابیات میسرود

طحنتنا طواحن الاعوام　　ورمتنا نوائب الایام
فاتیناکم نمد اکفاً　　لفضالات زادکم والطعام
فاطلبوا الاجر والمثوبة فینا　　ایها الزائرون بیت الحرام
من رآنی فقد رآنی ورحلی　　فارحموا غربتی وذل مقامی

هرون را



هرون را بجانب دختر ملتفت نمودم آمد وابیات را شنید واز فصاحت گوینده متعجب گردید وکاسهٔ دختر را پر از زر نمود

نیز در همان کتاب مسطور است که ابن الشیظمی گفته در قحط سالی بحج رفته بودم در اثنای طواف دختری دیدم پردهٔ کعبه را گرفته میگفت الهی و سیدی ها انا امتک الغریبة وسائلتک الفقیرة حیث لا یخفی علیک مکانی ولا یستتر عنک سوء حالی فهتکت الحاجة حجابی وکشفت الفاقة نقابی فکشفت وجهها رقیقاً عند الذل وذلیلاً عند المسئلة طال و عزتک ما حجبه عنه ماء الغناء وصانه ماء الحیاء فجدت عنی اکف المرزوقین وضاقت بی صدور المخلوقین فمن رحمنی لم المه ومن وصلنی وکلته الی مکافاتک ورحمتک وانت ارحم الراحمین　ابن الشیظمی گوید پس از قدری دلجوئی از وی پرسیدم کیستی واز کدام قبیله گفت الیک عنی من قل ماله وذهب جاله کیف حاله بعد از آن این ابیات خواند

بعض بنات الرجال ابرزها　　الدهر لما قد تری واخرجها
ابرزها من جلیل نعمتها　　فابتزها ملکها واحوجها
وطالما کانت العیون اذا　　ما خرجت تستشف هودجها
ان کان قد ساءها واحزنها　　فطالما سرها وابهجها
الحمد لله رب معسرة　　قد ضمن الله ان یفرجها

اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه گفته است روزی زنی با مردی نزد من آمد وگفت پسر عمم بیخبر از من مرا باین شخص تزویج کرده چون من خبر شدم قبول نکردم گفتم که رد کردی گفت همان وقت که خبردار شدم گفتم که خبردار شدی گفت همان وقت که رد کردم از فراست وفطانت او تعجب نمودم

صاحب

صاحب حیوة الحیوان گوید اصمعی گفت پیرزنی از زنان قبایل عرب بلاشهٔ گوسفندی و گرگ بچه اشاره کرد و این ابیات گفت

| | |
|---|---|
| بقرت شویهتی وفجعت قلبی | وانت لشاتنا ولد ربیب |
| غذیت بدرّها وربیت فینا | فمن انباك انّ اباك ذیب |
| اذا کان الطّباع طباع سوء | فلیس بنافع فیها الأدیب |

در بخاری شریف مذکور است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بطور ملاطفت بعایشه فرمودند من خشنودی و ناخشنودی ترا از اینجا استنباط میکنم که در حالت خشنودی در اثنای سخن میگوئی لا و ربّ محمد و در ناخشنودی گوئی لا و ربّ ابراهیم عایشه گفت بلی یا رسول الله تنها اسم بزرگ آنحضرت را توانم ترک کرد

نیز در بخاریست که روزی عایشه بحضرت رسول صلعم عرض کرد اگر شما بمحلی نزول فرمائید و دو درخت ببینید که برگ و ثمر یکی را چیده باشند و آن دیگری دست نزده از اوراق کدام شتر خود را علوفه خواهید داد حضرت فرمودند البته از آنکه دست باو نخورده و مقصود عائشه این بود که جز او از زوجات مطهرات احدی بکر نبوده

روزی زنی گشاده رو از ابونواس پرسید اسمت چیست چون زن کمال صباحت داشت ابونواس گفت وجهك زن گفت از این قرار اسم تو حسن است

گویند ابونواس بی اندازه کریه المنظر بود جاریهٔ ظریفهٔ فضل بن سهل داشت که همیشه اظهار کراهت و بیمیلی با بونواس میکرد روزی ابو نواس باو گفت من اینهمه ترا دوست میدارم تو چرا نسبت بمن اینقدر بیمهری جاریه گفت وجهك والحرام لا یجتمعان در فارسی هم مثل است حرام و شلغم

تاجری



تاجری مالدار از بصره باهواز رفت و در آنجا متاهل شد سالی یك دوبار ببصره می آمد و با زوجهٔ قدیم خود ملاقات میکرد و باهواز بر میگشت و با عم عیال بصری خود مکاتبه داشت وقتی یکی از نوشتجات عم زوجهٔ قدیم بدست زوجهٔ جدید افتاد دانست شوهرش در بصره زن دارد کاغذی بهمان سیاق از قول عم زن بشوهرش نوشت باینمضمون که زوجهات در گذشته عاجلاً ببصره آی و میراث او را دریافت نمای مرد مشغول تدارك سفر شد آنوقت زن گفت اینسفر شما را متفکر می بینم البته عیالی داری تاجر انکار کرد زن گفت اگر راست میگوئی بگو غیر از تو حاضراً غایباً اگر زنی داشته باشم مطلقه باشد تاجر که یقین کرده بود زن بصری او مرده آن صیغه جاری نمود آنگاه زن گفت حالا دیگر حاجت ببصره رفتن نیست چه آن زن نمرده بعلاوه مطلقه است

کثیّر عزّه وقتی این دو بیت بگفت

| | |
|---|---|
| اذا ما اتتنا خلّة کی تزیلنا | ابینا وقلنا الحاجبیّة اوّل |
| سنولیك عرفا ان اردت وصالنا | ونحن لتلك الحاجبیّة اوصل |

پیرزنی شنید گفت باید مثل جمیل بگوئی که گفته است

| | |
|---|---|
| یا ربّ عارضة علینا وصلها | بالجدّ تخلطه بقول الهازل |
| فاجبتها بالقول بعد تاملّ | حبّی بثینة عن وصالك شاغلی |

در تزیین الأسواق چاپ مصر بیت اوّل کثیّر را اینطور نوشته

| | |
|---|---|
| اذا ما اتینا خلّة کی تزیلنا | ابین وقلن الحاجبیّة اوّل |

نیز روزی زنی بر کثیّر رسید گفت تو گفته

| | |
|---|---|
| وما روضة بالحزن طیّبة الثری | یمجّ الندی جثجاثها وعرارها |
| باطیب من اردان عزّة موهنا | اذا اوقدت بالمندل الرّطب نارها |

کثیّر

کثیر گفت بلے زن گفت هرکه را با مندل تر و تازه مطیب کنے خوشبو میشود میخواستے مثل امرء القیس بگوئے که گفته است

الم تریانی کلما جئت طارقا — وجدت بها طیبا وان لم تطیب

کثیر انصاف داده و چیزے نگفت بعد هم آن زن نمود که این انشاد را جای دیگر نگوید متنبی این مضمون امرء القیس را اخذ کرده و خوب گفته میگوید

اتت زائر اما خامر الطیب ثوبها — وکالمسک من اردانها یتضوع

شخصی هاشمے در سفر بود بزوجه خود مکتوبے نوشت و این شعر را در آن درج کرد

بر التعلل لا اهل ولا وطن — ولا ندیم ولا کاس ولا سکن

زوجه در جواب او نوشت مصداق آن شعر در تو موجود نیست بلکه این شعر مناسب است

سهرت بعد رحیلی وحشة لکم — ثم استمر مناهی وارعوی الوسن

راغب اصفهانی در محاضرات میگوید عربے در بیابانے تشنه شد بخیمه رفته آب خواست دخترے برای او شیر و آب آورد بعد از دختر پرسید از کدام قبیله گفت از بنی عامر گفت از آن عامرها که در حق آنها گفته اند

لعمرک ما تبلے سرابیل عامر — من اللوم ما دامت علیها جلودها

دختر چون ذم قبیله خود شنید پایش لغزید و دو سبو از وے شکست بعد نزد عرب آمده گفت تو از کدام قبیله گفت از بنے تمیم گفت آن بنی تمیم که در حق آنها گفته اند تمیم بطرق اللوم اهدی من القطا گفت از باهله دختر خوانده

اذا ولدت حلیلة باهلے — غلاما زاد فی عدد اللئام

گفت از بنی اسد دختر خوانده

ما سرنی ان امی من بنی اسد — وان لی کل یوم الف دینار





قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم — قالوا لامهم بولی علی النار

گفت از بنی عبس دختر خوانده

اذا عبسیة ولدت غلاما — فبشرهم بلوم مستفاد

گفت از قبیله فقیم دختر خوانده

اذا فقیمیة عطست فنکها — فان عطاسها سبب الوداق

گفت از بنی کلیب دختر خوانده

اذا کلبیة خضبت یداها — فزوجها ولا تامن زناها

گفت از بنی ثقیف دختر خوانده

اضل الناس عن ابا ثقیف — فما لهم اب الا الضلال

گفت از خزاعه دختر خوانده

اذا خزاعی بیت الله اذ سکرت — بزق خمر واثواب وابراد

گفت از بنی جرم دختر خوانده

اذا ما اتقی الله الفتی واطاعه — فلیس له باس وان کان من جرم

گفت از بنی حنیفه دختر خوانده

اکلت حنیفة ربها — زمن التقحم والمجاعه

گفت از عشیره ابلیس دختر خوانده

عجبت من ابلیس فی تیهه — وخبث ما اظهر من نیته

تاه علی آدم فی سجده — وصار قوادا لذریته

گفت دیگر مرو مرا ببخش دختر گفت لعنت خدا همراهت باد برو و بر هر قوم نازل شدے و بتو احسان کردند نسبت با آنها کافر نعمتے و ناسپاسی مکن (انتهی)

قطعه ما سرنی ان امی من بنی اسد از اخطل شاعر است که در هجو جریر گفته و دو بیت دیگر آن اینست که میگوید

فیمسک البول جودا ان تجود به — وما تبول لهم الا بمقدار

والخبز کالعنبر الهندی عندهم — والقمح سبعون اردبا بدینار

صفدی در شرح لامیة العجم میگوید اخطل در این اشعار بدو ازده عیب و ذم آن قبیله را هجو کرده و هر دو ازده را شمرده است

در شرح مواهب زرقانی مسطور است که اخطل شاعر نصرانی معاویه را مدح کرده آمد برا و بخواند معاویه گفت اکر مرا ابشیر و پلنگ تشبیه کرده لازم نیست بخوانی اگر مثل خنساء گفتۀ که میگوید

فما بلغت کف امرئ متناولا — من المجد الا والذی نال اطول
ولا بلغ المهدون فی القول مدحه — ولو حذقوا الا الذی فیه افضل

بخوان

اخطل گفت کمتر از خنساء نگفته ام و خواند

اذا مت مات الجود وانقطع الغنی — فلم یبق الا من قلیل مصرد
وردت اکف الراغبین وامسکوا — عن الدین والدنیا بخلف مجرد

معاویه گفت لعنت خدا بر تو باد مرا مرا بخاطر من آوردی وچون این کار بی نکردی و بگرد خنساء هم نرسیدی و این برای خنساء شانی عظیم است

اصمعی از اعرابیه احوال پسرش را پرسید چه با آن پسر آشنا بود اعرابیه گفت او درگذشت و سایر مصائب دنیا مرا فراموش گشت آنگاه این بیت خواند

وکنت اخاف الدهر ما کان آمنا — فلما توفی مات خوفی من الدهر

زنی سر بریدهٔ او یحیی جعفر برمکی را دید بدان سر خطاب کرده گفت اما والله لئن صرت الیوم آیه لقد کنت فی المکارم غایة بعد این ابیات انشاد نمود

ولما رایت السیف خالط جعفرا — ونادی مناد للخلیفة فی یحیی
بکیت علی الدنیا وایقنت انما — قصاری الفتی یوما مفارقة الدنیا

وفاهی



وما هی الا دولة بعد دولة — تخول ذا نعمی وتعقب فی بلوی
اذا انزلت هذا منازل رفعة — من الملک حطت ذا الی الغایة السفلی

قالت امراة فی العشق

رایت الهوی حلوا اذا اجتمع الشمل — ومرا علی الهجران لا بل هو القتل
ومن لم یذق للهجر طعما فانه — اذا ذاق طعم الحب لم یدر ما الوصل
وقد ذقت طعمیه علی القرب والنوی — فابعده قتل واقربه خبل

جاریة فی مقبرة

انوح علی دهر مضی بغضارة — اذ العیش غض والزمان موات
وابکی زمانا ناصنا لحا فدفقدته — فقطع قلبی منه بالزفرات
ایا زمنا ولی علی رغم اهله — الا عد کما قد کنت مذ سنوات
تمطی علی الدهر فی متن قوسه — فصد عنی منه بسهم شتات

من حدیقة الافراح

امراة حنظلة الکاتب لما توفی جزعت علیه فنهاها جاراتها وقلن یحبط اجرک فقالت

تعجبت دعد لمحزونة — تبکی علی ذی شیبة شاجب
ان تسالینی الیوم ما شفنی — اخبرک قولا لیس بالکاذب (حاشیه)

قالت امراة من طی

دعا دعوة یوم الشری یال مالک — ومن لا یجب عند الحفیظة یکلم
فیا ضیعة الفتیان اذ یعتلونه — ببطن الشری مثل الفنیق المسدم
اما فی بنی حصن من ابن کریهة — من القوم طلاب الترات غشمشم
فیقتل جبرا بامرئ لم یکن له — بواء ولکن لا تکایل بالدم

الشری مکان معروف اتفقت فیه وقعة فنسب یومها الیه والحفیظة الخصلة التی یحفظ الانسان عندها ای یغضب و معنی یکلم یجرح وهو کنایة عن الغلبة والقتل

وقالت اعرابیة
العشق جل ان یری وخفی عن
الوری فهو کامن فی الصدور
کالنار فی الحجر ان قدح اوری
وان ترک توارى اه
وهذا احد له بحقیقته فی
النفس
وحکی ان سعید التمیمی
قال نظرت الی جاریة سوداء
تنتف الخوص وهی تقول
لک علم بما یجن فؤادی
فارحمن ذل ذلتی وانفرادی
اه من اول التزیین للانطاکی

ان سواد العین اودی به
حزن علی حنظلة الکاتب
اه من اسد الغابة

والقتل ويقال عتله يعتله ويعتله اذا قاده بعنف والفنيق هو الفحل الذي لا يركب لكرامته على اهله والمسدم الفحل الهائج المشدود الفم خوفا من صياله وابن الكريهة ابن الحرب والطلاب الكثير الطلب يعني المتناهي في طلب الدم وادراك الثار والغشمشم الذي يركب راسه ولا يهاب الاقدام وجراسم رجل هو القاتل لولي هذه المراة والبواء الكفو ومعنى لا تكايل بالدم لا يجوز لك ان تقتل لا ثارك اي اما فيهم رجل هكذا فيقتل هذا الرجل برجل لم يكن له نظيرا فيكون في دمه وفاء بدمه ولكن سقطت المكايلة في الدماء منذ جاء الاسلام فلا يقتل بدل الواحد الا واحد شريفا كان او وضيعا

قالت امراة من بني عامر

وحرب يضج القوم من نفيانها    ضجيج الجمال الجلة الدبرات
سيتركها قوم ويصلى بحرها    بنو نسوة للثكل مصطبرات
فان يك ظني صادقا وهو صادقي    بكم وباحلام لكم صفرات
تعد فيكم جزر الجزور رماحنا    ويمسكن بالاكباد منكسرات

النفي ما نفاه اطراف الغيم من مطره وما نفته الحوافر من الحصى وغيره في سيرها والنفيان مصدر ذلك اي يضجون من ايسرها بله اكبرها انتهى من شرح ابي الحسين علي اللبادي على الحماسة مصطبرات اي اعتدن ان يقتل رجالهن فهن لا يجزعن من ذلك صفرات اي لا خير فيها وقد زالت المسكة عنها فكانها الاناء الفارغ وجعل الاعادة للرماح على الاتساع اي ان كنتم على ما احسب من جهلكم فانكم تعودون لحربنا ونعود لقتلكم ونصيب المقاتل عند الطعن

قالت امراة من بني شيبان

وقالوا ماجدا منكم قتلنا    كذاك الرمح يكلف بالكريم
بعين اباغ قاسمنا المنايا    فكان قسيمها خير القسيم

قولها يكلف اي يولع ويعشق واباغ علم وقولها فكان قسيمها الخ اي قتل بعض

وبقي



وبقي بعض فكان من قتل خيرا ممن بقي وعين اباغ موضع

قالت جارية ماتت امها فاضرت بها امراة ابيها

فلو باتي رسولي لام سعد    الى امي ومن يعنيه حاجي
ولكن قد اتى من بين ودي    وبين فؤاده غلق الرتاج
ومن لم يؤذه الم براسي    وما الرتمان الا بالنتاج

قولها ومن يعنيه حاجي اي من يهمه حاجتي وقولها ولكن قد اتى من بين ودي الخ ارادت به اباها غلق الرتاج يعني الرتاج المغلق والرتاج هو الباب والرتمان المحبة والتعطف

قالت امراة من بني اسد

خليلي عوجا انها حاجة لنا    على قبر اهبان سقته الرواعد
فنعم الفتى كل الفتى كان بينه    وبين المزجي نفنف متباعد
اذا استنزل القوم الاحاديث لم يكن    عييا ولا عبئا على من يقاعد

اهبان اسم رجل والمزجي كالمزلج وزنا ومعنى وهو الذي يلحق بقوم وليس منهم والنفنف الجو وكل هواء بين الجبلين فهو نفنف والعبء الحمل الثقيل

قالت امراة

الا فاقصري من دمع عينيك لن ترى    ابا مثله تنمى اليه المفاخر
وقد علم الاقوام ان بناته    صوادق اذ يندبنه وقواصر

اي يعجزن من ان يبلغن كنه الثناء عليه

وقالت امراة ترثي اباها ايضا

اذا ما دعا الداعي عليا وجدتني    اراع كما راع العجول مهيب
وكم من سمي ليس مثل سميه    وان كان يدعى باسمه فيجيب

العجول الناقة التي ذهب ولدها فهي تكون فازعة تحسب كل صيحة عليها

قالت امراة من طي

تاوب عيني نصبها واكتئابها    ورجعت نفسا راث عنها ايابها
اعلل نفسي بالمرجي غيبه    وكاذبها حتى ابان كذابها

فلهفي

فلهفى عليك ابن الأشد لبهمة … اقر الكماة طعنها وضرابها

متى يدعه الداعى اليه فانه … سميع الى الاذان صم جوابها

هو الابيض الوضاح لو رميت به … ضواح من الريان انهضنابها

قولها ناوب عينى نصبها اى اتى عينى تعبها والتاوب لا يكون الا بالليل والنصب ما يوذى قال تعالى انى مسنى الشيطان بنصب وعذاب والاكتئاب الحزن والانكسار وقولها اثا الريث البطء والتاخر والمرجم المظنون والبهمة بضم الباء الخيل يقع على الواحد والجماعة وههنا هى للواحد بدلالة قولها متى يدعه الداعى اليه ولم تقل اليهم فاما قولها طعنها وضرابها فالضمير فيه جاء على لفظ البهمة وجعل الصمم للجواب مجازا وقولها اقر معناه طرد واستخف وقولها هو الابيض الوضاح ارادت به خلوص النسب واشتهار الذكر وقولها لو رميت به الخ تريد به نفاذه وحسن خروجه مما يدخل فيه والريان جبل ببلادهم تقول لو رميت بوارز هذا الجبل لزعزعها فهد جوانبها

قالت امرأة من بنى الحارث

فارس ما غادروه ملحما … غير زميل ولا نكس وكل

لو يشا طار به ذو ميعة … لاحق الاطال نهد ذو خصل

غير ان الباس منه شيمة … وصروف الدهر تجرى بالاجل

قولها ما غادروه ما تركوه وقولها ملحما اى طعمة للسباع والزميل بضم الزاى وفتح الميم المشددة الجبان والوكل بفتحتين العاجز الذى يكل امره الى غيره ويتكل عليه وقولها لو يشا طار به الخ يعنى انه لم يمت الا من انقضاء المدة ولو شاء لهرب على فرس نشيط ضامر الا انه لم يرد الفرار لان سجيته الباس

قالت امرأة من كندة

لا تخبروا الناس الا ان سيدكم … اسلمتموه ولو قاتلتم امتنعا

انعى فتى لم تذر الشمس طالعة … يوما من الدهر الا ضر او نفعا





يعنى لا تعتذروا من قتله بشيء سوى خذلانكم اياه وكان هو ضارا لاعدائه نافعا لاوليائه

وقالت امرأة

متى تردوا عكاظ توافقوها … باسماع مجادعها قصار

اجيران ابن مية خبرونى … اعين لابن مية ام ضمار

تجلل خزيها عوف بن كعب … فليس لخلفها منه اعتذار

فانكم وما تخفون منه … كذات الشيب ليس لها خمار

عكاظ سوق بناحية مكة كانوا يقيمونها فى الموسم اعنى زمن الحج والجدع القطع واكثر ما استعمل الجدع فى قطع الانف وقد يستعمل فى قطع الاذن قالته حين قتل زوجها ابن مية تريد متى تجيئوا عكاظ تسمعوا بقبيح ذكركم فتصيرون كانكم لا تسمعون باسماع اى باذان والعين هنا النقد الحاضر والضمار دين لا يرجى قضاؤه وكل ما لا يعتمد عليه الا قليلا فهو ضمار وقولها تجلل خزيها اى لبس مذلتها والخلف لا يستعمل الا فى الذم

قالت امرأة تهجو زوجها لبخره وكان مسمى بقتادة بن مغرب

حلفت ولم اكذب والا فكل ما … ملكت لبيت الله اهديه حافيه

لو ان المنايا اعرضت لاقتحمتها … مخافة فيه ان فى فيه داهيه

فما جيفة الخنزير عند ابن مغرب … قتادة الا ريح مسك وغاليه

قولها اعرضت اى ظهرت يقال عرضت الشيء فاعرض اى اظهرته فظهر كقولهم كببته فاكب وهو من النوادر

قالت امرأة من بنى مخزوم

ان تسالى فالمجد غير البديع … قد حل فى تيم ومخزوم

قوم اذا صوت يوم النزال … قاموا الى الجرد اللهاميم

من كل محبوك طوال القرى … مثل سنان الرمح مشهوم

تخاطب امرأة تعنى ان المجد حل فيهم قديما غير محدث وصب غير على الحال واللهاميم جياد الخيل جمع لهموم والقرى الظهر والمحبوك المحكم الخلق والمشهوم الذى اثر فيه

فيه الغزو

وقالت امرأة

الا ان عبد الواحد الرجل الذي  ينيلك ما طالبت والعرض وافر

قالت امرأة من اياد

الخيل تعلم يوم الروع اذ هزمت  ان ابن عمرو لدى الهيجاء يحميها
لم يبد فحشا ولم يهدد لمعظمة  وكل مكرمة يلقى بيا مبها
المستشار لامر القوم يحزبهم  اذا الهنات اهم القوم ما فيها
لا يرهب الجار منه غدرة ابدًا  وان الم امور فهو كافيها

المعظمة الوجه فيه كسر الظاء وهي كالعظيمة بمعنى النازلة الشديدة ويروى لمعضلة والهنات بالفتح والتخفيف خصلات شر جمع هنة على لفظها

قالت امرأة من بني هزان يقال لها ام ثور في ابن لها عقها

ربيته وهو مثل الفرخ اعظمه  ام الطعام ترى في جلده زغبا
حتى اذا آض كالفحال شذبه  اباره ونفى عن متنه الكربا
انشا يمزق اثوابي يؤدبني  ابعد شيبي عندي يبتغي الادبا
اني لابصر في ترجيل لمته  وخط لحيته في خده عجبا
قالت له عرسه يوما لتسمعني  مهلا فان لنا في امنا اربا
ولو رأتني في نار مسعرة  ثم استطاعت لزادت فوقها حطبا

ارادت بام الطعام البطن والزغب صغار الشعر ولينه حين يبدو من الصبي والفحال وزان التفاح ذكر النخل الذي يلقح به امل النخل ويسمى فحلا ايضا والتشذيب هو التهذيب ويسمى ما يقطع من اغصان الشجرة المتفرقة الشذب بفتحتين والابار الملقح والكرب بفتحتين اصول السعف التي تقطع معها الواحدة كربة مثل قصب وقصبة والسعف اغصان النخل ما دامت بالخوص فان زال الخوص عنها قيل جريد

قالت قائلة لامرأة اخذها الطلق

ايا سحاب طرقي بخير  وطرقي بخصيه واير





ولا ترينا طرف البظر

وكان اسم المرأة التي اخذها الطلق سحابة

وقالت جارية في نسائهن

سبتني ابي سبتك لي بصيرة  ان معي قوافيا كثيرة
ينفح منها المسك والذريرة

يعني سببته انت لن يصيره وانا ارى قبح السب فانتهى عنه مع اني لا اعجز عن جوابك ولا اقول الا بالخير

وقالت اخرى

ان اباك زهرق دقيق  لا حسن الوجه ولا عتيق
تضحك من طرطبة العنوق

الزهرق اللئيم والطرطب بضمتين صوت الراعي اذا دعى معزاه والعنوق اناث اولاد المعز جمع العناق بالفتح

وقالت اخرى

يا رب من عادى ابي فعاده  وارم بسهمين على فؤاده
واجعل حمام نفسه في زاده

(قالت امرأة ترقص هنها)

اجثم مطلي بزعفران  تراه عند الضم والتداني
مبرطما برطمة الغضبان  ادرد لا يضحك عن اسنان
كان فيه فلق الرمان  او لهبا كلهب النيران

المبرطم هو المنتفخ غضبًا

قالت امرأة من قيس كبة

ان فتى اهلوه قيس كبه  اجد وخلق الله بالمحبه
نحن المقيمون بعين ذوبه  لم نخش قط من عدو نكبه
يابى لنا الارغام والمسبه  اب كريم وحصان ندبه

وفي البخاري في كتاب الادب عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان من اكبر الكبائر ان يلعن الرجل والديه قيل يا رسول الله وكيف يلعن الرجل والديه قال يسب الرجل ابا الرجل فيسب اباه ويسب امه
(انتهى)

## فاطمه سلطان خانم

صبیهٔ مرحوم حاجی میرزا حسین نوادهٔ قایم مقام فراهانی و از طرفین منسوب بقایم مقام میباشد تولدش در ششم شهر رجب مطابق سنه ۱۲۸۲ هجری بوده در سنه ۱۳۰۰ بعموزادهٔ خود میرزا محمود پسر میرزا احمد تزویج یافت در فنون ادبیت و عربیت و تاریخ و شعر فارسی کفتن اطلاع و مهارتی دارد خاصه در سرودن شعر فارسی میتوان کفت چنان است که خنسا در عربی وقتی که جلد دویم خیرات حسان بنظر مشار الیها رسیده بود قصیدهٔ در تمجید کتاب انشاء نموده بتوسط برادر مهترش میرزا محمد صادق پروانه که جامع کمالات و در صحبت نکارنده است فرستاده در اینجا درج میشود تا خوانندکان پایهٔ فضلش را بدانند میکوید

چو آفتاب پدیدار شد اکر یکچند
هنر خلیفهٔ فرزند باشد انسان را
بنات حوا کو با کمال و معرفت‌اند
زنان مشابه و جنس‌اند نوع مردان هم
ای آنکه طعنه زنی بر کمال و فضل زنان
یکی است ناخن و چنکال شیر ماده و نر
مکر نه حضرت صدیقه دخت پیغمبر

هفته بود هنر در زنان دانشمند
همی بباید کو زن بزاید این فرزند
سر سپهر در آرند بر بخم کمند
ز جان روشن باشد همیشه تن خرسند
بمال دیده که جهلت بسر خمار افکند
یکی است لعل بدخشان بتاج و کردن بند
فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند

مکرنه



مکر نه مریم با نفس خود مجاهده کرد
مکر نه آسیه شد در خشوع بیهمتا
مکر نه زن با جون جذبه ریخت بجای
اکر ز مرتبت از قدر مردمان میکاست
زنان فرا خور مدح اند و لایق تمجید
بویژه سوی پرستان باخرد که شوند
خداشناس و نصیحت پذیر و شوی پرست
نه هر که مقنعه بر سر فکند شد با تو
زنان با هنر الحق سزد که فخر کنند
نکاشت میر اجل اعتماد سلطنه نغز
در او نکاشت تمامی زنان فاضله را
تبارک الله از آن میر بیهمال که تاخت
بعقل و دانش مهتر زخواجه کند در
کهی که خلقش آرد هوای فروردین
ز نقطهٔ رقمش هر دفع عین کمال
دعاش کویم باری چنانکه ای باری

سپس مرا ورا با روح قدس شد پیوند
مکر نه رابعه بد در خضوع بی مانند
مکر نه لیلی مجنون خود فکند به بند
خدا بشمس نمیخود در نبی سوکند
که امهات کمال اند و مستحق پسند
به پیش شوهر خود همچو شیر نر یکمند
خدا از ایشان خشنود و بندکان خرسند
نه هر چه شیرین باشد بود چو شکر و قند
از این صحیفه که شد خوشتر از صحیفهٔ زند
یکی رساله ز مشک ختن جباده پرند
نمود نام زنان را چو طبع خویش بلند
فراز کنبد کردون ز فرط فضل سمند
بفضل و دانش بر تر ز صاحب میمند
ز خاک لاله دمد کاه بهمن و اسفند
خرد بسوزد در مجمر کمال سپند
بدور دهر از و دور دارد درد و کزند

## مریم خانم

دختر مرحوم قایم مقام میرزا ابو القاسم فراهانی و مادرش همشیرهٔ مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی در سنه ۱۲۷۷ از دار دنیا در کذشت در زمانی که سادات قایم مقامی مغضوب دولت علیه بودند قصیدهٔ خدمت پادشاه ماضی طاب ثراه فرستاد که باعث بخشایش و آسودکی تمامی طایفه کردید این رباعی از اوست

تا که توانی بجهان راست باش
معتقد مردم دنیا مباش

راست رو آن را نزند کج نهاد
آه ازین مردم کج اعتقاد

کتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة الباهرة محمد رضا الملقب بشمس الکتاب

تمام شد کتاب مستطاب خیرات حسان مابین الیمین [illegible] امید [illegible] الکتاب [illegible] من [illegible] و مستفیض کردید از [illegible] و دو [illegible] جاء التمام [illegible] از کتب [illegible] که [illegible] جلیله [illegible] دیکر [illegible]

# فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| السلطان فتحعلیخان | ولادت سنه ۱۰۹۷ | جلوس سنه ۱۱۳۳ | مدت سلطنت شش سال | رحلت سنه ۱۱۳۹ | عمر چهل و دو سال | مدفن در خواجه ربیع |
| محمدحسن شاه | ولادت سنه ۱۱۲۷ | جلوس سنه ۱۱۶۴ | مدت سلطنت هشت سال | رحلت سنه ۱۱۷۲ | عمر چهل و پنج سال | مدفن حضرت عبدالعظیم |
| حسینقلیخان ملقب بجهانسوز شاه | ولادت سنه ۱۱۶۴ | جلوس سنه ۱۱۸۴ | مدت سلطنت هفت سال | رحلت سنه ۱۱۹۱ | عمر بیست و هفت سال | مدفن استراباد |
| آقا محمد شاه مرحوم | ولادت سنه ۱۱۵۵ | جلوس سنه ۱۱۹۳ | مدت سلطنت هیجده سال | رحلت سنه ۱۲۱۱ | عمر پنجاه و شش سال | مدفن نجف اشرف |
| فتحعلیشاه مبرور | ولادت سنه ۱۱۸۵ | جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲ | مدت سلطنت سی و هشت سال و پنج ماه | رحلت سنه ۱۲۵۰ | عمر شصت و چهار سال و چهار ماه | مدفن قم |
| نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم | ولادت سنه ۱۲۰۳ | | | رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹ | عمر چهل و پنج سال و شش ماه | مدفن در مشهد مقدس |
| محمد شاه طاب ثراه | ولادت سنه ۱۲۲۲ | جلوس سنه ۱۲۵۰ | مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه | رحلت سنه ۱۲۶۴ | عمر چهل و یک سال و یازده ماه | مدفن در قم |

# سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان **ناصر الدین شاه** صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

## تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویه ص

## جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

## جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافهٔ ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و سه سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

## ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا محمد حسین میرزا تولد شب دوشنبه شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۳۰۳

## نوادههای سلطنت

## اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

## اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

## اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر توپخانه تولد در سنه ۱۳۰۲

## اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

## بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب



نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

## اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

## اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفة الدوله

## اعمام سلطنت

نواب والا امین الدوله احمد میرزا

## اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

## امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب رکن الدوله امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

## سایر شاهزادگان کرام از قرار تفصیل

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از آجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون حکمران نیشابور نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم سراب و گرمرود نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً نایب الایاله کرمان و ناظر سرحد بلوچستان وغیره جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا سام میرزای شمس الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان حاجی جهانداد میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمت السلطنه خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضاً امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضاً سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضاً اسحق میرزا ولد مرحوم ایضاً ایرج میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد باقر میرزا ولد مرحوم معتمد الدوله

فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضًا محمد کاظم میرزا
ولد مرحوم ایضًا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضًا
حاجی محمد طاهر میرزا جلال الدین میرزا ولد مرحوم
شیخعلی میرزا اکبر میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت
ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد
مرحوم اسد الله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا
ولد حاجی جهاندار میرزا حاجی مسعود میرزا ولد
مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد
مرحوم ایضًا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضًا
اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضًا اسد الله میرزا
ولد مرحوم ایضًا محمد علی میرزای مشکوة الملک
ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم
جعفرخان میرزا کامران میرزا ولد نواب معین
الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضًا ابو
الفتح میرزا ولد نواب ایضًا اکبر میرزا ولد ایضًا
مهدی میرزا ولد ایضًا علینقی میرزا ولد ایضًا
تیمور میرزا ولد ایضًا محمد علی میرزا ولد ایضًا
لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله محمد کریم
میرزا ولد مرحوم ایضًا محمد باقر میرزا ولد مرحوم
ایضًا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا
ولد مرحوم ایضًا احمد میرزا فغفور میرزا ولد
مرحوم تیمور میرزا مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضًا
آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضًا کیومرث میرزا
ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلماء ولد مرحوم ایضًا محمد رحیم
میرزا ولد مرحوم ایضًا بهمن میرزا ولد ایضًا
عبد الحسین میرزا ولد ایضًا محمد حسین میرزا
پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده حبیر
پسر نواب حشمة السلطنه نواب علی بخش میرزا
پسر مرحوم نصر الله میرزای والی اسد الله
میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا سرهنگ توپخانه
مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا

عباسقلی میرزا ولد ایضًا اسکندر میرزا
ولد ایضًا خسرو میرزا ولد ایضًا طهمورث
میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه
امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضًا امان الله
میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله
عبد الرشید میرزا ولد مرحوم عبد الله میرزای
دارا قهرمان میرزا ولد مرحوم ایضًا
نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم
کیقباد میرزا محمود میرزا ولد ایضًا
مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا
سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا
محمد کاظم میرزا ولد ایضًا محمد حسن میرزا
ولد ایضًا غلامحسین میرزای صدر الشعراء
ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس الاطباء
محمد قلی میرزا ولد ایضًا حسینقلی میرزا ولد مرحوم
نصر الله میرزا ولد نواب حاجی سیف الدوله
میرزا اردشیر میرزا ولد مرحوم شاهقلی میرزا
تقی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد
حسن میرزا ولد مرحوم ایضًا محمد علی میرزا ولد
ایضًا محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث میرزای
ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضًا
اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای
ایلخانی جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضًا
جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضًا صیفور میرزا
ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا
ولد مرحوم ایضًا محمد حسین میرزا ولد مرحوم
ایضًا شاهمراد میرزا ولد مرحوم حاجی
عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم
بهاء الدوله عبد الله میرزا ولد مرحوم
محمد امین میرزا فیض الله میرزا ولد ایضًا





# شاهزادگان و امرا و خوانین ایل جلیل قاجار که در رکاب اجلال مستطاب اجل عضد الملک وزیر حضور همایون

بایلخانی گری جناب جلالتمآب میرزا محمد خان ایلخانی کل ایل جلیل قاجار

## امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظورند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم
مؤید الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله
سرتیپ محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ
میرزا محمد حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی
سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حیدرخان
سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان
علی اصغرخان علیخان محمد رضی خان محمودخان

## امرا و خوانین طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان
محمد اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

## طایفهٔ حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول جعفرقلیخان علیخان سرتیپ
محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان
قاضی سلیمانخان صادقخان

## طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نور الله خان محمد
صادقخان علی محمد خان احمدخان

## طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی حسینعلیخان
عباسقلیخان سرهنگ محمد صادقخان شهاب
الدوله محمدخان ولد حاجی محمد حسینخان
میرزا احمدخان ولد اسکندرخان سردار

## طایفهٔ عز الدینلو

محمد قاسمخان حبیب الله خان محمد رضاخان محمد کریمخان

## طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام حاجی مهدیخان
محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امامقلیخان
محمودخان خلیل الله خان حاجی حبیب
الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ

## طایفهٔ حاجی مشهد سپانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهرخان
سرهنگ محمد رضاخان ولد رحیمخان
میرزا اباقرخان زکیخان علیخان

## طایفهٔ شاه بوداغلو

محمودخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان
علی محمد خان احمدخان محمد اسمعیلخان

## سایر طوایف

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس فایخلو محمد رضاخان
محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفهٔ خزینه دارلو
محمدخان سرتیپ و رئیس کرلو محمد حسینخان کرلو

## سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

## تحویلدار و یساولان و غیره

ده نفر

ذو الفقار خان تحویلدار امیرخان
یساول باشی احمدخان نایب یساول

## باقی یساولان

هشت نفر

# دایرهٔ دولت

## مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجل امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم وغیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در سنهٔ ماضیه او دو نفر اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است

نواب مشکوة الملک پسر مرحوم شاهزاده خسرو میرزا | جناب محمد صادقخان شهاب الدوله

# وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر

امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل نظام امیر تومان

## ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک وغیرهم لشکرنویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکرنویس باشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر
جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف
جناب میرزا علی معین لشکر
میرزا زین العابدین مستوفی نظام
حاجی میرزا حسنخان مستشار لشکر میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا افضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی

میرزا محمد حسین لشکرنویس پسر مرحوم میرزا یوسف میرزا حسینعلی کرمانشاهی معتمد لشکر میرزا محمد لشکرنویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصر الله لشکرنویس میرزا علی اصغر برادر متولیباشی سرکار فیض آثار رضوی علیه السلام حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر لشکرنویس حاجی میرزا محمد باقرخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا عبد الله خان نوری میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا مهدی گجوری میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی (میرزا تقیخان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی) میرزا سید یوسف





لشکرنویس میرزا حسنخان معاون لشکر میرزا محمود لشکرنویس نوادهٔ جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا عباس لشکرنویس و سررشته دار کل میرزا عبد الکریمخان لشکرنویس میرزا علی اکبر لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضای پسر مرحوم حاجی میرزا آقا سررشته دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا سید مهدی ولد میرزا سید کاظم وزیر الدوله حاجی میرزا عبد الکریم لواسانی میرزا سید حسین پسر مرحوم میرزا شفیع مستوفی خزانه میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی میرزا ابو القاسمخان میرزا اسمعیل خان لشکرنویس میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا محمد ولد میرزا عبد الحمید لشکرنویس حاجی میرزا حسنخان برادرزادهٔ مشیر لشکر میرزا فرج خان لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد حسین نوری میرزا محمد خان لشکرنویس فراهانی میرزا مصطفی لشکرنویس ولد جناب وکیل لشکر

### سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس میرزا هدایت الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا حبیب الله ولد میرزا احمد نوری میرزا علینقی

تفرشی میرزا سید احمد تفرشی حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف قاجار نویس میرزا اسمعیلخان سررشته دار پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کتابچه نویس میرزا محمد علی نوری میرزا محمود میرزا رحمة الله نهاوندی میرزا اسمعیل خان تفرشی میرزا حبیب الله میرزا حسنخان میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید علینقی میرزا عنایت میرزا صادق میرزا فتح الله میرزا نور الله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن تفرشی میرزا حسینخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الحسین میرزا محمد گرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار میرزا یوسف سررشته دار تفرشی

### سررشته داران توپخانه و قورخانه و توپخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا علی سررشته دار میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا علیشی میرزا مصطفی میرزا علی

### قورخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا اسد الله سررشته دار میرزا علی اکبر سررشته دار میرزا حسنخان ولد مرحوم میرزا رفیعخان

### زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

### منشیان

جناب فخامت نصاب میرزا محمد خان دبیر لشکر و رئیس دار الانشاء نظام میرزا علیخان منشی باشی نظام میرزا ابو الحسن میرزا علیخان منشی باشی وزارت لشکر میرزا کلبعلی میرزا هدایت الله میرزا محمود خان میرزا کاظمخان

### عزب دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضاً میرزا حسین میرزا آقاخان میرزا محمد قلی میرزا آقا

### مامورین ولایات آذربایجان لشکرنویسان

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی آشتیانی ایضاً حاجی میرزا کاظم خان میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی حاجی میرزا ابو الحسن لشکرنویس

### سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبد العلی میرزا علی میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم ولد حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا اسکندر میرزا عبد الله سررشته دار میرزا محمود سررشته دار

### منشیان

میرزا محمد خان میرزا سید رضا میرزا عبد الحسین میرزا احمد میرزا صادق میرزا مصطفی منشی

## خراسان
### ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکرنویس باشی خراسان میرزا احمدخان لشکرنویس ولد میرزا سید محمد

### سررشته‌داران

میرزا ابویوسف میرزا محمد علیخان

### فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس میرزا مصطفی لشکرنویس

### اصفهان وغیره

میرزا احمد علیخان لشکرنویس میرزا محمد لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته‌دار

### لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس

### عربستان

میرزا اسمعیل سررشته‌دار

### سمنان و دامغان

میرزا سید محمد علی سررشته‌دار

### عراق

میرزا سید باقر سررشته‌دار مأمور لشکرنویسی عراق

### خمسه

میرزا علی محمد برادر میرزا سید تقیخان لشکرنویس

### قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

### مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس میرزا جعفر سررشته‌دار

### گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

### استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح الله پسر معزی الیه

### کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مأمور کرمان میرزا اسدالله خان لشکرنویس ولد میرزا محمد علیخان میرزا عبدالله سررشته‌دار

### کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

### کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

### همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکرنویس

### ملایر و تویسرکان و نهاوند و کلپایگان وغیره

میرزا محمد قلی لشکرنویس میرزا محسن سررشته‌دار پسر مشارالیه

### اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا فرج الله سررشته‌دار اطبا میرزا شیخعلی سراج الاطباء

### اطبا و جراحان خارج کار

و مأمورین ولایات که در شاکت نفر

### صاحبمنصبان امراء تومان

(شاهزادگان و آنهائیکه سمت وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیرنظام کارگزار کل مملکت آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر



وزیر مختار مقیم اسلامبول نواب والا جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود و بسطام نواب والا معتمد الدوله والی مملکت فارس نواب والا فرهاد میرزا والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب والا ضیاء الدوله نواب مؤید الدوله نواب حشمت الدوله نواب حاجی بهاء الدوله نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب امیرخان سردار نواب حاجی حسام السلطنه والی ایالت گیلان و طوالش نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا

### سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان اعظام تولید بعضی اشکالات میکرد و اسباب زحمت و گفتگو میشد لهذا چندان رعایت ترتیب نشد

امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار امیرالامراء العظام رحمت الله خان ساری اصلان امیرالامراء العظام ساعدالدوله سردار قشون عراق امیرالامراء العظام نصرالملک امیرالامراء العظام حسام الملک امیرتومان والی کرمانشاهان امیرالامراء العظام عزیزالسلطان امیرالامراء العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری والی کردستان امیرالامراء العظام شجاع السلطنه جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیرالامراء



العظام سیف السلطنه جناب فخامت نصاب امیرالامراء العظام حاجی شهاب الملک امیرالامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله حاکم بجنورد امیرالامراء العظام میرعلیخان حشمت الملک امیرقاین امیرالامراء العظام محمد باقرخان عماد الملک وکیل طبس امیرالامراء العظام حاجی حسام الدوله مأمور آذربایجان امیرالامراء العظام آقاخان امیرتومان امیرالامراء العظام حاجی صمصام الملک جناب فخامت نصاب جهانگیرخان وزیر صنایع امیرتومان امیرالامراء العظام نصرة الله خان امیرتومان عمید السلطنه

### ایضاً امرائیکه دارای امتیاز و نشان و حمایل امیرتومانی هستند

نواب نصرة الدوله مأمور آذربایجان جناب جلالتمآب نظام السلطنه والی عربستان عمدة الامراء العظام کنت دومنت فرت نظم الملک رئیس پلیس

### سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و سواره نوشته شده‌اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ثریا الاجود ان حضور همایون و والی ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند حسینقلیخان قاجار قوانلو عبدالحسین خان جناب محمدخان والی مأمور آذربایجان میرزا علیخان ولد مرحوم صدراعظم

جناب حاجی حسینقلیخان نصیر السلطنه میرزا محمد علیخان معین نظام عزیزالله میرزا ظفر السلطنه جناب مستشار الدوله میرزا یوسفخان عبدالحسینخان افشار حاجی حسینقلیخان برادر سالار اصلان میرزا آقا تقیخان نواب محمد میرزا ولد ملک آرا نواب جلال السلطنه محمد میرزا عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه محمد قاسمخان نصاح ... امین علی محمد خان برادر جناب حاجی امین السلطنه جناب نریمانخان وزیر مختار مقیم وینه حاجی عطاء الله خان

امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق قراچه داغ ولیخان نصر السلطنه محمود میرزا سرتیپ اول حاجی آقا غلامعلی سرتیپ اول میرزا احمدخان سهام السلطنه محمد علیخان پسر خازن الملک نصرالله خان تلگرافچی مخصوص حضور همایون اعتماد الحرم حاجی سرورخان آقا باشی آقا بهرامخان میرزا ابوترابخان نایب اول اداره پلیس اسدالله خان پسر مرحوم وزیر نظام اسکندرخان افغان میرزا محمدخان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول غلامعلیخان سرتیپ اول پسر سهام الدوله جعفرقلیخان ولد

مرحوم قنبرعلیخان سعد الدوله غالمشاه میرزا فتح الله خان ناظم دیوانخانه میرزا سید عبدالکریمخان پیشخدمت خاصه محمد باقرخان سرتیپ سابق فوج سیم شقاقی

### سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده‌اند)

میرزا احمدخان منشی الوزاره خارجه محمد حسین آردلباشی سرتیپ دویم میرزا حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه میر اسدالله خان ولد میر عطاء الله خان میرزا حسنخان رئیس پستخانه آذربایجان ابوطالبخان محمد حسنخان شجاع الملک ولد مرحوم عبدالقادرخان شجاع الملک محمد علی میرزا میرزا جوادخان حیدرخان ولد مرحوم آصف الدوله میرسلیمانخان صادم السلطنه سرتیپ دویم میرزا حسنخان ولد میرزا محسن متوفی سرتیپ دویم محمد حسین میرزا حاکم طارم سرتیپ دویم میرزا اسمعیل ولد صحاف باشی سرتیپ دویم میرزا عباسعلیخان سرتیپ دویم

### سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج نوشته شده‌اند)

داراب میرزا کامران میرزا مرتضی قلی میرزا ثریا الاجودان حضور همایون عین الملک میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدراعظم میرزا سید محمدخان

سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادران
اسمعیلخان ولد مرحوم محمد علیخان
ماکوئی علینقیخان سرتیپ خارج
از فوج ایلات محمد علیخان ولد
مرحوم امیرالامراء مهدیخان
جهان بیگلو خانبابا خان نبیره
صاحب اختیار میرزا علیخان افشار
حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک
عباسقلیخان هراتی عباسقلیخان
پشتکوهی مهدیخان قاجار
سیف الله خان لاریجانی میرزا
نصرالله خان مهندس
علیرضا خان ژنرال اجودان ولد
مرحوم صمصام الدوله مصطفی
قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد تقیخان
بیوکخان برادر شجاع السلطنه
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم
اجودانباشی حیدرخان سرتیپ
پسر مرحوم حاجی سعدالدوله
محمودخان میرزا عبدالکریمخان
سرتیپ حاجی محمد حسنخان زند
محمد حسنخان ولد مرحوم محمدخان
امیرتومان محمد حسینخان ولد
مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای سرتیپ
خارج از فوج پنجم شقاقی کریمداد
خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ
سابق سواره افشار میرزا مرتضی
خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز عبدالعلیخان ولد سعد
السلطنه علیخان ولد مرحوم نظام
الدوله نصرالله خان ماکوئی
حبیب الله خان ولد ابوالفتح خان
ایلخانی اسدالله خان

پیشخدمت خاصهٔ همایونی سرتیپ
میرزا غلامعلیخان ولد
جناب میرزا محمود وزیر سابق
دارالخلافه قاسمخان کردوسی
محمدخان افشار میرزا حسینخان
سرحددار امان الله خان
پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی
مرتضی خان رئیس نگارخانهٔ اسرا...
آغا سلطان خواجه حاجی شیخ
محمد جعفر معتمدالتجار آقا محمد خان

## سرهنگان خارج از فوج

کلبعلی رضا خان ولد مرحوم امین نظام
عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضا
مرتضی قلیخان سمنانی آقاخان
ولد مرحوم سلیمانخان امیرتومان
حسنعلی میرزا جمشیدخان ولد
حاجی اردشیرخان علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ
رحمة الله خان شقاقی میرزا
بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قائم
مقام علی اکبرخان اصفهانی
سرهنگ فوج سابق نهاوند
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله
محمد آقا ولد مرحوم حاجی بشیرخان
علیقلیخان شقاقی محبخان
ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
کاظم خان شقاقی اسدالله خان
ماکوئی امیراصلان میرزای
سرهنگ علینقیخان علی
اکبرخان برادر مشارالیه
عباسقلیخان ولد مصطفی قلیخان
جهانبیگلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا و کدغالمشاه میرزا
زین العابدینخان احمدخان

میرزا مسعودخان عبدالله خان
ولد مرحوم جعفرخان ابوالحسنخان
محمدخان یزدی فرج الله خان
حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج هفتم شقاقی مهدیخان افشار
عبدالعلیخان حسینعلیخان هراتی
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار رسل
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمد حسنخان دوبرن
علیقلیخان کره غلامرضا خان
مافی مرتضی قلیخان ولد مرحوم
حاجی بهاء الملک اسدالله خان
ولد مرحوم حاجی سعدالدوله
آقاخان سرهنگ ولد مرحوم مهدی
قلیخان دنبلی آغا مکلل خواجه
حسنخان برادر مرحوم علیخان قراقی
میرزا علی اکبر زین العابدین میرزا
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان
نوادهٔ جناب صاحب دیوان
حسین آقای افشار محمدخان
درجزینی میرزا محمد قلیخان ولد
مرحوم میرزا غفارخان کردستانی
یحیی خان پسر نصرالله خان عمید السلطنه
اسمعیلخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان

## نایبان اجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
اجودانباشی علی اکبرخان نایب
اجودانباشی مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا اخلف مرحوم امیرتیمور میرزا
احمد میرزا اخلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطان مجید میرزا
مصطفی قلیخان اخلف مرحوم منوچهرخان





میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا یوسفخان
میرزا افضل الله خان یوسفخان
شقاقی غلامحسینخان رستمخان
گرجی سلطان احمد میرزا
علی اکبرخان نوادهٔ مرحوم فضلعلیخان
جعفرقلیخان قاجار محمد حسینخان
نوادهٔ مرحوم حاجی هادیخان
جهانبیگلو جعفرخان ولد مرحوم
حاجی محمد علیخان سرهنگ محمد
حسینخان پسر حشمت خان تیموتخان
هادیخان زرندی میرزا عبدالله
خان نائینی محمد آقا باقرخان
نوادهٔ حاجی محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضاقلیخان نایب الشیک
آقاسی باشی قزوینی غلامرضاخان
بسطامی قهرمانخان سید
حسنخان فیروزکوهی سید حسینخان
ایضا حسنخان ولد مرحوم علیقلی
خان میرزا علینقی خان ولد مرحوم
عبدالرسولخان بیوکخان
افشار مهدیخان ایضا محمد علیخان
ولد هاشمخان سیف الله خان
ولد ایضا میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک
نجفقلیخان عبدالعلیخان افشار
داودخان ولد محمد علیخان سرتیپ
جلال الدین میرزا ولد مرحوم عماد
الدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقا لرخان پسر جبرئیلخان مسیحی
علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان
سرهنگ اسکندرخان حسینخان
ولد شکرالله خان علی آقا ولد
محمود آقا اسمعیلخان بسطامی

مرتضی قلیخان کره رحمت الله خان
برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمد علیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان سقزی قاسمخان
ملایری مصطفی قلیخان کرمانشاهانی
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان
محمدخان صاین قلعه محمد حسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی
میرزا افضل الله خان فیروزکوهی
میرزا تقیخان پسر میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا حسینخان
ولد مرحوم میرزا زکی غلام حسین
میرزا اسدالله خان تفرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل
الملک تقیخان کرمانی
حسین آقا ولد علی بیک افشار
محمد قلیخان پسر بشیرالدوله
سلیمانخان نایب اجودانباشی
ولد مرحوم مهدیقلیخان سرتیپ

## یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان رضاقلیخان
باغمیشه حسین بیک قراباغی
اسمعیلخان بادکوبه علیخان
مرندی عباس آقا ولد مرحوم
بهاء الدین آقا جعفرقلی بیک
مرندی محمد یوسفخان هراتی
عزیز محمدخان ایضا جعفرقلیخان
هراتی محمدخان رحیمخان
گودرزی خسروخان خمسه
شکرالله خان ایضا مرتضی قلیخان
قزوینی مرتضی خان ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ دنبلی

عباسقلی بیک ولد مرحوم جعفر
قلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان
شکرالله خان ولد مرحوم اسمعیلخان
جهانبیگلو رضاقلیخان ولد ...

## معلمین ایرانی

کریمخان میرزا عبدالوهابخان
سرهنگ علیخان قاجار محمد علیخان
عبدالحسین میرزا سرهنگ
محمود میرزا مصطفی بیک
میرزا شکرالله میرزا محمد علی
میرزا اسحق معلم میرزا محمد
خان معلم محسنخان

## معلمین فرنگی از قدیم و جدید

ژنرال اندروی میولمر
موزیکانچی باشی ژنرال واگنرخان
میولاگودس (پطوی) استاد
کارخانهٔ فشنگ سازی
میومرل جنرال استوداغ
معلم پیادهٔ نظام کپیتن کرچی
معلم پیادهٔ نظام کپیتن کاتوزلو
معلم پیادهٔ نظام (جنرال
پروشنک معلم توپخانه)
میوبگار موزیکانچی باشی پیاده
نظام میوردل نایب القونسول
شاسور آدف

## صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی
یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ ده نفر نایب سرهنگ
کرد رجه اینها یاور داوی است
ده نفر یاور دوم یازده نفر

سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیل باشی رژیمان
دوازده نفر

## مهندسین و مترجمین

## مهندسین

احمد خان قاجار سرتیپ محمد
حسن میرزا سرتیپ

## مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ

## مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظامی موسوم بمدرسهٔ ناصری

صاحبمنصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

## صاحبمنصبان

میرزا کوچکخان سرتیپ اول و صمصام
السلطنه رئیس

## لشکر نویس

دو اداره جناب جلالتمآب نظام الملک
مرتضی قلیخان سرهنگ ناظم
میرزا علی اصغرخان سرهنگ آجودان
احمد میرزا سرهنگ کتابدار
جناب شیخ احمد قاضی پیشنماز
میرزا هدایت منشی

## معلمین ایرانی

دوازده نفر

## معلمین فرنگی

میو پروشنک معلم علم توپخانه سرتیپ
میو نیگار سرتیپ معلم موزیک
دکتر مرل معلم زبان فرانسه
میو مودن معلم تیراندازی

## شاگردان

صد و هفتاد نفر
مهندس پانزده نفر
توپخانه سی نفر پیاده نظام
چهل نفر زبان فرانسه و غیره
پانزده نفر طبیب پانزده نفر
موزیک پنجاه و پنج نفر
شاطر و عمله جات ده نفر

## توپخانهٔ مبارکه

بامارت نواب اشرف والا
آقای فتحعلیخان امیر توپخانه
قدیمه و باست امیر الامراء العظام
امین نظام رئیس توپخانه

## عدهٔ نفرات کل توپخانه

ششهزار و چهارصد و هشتاد
و هفت نفر

## رؤسا

دو نفر
نواب اشرف والا آقای فتحعلیخان
امیر کل توپخانهٔ مبارکه امیر
الامراء العظام امین نظام رئیس
کل توپخانه
اشخاصیکه در کلیهٔ توپخانه
مشغول و دخیل خدمتند پنج نفر
میرزا محمد علی اعتماد لشکر
لشکر نویس توپخانه و اصطبل
توپخانه میرزا اسمعیلخان
آجودانباشی توپخانه جنرال
پروشنکخان معلم جنرال
واگنرخان معلم میرزا ابراهیمخان
سرتیپ فرمانده و رئیس میدان
و معلم پسر مرحوم میرزا علی
اکبرخان آجودانباشی

## نفرات افواج و طوایف

ششهزار و یکصد و چهارده نفر
پیشخدمتان و اطباء و ارباب قلم
و اصناف و سرایداران و موزیکانچیان
و شیپورچیان سیصد و شصت و شش نفر

## تشخیص افواج توپخانه

کلیهٔ توپخانه صورت بسته شده است
از دو تومان تومان اول
عبارت از افواج و طوایف آذربایجان
است که دوازده فوج است که بترتیب
فوجی و تومان بنگی نوشته میشود

## افواج آذربایجانی

ازبابت تومان اول سه هزار و
پنجاه و هفت نفر فوج بهادران
بهادرلو جمعی محمد تقیخان سرتیپ
ولد مرحوم اللهوردیخان امیر
تومان رئیس سابق توپخانه
دویست و شصت و هفت نفر
فوج اول بهادرلو جمعی غلامحسینخان
ولد مرحوم صفرعلیخان سرتیپ
دویست و پنجاه و پنج نفر
فوج بهادران افشار جمعی خسروخان
نصر الدوله سرتیپ اول دویست
و پنجاه و پنج نفر فوج اول
افشار جمعی خسروخان نصر الدوله
بسرتیپی صادقخان دویست و
پنجاه و یک نفر
فوج دویم تبریزی و اردبیلی جمعی
حاجی شکورخان سرتیپ اول
سیصد و هفتاد و هشت نفر
فوج سیم ارونقی جمعی حاجی میرزا
فرج خان سرتیپ دویم
دویست و شصت و نه نفر
فوج چهارم مرندی جمعی میرزا
شفیعخان مؤتمن نظام سرتیپ اول
دویست و پنجاه و چهار نفر
فوج پنجم خوبی بسرتیپی محمد حسینخان
صد و هشتاد و هشت نفر
فوج ششم لک صد و نود و هشت نفر





فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان
سرتیپ دویست و چهل و سه نفر
فوج هشتم خلخالی جمعی میرزا فتح الله
خان سرتیپ اول دویست و پنجاه نفر
فوج مخبران مقدم جمعی بیوکخان
سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

## افواج عراقی از بابت تومان دویم

سه هزار و پنجاه و هفت نفر
توپچیان کوچک نواب اشرف والا
امیر توپخانه که از اولاد صاحبمنصبان
توپخانه هستند پنجاه نفر
فوج خمسه جمعی تیمورخان
دویست و بیست و هشت نفر
فوج اول و دویم خرقانی جمعی
اصلانخان سرتیپ اول
پانصد و سی نفر
فوج جدید خمسه و کرهانشاهانی
و شترانی جمعی میرزا اسمعیلخان
آجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج قزوینی جمعی علی اکبرخان سرتیپ
دویست و چهل نفر
فوج افشار بکشلو جمعی حاجی
باقرخان سرهنگ صد و
شصت و هشت نفر
فوج گروسی جمعی علیرضاخان
سرتیپ دویست و پنجاه نفر
فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرتیپ اول
یکصد و چهل نفر
توپچیان قراگوزلو جمعی عماد
السلطنه حسینقلی میرزا یک
صد و پنج نفر
توپچیان نهاوندی جمعی محمد علی میرزا
سرهنگ یکصد و شصت و سه نفر
توپچیان مهندس ملایری
جمعی ذوالفقارخان سرتیپ
و قلعه بیگی یکصد و پنجاه و چهار نفر
توپچیان جدید طرح اطریشی
با نضمام صاحبمنصبان
جمعی مهدیقلیخان سرهنگ
یکصد و هشتاد و دو نفر
توپچیان اصفهانی بسرهنگی
عبد الحسین خان
یکصد و بیست و پنج نفر
توپچیان شیرازی و بوالوردی
جمعی حاجی عبد الحسین خان سرتیپ
اول یکصد و پنجاه نفر
توپچیان بسطامی جمعی عباس
میرزای سرهنگ یکصد و
بیست نفر
توپچیان انزلیچی و اشرفی
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ
هفتاد و شش نفر
توپچیان زرندی بسرهنگی
آقاخان سی و شش نفر

## تشخیص صاحبمنصب و تابین

از ششهزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

## عدد نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر
ارباب منصب هستند
از رؤسا و سرکردگان و صاحبمنصبان
و ارباب قلم و اطباء که از قرار
تفصیل ذیل تشخیص داده میشوند
باقی که پنجهزار و نهصد و نوزده
نفرند تابین و غیره هستند
از اینقرار

## توپچی باشیها و کیل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

## موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

## اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط
بیست و سه نفر

## سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

## مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان
متوفای توپخانه چهل و هفت نفر

## اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین در رکاب مبارک و
مأمورین سرحدات و متوقفین
و مرخصین خانه

## سرتیپان اول و دویم و سیم

سی و دو نفر
جناب امیر الامراء العظام حاجی
شهاب الملک حاجی شکورخان
سرتیپ اول و معتمد نظام
اصلانخان سرتیپ اول شهاب نظام
حاجی میرزا فرج خان سرتیپ دویم
خسروخان نصر الدوله سرتیپ
اول میرزا شفیعخان مؤتمن نظام
سرتیپ اول میرزا فتح الله خان
سرتیپ اول حاجی عبد الحسینخان
سرتیپ اول محمد تقیخان
سرتیپ دویم حسینقلی میرزا
عماد السلطنه سرتیپ دویم
ذوالفقارخان قلعه بیگی سرتیپ
دویم مرتضی قلیخان سرتیپ
توپچیان خمسه پسر امیر الامراء
العظام امین نظام

ابوطالبخان سرتیپ دوّیم صاحبقرانی
سرتیپ افشار عسکرخان سرتیپ
شقاقی محمد حسینخان سرتیپ
خرّمی بیوکخان سرتیپ مقدّم
علیرضاخان سرتیپ گروسی
حسینعلیخان ضیاء الملک سرتیپ
افوقهمدانی قهرمان میرزای
سرتیپ پسر نوّاب والا عزّ الدّوله
عبد الحسین میرزای سرتیپ پسر
مرحوم محسن میرزای امیر آخور
حسنخان سرتیپ اسمعیلخان
سرتیپ حسینخان سرتیپ برادر
زادهٔ جناب وزیر نظام حسینخان
سرهنگ اردبیلی حاجی باقرخان
سرهنگ افشار بکشلو تیمورخان
سرهنگ علی اکبرخان سرتیپ
قزوینی محمد آقای سرتیپ
محسنخان سرتیپ امیرخان
سرتیپ موزیکانچیان احمدخان
سرتیپ کرمانی میرزا محمدخان
سرتیپ پسر ملک الاطبّاء

## سرهنگان

پنجاه و نه نفر

اسد الله میرزای سرهنگ
محمد علی میرزای سرهنگ سیف
الدّین میرزای سرهنگ بهادرلو
غلامحسینخان سرهنگ بهادرلو
حبیب الله خان سرهنگ افشار
محمد علیخان سرهنگ فوج اوّل
افشار ابو القاسمخان سرهنگ
تبریزی میرزین العابدینخان
سرهنگ اردبیلی فتحعلیخان
سرهنگ خوئی محمد صادقخان
سرهنگ پسر مرحوم وزیر نظام

آقاخان سرهنگ شقاقی
پاشاخان سرهنگ شقاقی
حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ
خلجانی پاشاخان خلجانی
فرج الله خان سرهنگ طالش
حسینخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
معلّم مدرسهٔ ناصری اسد الله
خان سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
محمد علیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان
سرهنگ پسر مهندس باشی
میرزا حسینخان سرهنگ مأمور
تحویلداری توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مأمور
تحویلداری توپهای ایرانی
حسنخان سرهنگ پسر مرحوم
احمدخان عمید الملک میرزا
زمانخان سرهنگ امان الله
خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمد باقرخان سرهنگ
محمد علیخان سرهنگ مصطفی
خان سرهنگ ولد امیر الامراء
العظام امین نظام عبّاس
میرزای سرهنگ یوسفخان
سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدّوله محمد
ناصرخان ولد حاجی شهاب الملک
علیخان سرهنگ افشار
حسینقلیخان سرهنگ اردبیلی
هاشمخان سرهنگ قاجار
خانباباخان سرهنگ ولد مرحوم
حاجی قنبر علیخان سعد الدّوله

غلامحسینخان سرهنگ تنکابنی
محمد باقرخان سرهنگ یوسف مرد بیگ
سرهنگ خمسه مرتضی قلیخان
سرهنگ مظفّرخان سرهنگ
گروسی فرج الله خان سرهنگ
شیرازی مصطفی خان سرهنگ
بوالوردی فرج الله خان سرهنگ
علینقی خان گروسی قلیخان همدانی
محمد صالح خان محمد ناصرخان
قاجار سلطان حسین میرزای
سرهنگ شیپورچی یوسفخان
سرهنگ موزیکانچیان
حسن رضاخان سرهنگ کرمانی
آقاخان سرهنگ زرندی
قاسمخان سرهنگ مأمور ذخیره
عبد الحسینخان سرهنگ مأمور اصفهان
میرزا مهدیخان سرهنگ مأمور
اصفهان حاجی خضر قلیخان
سرهنگ مأمور تحویلداری
توپخانهٔ فارس میرزا غلامحسینخان
سرهنگ مأمور اصفهان
میرزا سید جواد سرهنگ مأمور
اصفهان محسن میرزای همدانی
ابو الفتح خان سیلاخوری

## نایبان آجودانباشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اوّل آجودانباشی
عبد الحسین میرزا پسر مرحوم معز الدّوله
سلطان مجید میرزا میرزا نجات
الله خان میرزا سید علیخان
علی اکبرخان جعفر قلیخان بیوکخان
گروسی میرزا علیخان مصطفی
قلیخان همدانی اسمعیلخان ملایری
فضل الله میرزا حاجی عبد الله خان





میرزا آقاخان کرمانی

## یاوران اوّل و دوّیم

نود و پنج نفر

حسینخان یاور اوّل هاشمخان
یاور اوّل بهادرلو نریمانخان یاور
اوّل محمد علیخان یاور اوّل فوج
بهادران افشار حبیب الله خان
یاور اوّل باقرخان یاور اوّل
حاجی عزیزخان یاور اوّل قلیخان
یاور اوّل اردبیلی میرزا غفارخان
یاور اوّل اردبیلی جانمحمدخان
یاور اوّل اردبیلی حسینخان یاور
اوّل اردبیلی محمد علی بیک یاور
اوّل مرندی عباد الله خان یاور
اوّل شقاقی شکر الله خان یاور
اوّل کرمانشاهی حسینخان یاور
اوّل گروسی میرزا عبد الله خان
یاور اوّل پسر امیر الامراء العظام
رئیس اصطبل توپخانه فریدون
میرزا یاور اوّل میر مصطفی خان
یاور اوّل نصر الله خان یاور اوّل
تبریزی حاجی یوسف بیک یاور
فتحعلی بیک یاور اوّل تبریزی سیّد
ولی بیک یاور اوّل مرندی جعفر
قلیخان یاور اوّل گرگری حمزه بیک
یاور اوّل مرندی آقاجانخان یاور
اوّل شقاقی بهلول آقای یاور اوّل
علی عسکر آقای یاور اوّل صادقخان
یاور اوّل خوئی سلیمانخان یاور
اوّل مقدّم رضاخان یاور اوّل
مهندس طرح اطریشی معلّم مدرسهٔ
ناصری میرزا ابراهیم یاور اوّل
طرح اطریشی محمدخان یاور اوّل
بیوکخان یاور اوّل مقدّم علیخان

یاور اوّل اسمعیلخان یاور اوّل
خمسه عبد الباقی خان یاور اوّل
قزوینی غلامحسینخان یاور اوّل
قزوینی روح الله میرزا یاور اوّل
محمد صادقخان یاور اوّل یحیی
خان یاور اوّل افشار بکشلو
محمد حسینخان یاور اوّل قزوینی
مرتضی قلیخان یاور اوّل خرقانی
ذو الفقارخان یاور اوّل همدانی
علیخان یاور اوّل همدانی سیف
الله خان یاور اوّل مهندس ملایری
حیدرخان یاور اوّل سلیمانخان
یاور اوّل مهندس ملایری
اسد الله خان یاور اوّل میرزا
احمدخان یاور اوّل محمد آقا یاور
دوّیم بهادرلو میرزا علیخان
یوسف بیک یاور دوّیم بهادرلو
باقرخان یاور افشار پاشاخان
یاور افشار علینقیخان یاور
افشار محمد جعفر آقای یاور
افشار عبد العلیخان یاور افشار
میرزا نور الله یاور افشار
اسمعیل بیک یاور تبریزی
محمودخان یاور تبریزی جهانگیر
خان یاور اردبیلی
محمد حسین بیک یاور مرندی
میرزا آذکیخان یاور مرندی سیّد
مهدی بیک یاور مرندی کلبعلیخان
یاور خوئی غلامعلیخان یاور
خوئی احمد آقا یاور خوئی
حیدرخان یاور خوئی حاجی قلی
بیک یاور خوئی آقا بیک یاور
غلامحسینخان یاور شقاقی
میرزا یوسفخان یاور خلجانی

صادقخان یاور مقدّم شریفخان
یاور خمسه علینقی میرزا یاور
خمسه خسرو میرزا یاور خمسه
محمد علی بیک یاور خمسه میرزا
حسینخان یاور قزوینی میرزا
حسن یاور قزوینی اسمعیل
خان یاور دوّیم قزوینی
مصطفی خان افشار بکشلو
ولیخان یاور خرقانی خلیل خان
یاور نهاوندی نور الله خان یاور
خرقانی آقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری
عبد الله خان یاور شیرازی حیدر
قلیخان یاور شیرازی میرزا سید
حسین یاور میرزا ابو الفتح خان
یاور میرزا غلامحسین یاور
علی اکبرخان یاور میرزا سید علینقی
یاور محمد طاهر میرزا یاور
میرزا صادق یاور کلائی علی
اکبرخان یاور تنکابنی فریدون
بیک یاور میرزا علی اکبر یاور طرح
جدید اطریشی میرزا نجفعلی یاور
طرح جدید اطریشی میرزا محمد
یاور طرح جدید معلّم مکتب ناصری
میرزا محمد علیخان یاور طرح جدید
اطریشی عبد العلیخان یاور
سلیمان میرزا یاور و معلّم توپخانه
کوچک

## ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا عبد الکریمخان مستوفی باشی
توپخانه و قورخانه میرزا علی
علویه لشکرنویس میرزا هاشم
لشکرنویس برات نویس توپخانه

میرزا اسمعیل سررشته‌دار دفتر توپخانه میرزا علی سررشته‌دار میرزا سید تقی سررشته‌دار میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا علی سررشته‌دار توپخانه خلخالی میرزا رفیعخان سررشته‌دار میرزا نصرالله سررشته‌دار قافلانکوه میرزا محمدعلیخان سررشته‌دار میرزا عباس سررشته‌دار میرزا احمد آقا سررشته‌دار میرزا احمد سررشته‌دار میرزا مصطفی ایضاً میرزا عیسی خان ایضاً میرزا آقا سررشته‌دار توپخانه ناظر باشی میرزا غلامرضا سررشته‌دار میرزا عیسی ایضاً میرزا مهدی مشرف میرزا حسین ایضاً میرزا ابوالقاسم ایضاً میرزا محمدرضا ایضاً میرزا سید احمد ایضاً میرزا علی‌اکبر ایضاً میرزا محمدعلی ایضاً میرزا فتح‌الله ایضاً میرزا بزرگخان ایضاً میرزا اسمعیل ایضاً میرزا آقاخان سیلاخوری میرزا جعفر عزب دفتر

## اطبّاء و جرّاحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیم‌باشی توپخانه میرزا محمدحسین طبیب بندگی میرزا محمدحسین طبیب اشتیانی مأمور خراسان میرزا عبدالله طبیب مأمور آذربایجان میرزا حسن طبیب مأمور فارس ابوالفتح میرزای طبیب میرزا محمد طبیب میرزا غلامرضا طبیب میرزا حسن جرّاح سید عباس جرّاح مأمور خراسان میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

## اجزای دار الشفای جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر

میرزا زین‌العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم طبیب جنس تنظیمات دار الشفاء میرزا کاظم جرّاح میرزا بابای دواساز ناظر نفر پرستار چهار نفر آشپز و رختشوی دو نفر فرّاش و قراول چهار نفر

## سایر ارباب مناصب

از سلطان و اجودان و نایب و غیره که در تمام افواج توپخانه هستند سیصد و نه نفر

## ادارهٔ اصطبل توپخانه

بریاست امیر آخوری امیرالامراء العظام محمدحسینخان بپیشخدمت مخصوص حضور همایون

## حاضر رکاب مبارک

اعتماد لشکر لشکرنویس کل توپخانه مبارکه و اصطبل توپخانه میرزا علیرضا لشکرنویس و براه‌نویس اصطبل میرزا حسنخان امیرآخور میرزا علینقی سررشته‌دار میرزا محمود مشرف یحیی خان نایب اوّل حسن بیک نایب اوّل علیخان نایب و تحویلدار کاظمخان نایب و بیطارباشی استاد حاجی علی نعلبند نعلبند و اخترچی شش نفر جلودار چهارده نفر

## خمسه

محمدابراهیمخان ریش‌سفید و تحویلدار باباخان نایب اوّل فتح‌الله خان نایب اوّل حاجی تقیخان نایب اوّل منظرعلیخان نایب اوّل نایب دوّم هشت نفر جلودار شانزده نفر

## ملایر

دوستعلیخان نایب اوّل حسنخان نایب دوّم جلودار شش نفر

## نهاوند

هاشمخان نایب اوّل آقابابا خان نایب اوّل غلامعلی بیک تحویلدار هادی بیک نایب دوّم جلودار هشت نفر

## عراق

افراسیابخان نایب اوّل علیخان و نورالله خان نایب دوّم جلودار شش نفر

## ساوه

هدایت‌الله بیک نایب دوّم عنایت‌الله بیک نایب دوّم زین‌العابدین بیک تحویلدار جلودار دو نفر

## سایر ولایات و سرحدّات

## آذربایجان

جلیلخان سرهنگ و امیرآخور نایب دو نفر جلودار ده نفر

## خراسان و قاین و سیستان

محمدمهدیخان ریش‌سفید رشیدخان نایب اوّل موسیخان نایب اوّل نایب دوّم دو نفر جلودار هشت نفر

## اصفهان

حاجی قاسم نایب اوّل نایب دوّم نفر جلودار دو نفر

## شیراز

عنایت‌الله بیک نایب اوّل جلودار پنج نفر

## عربستان

زمانبیک نایب دوّم جلودار دو نفر

## لرستان





آقاخان بیک نایب دوّم جلودار دو نفر

## کرمانشاهان

محمودخان نایب اوّل جلودار شش نفر

## کردستان

افراسیابخان نایب اوّل جلودار دو نفر

## استراباد

زین‌العابدین بیک نایب اوّل جلودار دو نفر

## قورخانهٔ مبارکه

ابوالمجمعی جناب فخامت نصاب جهانگیرخان وزیر صنایع امیر تومان هفتصد و هفت نفر

## رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

## معارف

دویست و پانزده نفر

جناب فخامت نصاب جهانگیرخان وزیر صنایع امیر تومان وزیر قورخانه میرزا حبیب‌الله لشکرنویس و مستوفی

## سرتیپان و غیره

محمدعلیخان پسر مرحوم اقبال السلطنه عبدالله خان زین‌العابدینخان سرتیپ برادر جناب وزیر نظام میرزا حسینخان غلامحسینخان مسیو بن معلم میکانیک قورخانهٔ مبارکه

## سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی میرزا محسن میرزا رفیعخان شیخعلیخان میرزا حسینخان میرزا سید حسین مصطفی خان نایب آجودانباشی میرزا مهدی نایب آجودانباشی حسینخان قزوینی نصیرخان قزوینی نایب آجودانباشی محمدطاهرخان و موسیخان نوادهای مرحوم صدراعظم سید علی‌اصغرخان سرهنگ یوسفخان نایب آجودانباشی

## لشکرنویس و سررشته‌دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف میرزا نصرالله میرزا ولیقلی میرزا اسدالله میرزا علی‌اکبر

## حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا عبدالرحیم نقاشباشی میرزا عبدالرحیمخان طبیب میرزا مهدی ساعتساز

## یاوران

نصرالله بیک یاور اوّل و تحویلدار انبار قورخانه میرزا ابوالقاسم یاور اوّل و تحویلدار حاصل انبار کار نوروزعلیخان یاور و تحویلدار قورخانه توپ و غیره شهبازخان یاور و تحویلدار انبار تفنگ حاجی عبدالله بیک یاور و مباشر کارخانهٔ سراجی طهماسب بیک یاور و مباشر کارخانهٔ چاشنی‌سازی عابدین بیک یاور و مباشر کارخانهٔ مهران علی‌اکبر سلطان مباشر کارخانهٔ طرقه‌سازی سید درویش مباشر کارخانهٔ گلوله‌تراشی و سوهانکاری میرزا احمد یاور اوّل و مباشر باغخانهٔ همدان سید کاظم یاور اوّل مباشر کارخانهٔ طبل و شیپورسازی آقا سید حسین یاور مباشر کارخانهٔ اسباب مرمتی موزیکان کاظمخان یاور اوّل و مباشر کارخانهٔ ریخته‌گری عبدالحسینخان یاور اوّل مباشر کارخانهٔ فشنگ کاغذی حسن بیک یاور و مباشر کارخانهٔ فشنگ کاغذی میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانجات چرخ بخار امام‌وردی بیک یاور و مأمور کرمانشاهان حاجی ابوطالبخان یاور اوّل محمدعلیخان یاور و مأمور عربستان میرزا ابیک یاور و مأمور خمسه محمدعلیخان یاور و مأمور قزوین حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان یاور محمدعلیخان یاور میرزا علی‌اکبر یاور میرزا محمدخان نوری استاد میرزا محمد نجارباشی رئیس کارخانجات نجاری

## سلطان

سه نفر

## اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر

تفنگساز و پرداختگر و قنداقساز پانزده نفر ریخته‌گر دوازده نفر توپ‌ریز پنج نفر سرّاج بیست نفر دواتگر ده نفر سوهانکار ده نفر چاشنی‌ساز هفت نفر نجار ده نفر حدّاد ده نفر نقاش پنج نفر گلوله‌ریز ده نفر

## قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانهٔ فشنگ فلزی بیست و هفت نفر

## معارف

چهار نفر مسیو پتو معلم میکانیک

طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه
سلطان نفر نایب نفر

## سایر

بیست و سه نفر

## ولایات

دویست و چهل و پنجنفر

## اذربایجان

جمعی میرزا عبد الله خان سرتیپ
سی و هشت نفر معارف بیست و
یکنفر سایر هیجده نفر

## اصفهان

جمعی میرزا احسنخان سرهنگ
هفده نفر معارف هفت نفر
سایر ده نفر

## استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر
سلطان نفر سایر نه نفر

## بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر
نایب نفر قورخانچی دو نفر

## خراسان

جمعی ابو القاسم بیک پنجاه نفر
معارف هفده نفر سایر
سی و سه نفر

## بروجرد و عربستان

ده نفر
بروجرد جمعی میرزا ابو الفتح یاور
سه نفر
عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب
هفت نفر

## فارس

جمعی احمد خان سرتیپ بیست و سه نفر
معارف هفت نفر سایر
شانزده نفر

## کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور سی و هفت
نفر معارف چهارده نفر
سایر بیست و سه نفر

## کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان
بیست و هشت نفر معارف
هفت نفر سایر بیست و یکنفر

## کردستان

جمعی غلام حسینخان یاور اول
شانزده نفر معارف پنجنفر
سایر یازده نفر

## لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب
چهار نفر نایب نفر
قورخانچی سه نفر

## قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانچی نفر

## یزد

جمعی عبد الوهابخان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنجنفر

## زنبورکخانهٔ مبارکه

نصر الله خان سرتیپ زنبورکخان
و رئیس قراسوران دار الخلافه
عبد الحسینخان سرهنگ
علی محمد بیک یاور اول
اسمعیل خان یاور دوم

## موزیکانچیان مخصوص

شکر الله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم خانبابا خان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفر علیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

## دستجات موزیکانچی

### دسته
موزیکانچیان توپخانه

### دسته
انگرود و دبادیه

### دسته
لورلئی و شهرستانکی

### دسته
مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

### دسته
موزیکانچیان قزاقخانه

### دسته
ساوه

### دسته
سیلاخوریه

### دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی

### دسته
موزیکانچیان فوج بهادران

### دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال

### دسته
موزیکانچیان فوج قزوین

### دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو

### دسته
موزیکانچیان فوج فدویه

## افواج قاهره

## فوج بهادران

نمره (۱)

ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

## فوج اول خاصه

نمره (۲)

ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان





بسرتیپی حاجی نقد علیخان سرتیپ دوم

## فوج ششم اقبال

نمره (۳)

ابو الجمعی شجاع السلطنه
بسرتیپی یوسفخان سرتیپ سیم

## فوج دویم نصرت

نمره (۴)

محمد قلیخان سرتیپ

## فوج دویم خاصه

نمره (۵)

ابو الجمعی عبد الحسین میرزای
نصرة الدوله امیر تومان بسرتیپی
احمد خان

## فوج چهارم تبریزی

نمره (۶)

آقاخان امیر تومان

## فوج امیریه

نمره (۷)

جمعی لطفعلیخان سرتیپ حاجی
احمد خان سرتیپ عبد الحسینخان
سرهنگ

## فوج مخبران

نمره (۸)

ابو الجمعی شجاع السلطنه
بسرهنگی میرزا احسنخان

## فوج پنجم شقاقی نمره (۹)

ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
بسرتیپی علیقلیخان سرتیپ

## فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)

جمعی شجاع السلطنه

## فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)

ابو الجمعی عبد الحسین میرزای
نصرة الدوله امیر تومان بسرتیپی
اسد الله خان سرتیپ

## فوج قهرمانیه نمره (۱۲)

ابو الجمعی عزیز الله میرزا ظفر
السلطنه بسرهنگی رضا خان سرهنگ

## فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)

ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
رحیمقلیخان سرتیپ

## فوج تخته قاپو نمره (۱۴)

ابو الجمعی نصرة الدوله علینقیخان
سرتیپ

## فوج اردبیل مشکین نمره (۱۵)

بسرتیپی محمد قلیخان قاجار

## فوج هفتم خلج نمره (۱۶)

عزیز الله میرزا ظفر السلطنه

## فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)

ابو الجمعی حاجی قلیخان قاجار

## فوج سیم مراغه نمره (۱۸)

ابو الجمعی فتح الله خان سرتیپ

## فوج چهارم جدید مراغه

نمره (۱۹)

ابو الجمعی فضلعلیخان سرتیپ

## فوج هفتم افشار نمره (۲۰)

ابو الجمعی خسرو خان سرتیپ

## فوج هشتم افشار نمره (۲۱)

ابو الجمعی لطفعلیخان سرتیپ

## فوج جدید افشار نمره (۲۲)

ابو الجمعی میرزا علیخان سرتیپ
افشار پسر حاجی بهاء الملک

## فوج نهم خوی نمره (۲۳)

ابو الجمعی حیدر خان سرتیپ

## فوج بهادران خوی نمره (۲۴)

حیدر خان سرتیپ دوم

## فوج مخبران ماکوئی نمره (۲۵)

بهلول پاشا خان سرتیپ
محمد پاشا خان سرتیپ

## فوج مخصوص

نواب اشرف والا نایب السلطنه
امیر کبیر وزیر جنگ

نمره (۲۶) ابو الجمعی
میرزا محمد علیخان معین نظام و
سرتیپ نقیخان

## فوج اول طهران نمره (۲۷)

ابو الجمعی امیر خان سردار امیر تومان

## فوج مخبران زرندی نمره (۲۸)

جمعی محمد حسنخان سرتیپ

## فوج بهادران دماوندی نمره (۲۹)

علینقیخان سرتیپ اول حاجی
محمد حسینخان سرهنگ

## فوج دویم خلج ساوه

نمره (۳۰)

سیف السلطنه امیر تومان

## فوج مخبران درجزینی

نمره (۳۱)

ابو الجمعی سیف السلطنه
بسرهنگی فضل الله خان

## فوج ششم قدیم خمسه

نمره (۳۲)

ابو الجمعی مظفر الدوله

## فوج دویم خمسه نمره (۳۳)

جمعی علاء الدوله

## فوج کروسی

جمعی جناب جلالتماب امیر نظام
بسرتیپی عبد الحسینخان نمره (۳۴)

## فوج مخبران کردستان نمره (۳۵)

جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفر الملک

## فوج اول قدیم فیروز نمره (۳۶)

ابو الجمعی نصر الملک امیر تومان
بسرتیپی میرزا نبی خان هدایت
الله خان سرهنگ

## فوج دویم جدید ابغر نمره (۳۷)

نصر الملک امیر تومان برتیپی
مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)
ابو الجمعی حسنخان اجودانباشی
کل برهنگی علیخان پسر مرحوم
حاجی اسد الله خان
فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)
ابو الجمعی اجودانباشی
برهنگی علی محمد خان
فوج بهادران حشمت نمره (۴۰)
ابو الجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)
ابو الجمعی محمد اسمعیل خان سرتیپ
فوج مخبر از فیروزکوهی
نمره (۴۲)
ابو الجمعی میرزا اکبر خان صمصام
السلطنه سرتیپ اول برهنگی
مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه نمره (۴۳)
ابو الجمعی جناب مستطاب امین السلطان
برتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول
فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)
ابو الجمعی میرزا محمد خان سرتیپ
فوج سیم تنکابنی نمره (۴۵)
ساعد الدوله امیر تومان و لیخان
نصر السلطنه سرتیپ اول
فوج سیم بندپی نمره (۴۶)
ابو الجمعی میرزا علیخان برادر
مرحوم عبد الحسینخان
افواج ثلثه هزارجریب
نمره (۴۷)
ابو الجمعی نجفقلیخان سرتیپ
نمره (۴۸)
ابو الجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)
ابو الجمعی محمد خان سرهنگ
فوج بهادران فراهان
نمره (۵۰)
ابو الجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج برچلو
نمره (۵۱)
جمعی محمد خان سرتیپ
فوج مخبر از خرازی
نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی
ذو الفقار خان سرتیپ
فوج ششم سربندی
نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج اول خلج
نمره (۵۴)
برتیپی حاجی غفار خان
فوج چهارم کمره نمره (۵۵)
جمعی نصر الله خان سرتیپ نبوکانه
فوج پنجم گلپایگان
نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنگ
فوج ششم سردهی
نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی
نمره (۵۸)
برهنگی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم بهادر محالی
نمره (۵۹)
جمعی محمد علی میرزا برهنگی
میرزا عبد الحسینخان
فوج ششم قراگوزلو

نمره (۶۰)
ابو الجمعی حسام الملک امیر تومان
برهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
نمره (۶۱)
ابو الجمعی حسام الملک
فوج بهادران فدوی
نمره (۶۲)
ابو الجمعی عبد الله خان سرتیپ
اول ساعد السلطنه
فوج مخبر از قراگوزلو
نمره (۶۳)
ابو الجمعی جناب ناصر الملک
برتیپی مهدی خان
فوج دویم ملایری
نمره (۶۴)
ابو الجمعی عسکر خان سرتیپ
فوج دویم نهاوندی
نمره (۶۵)
ابو الجمعی معین نظام برهنگی
حسینخان نهاوندی
فوج سیلاخوری
نمره (۶۶)
جمعی ساعد السلطنه برهنگی
مصطفی خان
فوج چهارم زنگنه
نمره (۶۷)
ظهیر الملک سرتیپ اول
محمد حسینخان سرتیپ سیم
فوج اول کرندی
نمره (۶۸)
علیمرادخان سرتیپ نصر الله
خان سرهنگ
فوج بهادران قلعه زنجیری





نمره (۶۹)
برهنگی حسینخان
فوج نمره (۷۰) سیم کلهر
جمعی محمد کاظم خان سرتیپ
نصر الله خان سرهنگ
فوج نمره (۷۱) لرستان
ابو الجمعی حسینقلیخان والی
برهنگی غلامرضا خان
فوج اول امرائی
نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج بهادران قرائی
نمره (۷۳)
ابو الجمعی حاجی علینقیخان سرتیپ
فوج مخبر از ترشیزی
نمره (۷۴)
برتیپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قائینی
نمره (۷۵)
ابو الجمعی حشمة الملک
برهنگی حاجی پرویزخان
فوج دویم جدید ایضاً
نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملک برهنگی
حیدرقلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
نمره (۷۸)
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ
عرب بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی
نمره (۷۹)

برتیپی زین العابدینخان
## سواره
## آذربایجان
دسته
افشار رضائین قلعه ابو الجمعی
حیدرخان سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابو الجمعی حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول برتیپی باقرخان
دسته
قزاق آذربایجان اعوض دسته
اردبیل و مشکین ابو الجمعی نصرة الدوله
دسته
چهاردولی ابو الجمعی نوروزخان
برتیپی حسنقلیخان سرتیپ
دسته
چلبیانلو ابو الجمعی رحیمخان
سرتیپ دویم
دسته
شقاقی جمعی علیخان
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته
حاجی علیلو سرکردگی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ
جمعی عباسعلی بیک
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده
دسته
قراسوران ارشق و استارا
جمعی امین الوزاره

دسته
دیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جلیل شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکر الله خان
دسته
یکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان
سرکردگان غلامان نصرت
میرهدایت خان میرزا زین العابدینخان
علیقلیخان حسنخان
ابراهیم آقای سرهنگ
اسکندرخان سلیمانخان
خراسانی
غلامان مشهدی
دسته
جمعی ابو الفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله
یار محمد خان امیر تومان
دسته
سواده کوه کلائی جمعی سهام الدوله
دسته
قائینی و سیستانی جمعی حشمة الملک
امیر تومان

دسته
طبسی جمعی عماد الملک
دسته
درجز جمعی محمد علیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
تیموری و جمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک
دسته
تیموری جمعی میر عطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذو الفقار خان
و حاجی محمد امین سرکرده
دسته جات
جمعی نواب حاجی محمد میرزای
سرتیپ اول
دسته
مرو درایی
دسته
مروی بسرکردگی ابو السیفخان
و محمد شریف خان
دسته
مروی جمعی صید رضا بیک
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیک
دسته
آیدلان جمعی آقا خان سرکرده
دسته
چولایی جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضا خان
نصر الله خان

دسته
قرائی جمعی محمد خان سرکرده
دسته
نیشابوری ابو الجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرز خان
دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده
پیاده خراسانی
دسته
قاینی و خوافی جمعی حشمة الملک
دسته
عمله قراول مخصوص یکصد و سی و پنج نفر
استرابادی و غیره
پیاده استرابادی
دسته
جمعی میرعلینقیخان سرتیپ از نایب
سواره فندرسکی
دسته
جمعی علیمحمدخان سرتیپ از نایب
سواره کتول
دسته
جمعی عبد الصمد خان سرتیپ
از نایب سواره مقصودلو
دسته
مسکین جمعی محمد خان سرکرده
دسته
ساوری جمعی عیسی خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمد علیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان

دسته
انزانی جمعی محمد علیخان
دسته
بلوچ و حاجیلر جمعی علی اصغر بیک
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیجان
آقای قاجار
دسته
کلدایی خان ریش سفید طایفه جعفربای
دسته
ایلکلدی نظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان آتابای سالارخان
دسته
قوشه خان آتابای ایلکلدی خان جعفربای
دسته
امیرخان آتابای ملاقربانخان
دسته
ایضاً نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان
دسته
سواره تراکمه یموت و کوکلان
جمعی حسینقلیخان یوزباشی
دسته
نردینی جمعی افراسیابخان سرکرده
کردهای و بسطامی
ابو الجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان
کرمانی
افشار کرمانی
میرزا محمود خان سرکرده
شمخالچیان بمی
ابو الجمعی
سواره و جمازه بمی و نرماشیری
اسد الله خان سرکرده عرب بسطامی
سواره و جمازه سوار نرماشیری

ودبیکائی



ودبیکائی مرتضی قلیخان سرکرده
سواره سیستانی
اسد الله خان سرکرده
سواره و جمازه سوار خبیصی
صادقخان سرکرده
گیلانی
از بابت سواره کرکان رودی و
اسالمی جمعی نصر الله خان سرتیپ اول
مازندرانی
از بابت سواره کودوزلو و غیره
ابو الجمعی میرزا عبد الله خان
پیشخدمت و سرتیپ اول
میرزا ابو الحسن مشرف
سرکردگان
عبد الله خان مدانلو فتح الله
ایضاً صفی خان ایضاً موسی
خان جهان بیگلو اسد الله
خان ایضاً محمد خان ایضاً
حسینخان کرایلی ذو الفقار
خان ایضاً حسنخان اصانلو
محمد خان افغان
جماعت خواجه وند
ابو الجمعی جناب مستطاب امین
السلطان علی اکبر خان سرتیپ
اول یزدانقلیخان سرکرده
نعمت الله خان حسینخان فتح الله خان
سواره عبد الملکی
ابو الجمعی عبد الله خان
بسرکردگی عسکر خان
عراقی
جماعت زرین کمر
ابو الجمعی ساری اصلان
امیرتومان علیقلیخان سرتیپ
مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار
ابو الجمعی جناب مستطاب امین السلطان
جهانشاه خان سرتیپ اول
جماعت بختیاری
جمعی محمد حسینخان
جماعت عرب اردستانی
جمعی میرزا حسینخان سهام
السلطنه سرتیپ اول میرزا
حسنخان سرتیپ دویم
جماعت افشار اسد آبادی
جمعی صاحب اختیار امیرتومان
بسرکردگی محمد کریمخان
جماعت خمسه
جمعی ذو الفقار خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون اینانلو
عزیز الله خان صارم الملک
امیرتومان حاجی لطف الله
خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
امید علیخان سرکرده اکبرخان
سرتیپ اسد خان سرکرده
جماعت شاهسون دویرن
ابو الجمعی جناب مستطاب
امین السلطان آقاجانخان
سرتیپ غلامعلیخان سرهنگ
محمد حسینخان ایضاً غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمد خان ایضاً
جماعت شاهسون قورتبیگلو
ابو الجمعی حسینقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم حسینقلیخان
جماعت باجلان
ابو الجمعی حاجی احمد خان سرتیپ
جماعت خرقانی
ابو الجمعی اجودانباشی کل

حسنخان امیرتومان علینقیخان سرکرده
جماعت بیرانوند
جمعی ابدالخان سرهنگ برادر
مرحوم حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابو الجمعی جناب مستطاب امین
السلطان رحیمخان سرکرده
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب
جماعت کردبچه
که مشغول خدمت قراسورانی
دار الخلافه هستند جمعی عزیز الله
خان صارم الملک امیرتومان
بسرکردگی خانبابا خان
جماعت هداوند
ابو الجمعی جناب مستطاب امین
السلطان بسرکردگی رحیمخان
جماعت شاهسونی
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابو الجمعی محمد علیمیرزا
جماعت ایلات قزوین
ابو الجمعی میرزا محمد خان سرتیپ اول
جماعت قراچورلوی خوار
ابو الجمعی جناب مستطاب امین
السلطان بسرکردگی صفر علیخان
جماعت افشار بکشلو
ابو الجمعی اجودانباشی کل
بسرکردگی کاظمخان
جماعت چلیپی
ابو الجمعی عزیز السلطان
بسرهنگی صادقخان

جماعت احمدوند و بهتوئی
ابوالجمعی محمد حسینخان
جماعت کلیائی
جمعی اسمعیلخان سرکرده
سواره کرزه بر لورستانی
جمعی حسینخان سرکرده
جماعت نانکلی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت یار احمدی
بسرتیپی حاجی احمدخان
جماعت عرب و باصری
جمعی محمد حسنخان سرتیپ و
قوام الملک
جماعت سنجابی
جمعی علی اکبرخان سرهنگ
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
سواره جدید کرمانشاهانی
جمعی عزیزخان سرکرده
جماعت بختیاری
داداخان سرکرده

## پیاده
## خراسانی
شمخالچیان
ابوالجمعی حشمة الملک
جزایرچیان سرحدی
جمعی حشمة الملک بسرکردگی
اشخاص مفصله
غلامحسینخان سرکرده عزیز
محمدخان پسر عباسخان سرتیپ
یوسف بیک

## استرآبادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کتول
جمعی علی محمدخان سرکرده
دسته معصوملو
جمعی عبدالصمدخان سرکرده
دسته استرآبادی رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده
دسته پایین شاهکوئی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته عشکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساروی
دسته جمعی جعفرقلیخان
دسته جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و سیدسپر
جمعی اسدالله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جات کلائی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سوار اسانلی
ابوالجمعی نصرالله خان سرتیپ
اول بسرهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبار قلیخان سرکرده
دسته شفتی
جمعی نعمت الله خان ایضاً

## مازندرانی

جماعت کلباسی و غیره
جمعی میرزا محمدخان سرتیپ
لطفعلیخان سرکرده محمد
مهدیخان سرکرده طایفه
عمرانلو جماعت طالش
بسرکردگی علی اکبرخان
یخکشی بسرکردگی علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان

## کرمانی
تفنگچیان ناری
حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی و داودی
اسمعیلخان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطامی
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان ربعاری
درّانخان سرکرده
تفنگچیان کوهک و چاه بهار و اسفند
ملک بهادر سرکرده
عراقی از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ

اداره افواج طرح اطریش
و سواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که
برقرار هستند
دژبان اول
از بابت پیاده نظام
دژبان دویم
از بابت پیاده نظام
شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد





ترپی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپخانه پراطریشی
فوج
موزیکانچیان
اداره مزبوره
اداره قزاقیه

بریاست پلکنیک کوزنین کاداوف
فوج اول
ابوالجمعی حسنخان امیرتومان
آجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم

بسرتیپی حسینخان قنبر
موزیکانچیان
اداره مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام و سواره و توپخانه
و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره پنجاه هزار نفر

## خزانه مبارکه نظام

بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام میرزا رضای البرز مستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار
تحویلدار خزانه نظام و اجزاء مشارالیه میرزا جعفر تفرشی منشی خزانه نظام میرزا شفیع تفرشی سررشته دار ایضاً

# دارالخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ حکمران دارالخلافه الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

## اجزاء حکومت جلیله دارالخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دارالخلافه

### اجزاء دایره حکومت
میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیر کبیر
میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر
منشی تفرشی میرزا شفیع سررشته دار
میرزا سید محمد علی تفرشی مستوفی حضرت والا
میرزا علی اصغر ساوجی میرزا رضا مشرف
نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر
نواب فراشخانه ده نفر

### نواب بلوکات دارالخلافه
میرزا محمد نایب بلوک ورامین و شهریار و غار
و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک
ساوجبلاغ تقیخان ذکریا بیک نایب
قصبه اشتهارد میرزا سید احمد تفرشی

نایب شمیرانات و لواسانات

### علمای اعلام دارالخلافه
جناب مستطاب آقای میرزا زین العابدین
امام جمعه جناب آقای صدر العلماء
میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن
آشتیانی جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی
جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی
جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا
سید محمد رضا جناب آقا سید عبدالله
جناب آقا میرزا احمد جناب آقا شیخ جعفر
جناب حاجی سید جعفر کاشانی
جناب آقا سید مصطفی جناب آقا
علی اکبر جناب شیخ محمد حسن استرآبادی
جناب آقا شیخ موسی

### اعیان و امراء و خوانین
و معارف دارالخلافه از ارباب مناصب
و غیرهم سوای آنها که اسامیشان در
دوایر دولتی ذکر شده از قرار تفصیل
جناب میرزا محمدخان نظام العلماء
جناب امیر الامراء العظام امیر دوست محمدخان
معیر الممالک امیر الامراء العظام اعتماد
الدوله امیر الامراء العظام عین الملک
امیر الامراء العظام معتمد الملک ولد
جناب اشرف مشیر الدوله نواب امیرزاده
محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاده
عباس میرزا نایب الایاله حکمران ولایت قم

نو فتحعلیخان سپهسالار امیرالامرا
العظام خانبابا خان ولد ظهیرالدوله
جناب میرزا احمدخان نصیرالدوله جناب
محمودخان ملک الشعرا میرزا محمدخان ندیم باشی
جناب حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم
حاجب الدوله اسمعیلخان بشیرالدوله
میرزا احمدخان غلامحسینخان والیخان
حاجی محمد حسینخان محمودخان محمدخان
ولد مرحوم احمدخان نوائی محمد حسنخان
ولد ایضاً حاجی محمد حسینخان ولد ایضاً
حاجی علیخان ولد ایضاً محمد ولیخان
ابوالقاسمخان پیشخدمت نوادهٔ رشید
الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی
هادیخان ولد ایضاً محمدخان
محمد جعفرخان حسینخان هدایت
الله خان علی اکبرخان جعفرقلیخان
محمد باقرخان امان الله خان فر

## ادارهٔ نظمیه و پلیس دارالخلافه

امیرالامراء العظام نظم الملک کنت دو مونت
فرت امیر تومان رئیس کل ادارهٔ نظمیه
اعتماد نظام عباسقلیخان سرتیپ اول
سوشف ادارهٔ نظمیه اجودان حضور
حضرت والا میرزا ابوترابخان سرتیپ
اول سوشف افتخاریه و مدیر کل و
مترجم ادارهٔ پلیس میرزا سید یوسف
مستشار سرتیپ سوم رئیس اطاق دعاوی
میرزا عبدالرحیمخان کلانتر رئیس اطاق
محاکمات میرزا محمد علیخان سرهنگ
مدیر کل روزنامجات شهر و منشی باشی اداره
میرزا ابراهیمخان سرهنگ رئیس مجلس
استنطاق میرزا آقاخان سرهنگ
مستشار پلیس میرزا محمودخان سوشف
میرزا هدایتخان مترجم غلامحسینخان
احمد میرزا امام موذن مبارکهٔ ناصری
میرزا آقا منشی اطاق دعاوی میرزا
جعفر منشی اطاق محاکمات میرزا محمد
حسینخان سرتیپ و مستشار رئیس محله عودلاجان

میرزا حسن نایب اول عباسقلیخان سرتیپ
مستشار رئیس محله دولت میرزا ابراهیم
نایب اول میرزا سید احمد رئیس محله بازار
میرزا جعفر نایب اول حاجی میرزا محمد علیخان
سرهنگ رئیس چاله میدان میرزا علینقیخان
نایب اول میرزا عبدالغنی خان سرهنگ
رئیس محله سنگلج میرزا علیخان نایب اول
آقا لرخان سرهنگ داروغه و رئیس بازار
هاشمخان نایب اول غلامحسینخان و
میرزا علی نقی نوادهٔ بیگلربیگی بازار عدلیه
اجزاء پلیس چهارصد و دو نفر هم

## ادارهٔ احتسابیهٔ دارالخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتماب
اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و
مترجم مخصوص حضور همایون
محمد تقیخان احتساب الملک پیشخدمت
حضور رئیس ادارهٔ احتسابیه

## اجزاء ادارهٔ احتسابیه

دویست و هفتاد نفر
نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای
دولتی میرزا ابوالقاسم مشرف احتساب
غلامرضا بیک آقا میرزا محمد حسین نایب
حسین بیک نایب حاجی محمد نایب
سایر نواب و صاحبمنصبان بیست و پنج
نفر فراش و عملهٔ طویله و سقا
و سایر دویست و چهل نفر

## اسامی کارگذاران

و عملجات مخصوص دربخانهٔ نواب اشرف
والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
ادام الله اقباله العالی جناب مشیر العلما
حاجی ملا آقا باشی جناب جلالتماب
وزیر نظام و وزیر دارالخلافه
مشیر خلوت همایون و فراشباشی
مخصوص حضرت والا نایب السلطنه
جناب عبدالله خان والی رئیس
الاطبا میرزا علی حکیمباشی نظام
معین نظام میرزا محمد علیخان سرتیپ

عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ
اول و مترجم مخصوص میرزا
عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمت باشی
نصرالله خان قهوه چی باشی
حاجی میرزا احمد ناظر میرزا سید حسین
ساوجی طبیب مخصوص حسینخان
سرتیپ و تفنگدارباشی محمد اسمعیل
خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی
رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

## آغایان

آغا سلطان خواجه باشی سرتیپ
آغا مکمل حاجی سرور

## پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمدخان سرتیپ و
پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و
پیشخدمت میرزا خلیلخان
پیشخدمت و قوشچی باشی حاجی
محمدرضا پیشخدمت هدایت الله
خان صندوقدار و شاطرباشی
میرزا محمدخان پیشخدمت اسمعیل
خان ایضاً ولیخان سرهنگ و
پیشخدمت احمد میرزای مرحوم
حسینقلیخان سلطان مدیر تلفون

## مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی
میرزا هادی مستوفی
حاجی میرزا احمد مستوفی
میرزا سید محمد علی

## منشیان

میرزا محمد حسین مستوفی
کاتب السلطان
میرزا محمودخان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم
مقامی



# ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

## وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتماب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتماب آقا میرزا هدایت الله وزیر دفتر مبارکه
جناب جلالتماب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دیوانی

## اجزاء خاصهٔ دایرهٔ وزارت اعظم

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت داخله جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسایل
خاصه و مستوفی اول آقا میرزا احمد منشی باشی وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصه
میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر وغیره

## اجزاء وزارت دفتر استیفا

### مستوفیان عظام

### مستوفیان عظام کبار الخطاب

جناب افتخار یافته اند اعظم از اشخاص
که جزو وزرای دربار همایون یا مأمور
ولایات یا ادارات یا در دفترخانهٔ
مبارکه مشغول خدمت هستند
جناب جلالتماب میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان
جناب جلالتماب میرزا حسین نایب
مستوفی الممالک و رئیس مجلس تحقیق
دفترخانهٔ مبارکه جناب میرزا عیسی
وزیر سابق دارالخلافه جناب حاجی
میرزا عبدالله خان علاء الملک
جزو اجزای دربار اعظم جناب
میرزا محمود وزیر سابق دارالخلافه
محاسب خزانهٔ عامره و ضابط اسناد
خرج ولایات و بیوتات جناب میرزا
رضای صدیق الدوله وزیر خالصه
جات جناب حاجی میرزا رضای
موتمن السلطنه جناب میرزا محمد
علیخان معاون الملک جناب
میرزا محمد اجلال الملک جزو اجزای
دربار اعظم جناب میرزا ابراهیم

معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان
جناب میرزا سید مصطفی حسام
السادات مستوفی وظایف
جناب میرزا محمد ولی سراج الدوله
محاسب دارالمرز مازندران و دار
النظاره جناب میرزا علی اکبر مستوفی
مخصوص موزهٔ مبارکه جناب
میرزا سید کاظم وزیر دواب
و برات نویس عملهٔ اصطبل خاصه
و آبدارخانه و کالسکه خانه وغیره
جناب موتمن الملک ولد جناب
صاحبدیوان جناب میرزا شفیع
مستشار الملک جناب میرزا
هدایت الله لسان الملک جناب
میرزا حبیب الله مشیر الملک مامور
پیشکاری اصفهان جناب میرزا
حسن وزیر حرمخانهٔ مبارکه
و محاسب کرمان و کلپایگان
جناب میرزا محمود مستوفی
محاسب مملکت خراسان جناب
میرزا رضاقلیخان نوهٔ جناب مستطاب

اجل اعظم امین السلطان جناب
میرزا رضا قلیخان سراج الملک
جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی
میرزا نصرالله محاسب اصفهان
جناب میرزا رضای معین السلطنه
جناب میرزا رضا بنان الملک نوه
جناب جلالتماب صاحبدیوان
جناب میرزا شفیع صدر دیوانخانه
عدلیهٔ اعظم

### مستوفیانی که در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه
توجیهی دارند
میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف
محاسب کرمان و طالقان میرزا
محمد حسین محاسب خزانهٔ نظام وغیره
و سررشته دار کل میرزا افضل الله
خان نوهٔ جناب مستطاب اجل اعظم
امین السلطان میرزا علی ولد
جناب جلالتماب وزیر دفتر محاسب
استرآباد و براتنویس مدرسهٔ دار
الفنون و تلگرافخانه

میرزا حسین خان نوری برات نویس
ادارهٔ نظمیه و احتساب میرزا جواد
نوادهٔ جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب
گیلان و کرمانشاهان و خوار
میرزا ابوالقاسم ولد مرحوم میرزا
اسدالله محاسب کاشان میرزا
تقی منشی الممالک میرزا محمود خان
ولد جناب معاون الملک محاسب
یزد و رحمت آباد مبارکه
میرزا احمد خان ولد ایضاً محاسب
صرف جیب برات نویس باغات و
قنوات دیوانی و غیره میرزا علی
پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار
دیوانی و غله و ولایات میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود
و بسطام میرزا جعفر ولد مرحوم
حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق
میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر
محاسب قزوین میرزا محمد علیخان
پسر جناب میرزا محمود وزیر محاسب مملکت
فارس میرزا رضا پسر مرحوم حاجی
میرزا نصرالله محاسب کرم سمنان
و ساوه و غیره میرزا ربیع برات
نویس سرکارات عظام و خادمان
حرم جلالت و غیره میرزا بزرگخان
نایب وزارت بقا باد و مباشر صندوقخانه
و رختدارخانه و دوخانه مبارکه
میرزا علی محمدخان برات نویس ادارهٔ نظم
و تفنگداران سرکاری و شاطران
و غیره میرزا محمد امین دفتر محاسب
خمسه و برات نویس عملهٔ خلوت همایونی
میرزا ذکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب
عربستان میرزا علی نوری محاسب
بروجرد میرزا محمد محاسب قم
و غیرهم مذکوره

میرزا فتح الله ولد مرحوم قایم مقام
محاسب همدان میرزا محمد رضا
محاسب ملایر و تویسرکان میرزا
رفیع محاسب کره و گرگوش میرزا
ذکی نوری برات نویس عملهٔ حضور
و ارباب طرب میرزا حسینعلی
محاسب نهاوند میرزا کریمخان
ولد میرزا فضل الله خان برات نویس
کل قراسوران و محاسب اصطبل
توپخانه میرزا عبدالحسین
خلخالی برات نویس محبوسین
میرزا شفیع نزد جناب جلالتمآب وزیر
دفتر میرزا حسین خان برات نویس
بنائی میرزا طاهر کاشانی محاسب
سمنان و دامغان میرزا شفیع نوادهٔ
صاحبدیوان محاسب دماوند

## مستوفیانی که در دفترخانهٔ مبارکه شغل و خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد ولد مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا محمد حسین وقایع نگار میرزا
محمد خان ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا رضا ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز حاجی میرزا سید حسین تفرشی
میرزا محمد علیخان ولد مرحوم میرزا علی
قایم مقام میرزا عباسقلیخان سپهر
نایب وزارت خارجه میرزا سید علی ولد
جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص
میرزا محمدخان تبریزی وکیل آذربایجان
میرزا حسنخان ولد جناب معتمد السلطنه
میرزا محمودخان ولد مرحوم میرزا ابو
الحسنخان قایم مقام جزو اجزای دربار
اعظم حاجی میرزا اشرف شیرازی برادر
زادهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا
حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب گیلانی

میرزا نصرالله خان پسر جناب امین حضور
میرزا هاشمخان نزد جناب جلالتمآب امین الدوله
میرزا محمد باقر ولد جناب صدیق الدوله
میرزا کاظمخان نوادهٔ میرزا رضاقلی
میرزا شکرالله نوادهٔ مرحوم نصیرالملک
میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی
حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر
میرزا علیرضا تفرشی میرزا محسن وکیل
نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان
نزد نواب حسام السلطنه میرزا سلیمان
نزد جناب جلالتمآب عضدالملک میرزا
کاظمخان امین العدالة میرزا هدایت الله
تحویلدار وجوه خزانهٔ عامره میرزا
منصور خان ولد میرزا طاهر کاشانی
میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم
صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم
میرزا سید ابراهیم میرزا جلیل خان نزد
نواب علیهٔ عالیه امین اقدس میرزا سید احمد
ولد جناب وزیر وظایف میرزا عبدالعلی
ولد مرحوم میرزا مهدی میرزا طاهر
میرزا ابوالقاسمخان ولد مرحوم حاجی میرزا مهدی
میرزا جعفر خان پسر مرحوم میرزا علی تبریزی
میرزا حسنعلیخان ولد مرحوم میرزا نظرعلی
حکیمباشی میرزا رضاخان ولد مرحوم
میرزا زین العابدینخان حاجی میرزا محمدخان
نزد جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه
میرزا آقا وکیل نواب والا فرمانفرما
میرزا ابوالحسنخان میرزا کریم
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد جعفر
میرزا علی ولد ایضاً میرزا علی اصغر ولد ایضاً
میرزا اسلیم خان نزد جناب فخرالدوله
میرزا علی ولد مرحوم مشیرالملک
میرزا انیخان میرزا سید احمد میرزا
حسینخان ولد معین السلطنه میرزا
مهدیخان ولد ایضاً میرزا باقرخان ولد ایضاً

میرزا حسینخان



میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین
العدالة میرزا عباسقلی ولد میرزا
طاهر کرکانی میرزا محمود ولد جناب
حاجی میرزا عباسقلی میرزا اسمعیل خان
ولد میرزا رضاقلیخان میرزا علی
ولد مرحوم میرزا یوسف آشتیانی
میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا نصرالله
فراهانی میرزا عبدالرحمن آشتیانی
میرزا عبدالغنی آشتیانی میرزا محمود
نزد جناب قوام الدوله میرزا محمد حسین
نزد جناب قوام الدوله میرزا سید علی
نزد جناب معاون الملک میرزا حسین خان
پسر مرحوم مهندس باشی میرزا
فتح الله گیلانی میرزا مصطفی قلی
آشتیانی میرزا علیرضا ولد جناب
میرزا محمود وزیر میرزا نقیخان
ولد میرزا محمد حسین بلور میرزا
عبدالوهابخان ولد مرحوم حاجی
میرزا حسن آشتیانی میرزا محمد علی
همشیره زادهٔ مرحوم میرزا موسی
وزیر میرزا سید محسن تفرشی
میرزا ربیع ولد میرزا علی نوری
میرزا هادی پستخانه میرزا اسمعیل علی
خان نزد جناب مجد الملک
میرزا سید حسین نزد جناب مجد الملک
میرزا حسن خان کاشانی نزد جناب
امین خلوت میرزا محمد خان ولد
مرحوم میرزا ابوالقاسم وزیر
سابق عراق میرزا عباس پسر
مرحوم منشی الممالک میرزا
علیرضای سبزواری میرزا محمد
حسین رئیس الکتاب میرزا محمد
حسین دبیر دربار میرزا محمد علی
نزد میرزا فضل الله خان

## مأمورین ولایات

میرزا حسینخان کارپرداز دوان
پسر مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر
میرزا حسن کلانی مأمور کرمانشاهان
میرزا هادیخان مأمور خراسان
میرزا نقیخان مأمور خراسان
میرزا حسن آشتیانی مأمور بروجرد
میرزا رضای بنان الملک مأمور
خدمت حضرت والا ظل السلطان
میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله
مأمور فارس میرزا محمد خان نزد
جناب اعتضاد الملک میرزا مرتضی
قلیخان نائینی میرزا علیخان ولد
حاجی میرزا محمد حسین مأمور گیلان
میرزا اسمعیل خان معتمد دیوان
پیشکار کرمانشاهان میرزا
علینقی مأمور سمنان و دامغان
میرزا جوادخان مأمور کلپایگان و
خوانسار میرزا علی اکبرخان ترشیزی
مأمور خراسان میرزا جعفرخان

## سررشته دار ارزاق و غیرها دفترخانهٔ مبارکه سررشته داران

میرزا نصرالله خان مستوفی نزد
جناب مستوفی الممالک میرزا اسدالله
سررشته دار سرکارات عظام میرزا
اسدالله سررشته دار دفتر جناب
مستوفی الممالک میرزا عبدالجواد
سررشته دار مجلس تحقیق دفترخانهٔ
مبارکه میرزا احمد سررشته دار
میرزا سید محمد سررشته دار تفنگدار
خانه و شاطرخانه میرزا محمود سررشته
دار پسر مرحوم میرزا جعفر میرزا فرج
الله سررشته دار میرزا سلیمانخان
سررشته دار میرزا مصطفی گرگانی
میرزا عبدالله سررشته دار نقدینه

و غیره میرزا علی سررشته دار همدان
میرزا جعفر تفرشی نزد جناب نایب
مستوفی الممالک میرزا سید محمد علی
نزد جناب نایب مستوفی الممالک میرزا
حسین کرکانی میرزا صادق سررشته
دار عملهٔ خلوت میرزا صادق کرکانی
میرزا عنایت الله سررشته دار
میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان
و کلپایگان میرزا رضای سررشته
دار گیلانی میرزا علیرضای تفرشی
سررشته دار مملکت خراسان
میرزا محمد علی سررشته دار عراق
کردستان میرزا رضای اصفهانی
نزد جناب معتمد السلطنه میرزا عبد
الله ساوجی نزد جناب صنیع الدوله
میرزا ابوطالب تفرشی سررشته دار ادارهٔ
نظمیه و احتساب میرزا علی ولد
مرحوم میرزا فتح الله شیرازی
میرزا اسدالله عرب دفتری میرزا
محمود نوادهٔ مرحوم ناظم الملک سر
رشته دار شاهرود و بسطام

## عرب باشی و عربها از دفترخانهٔ مبارکه استعفا

میرزا علی اکبر عرب باشی میرزا
ابراهیم میرزا علی میرزا فتح الله
میرزا علی محمد میرزا آقای اصفهانی
میرزا محسن میرزا فضل الله
میرزا محمد میرزا احمد میرزا
آقای آشتیانی میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا حسن میرزا جابر
ولد ایضاً میرزا مطلب اول
میرزا علا محسن ولد میرزا ابراهیم

## نابینا و یوزباشیان و فراش

(نابینان) ۳ نفر
یوزباشیان و غیره بیست و دو نفر

# وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه
جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

### ادارات متعلقه و ادارات موقوف راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ
مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست اردوی
همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی
خواجه سرایان صندوقخانه و رختدار
خانهٔ مبارکه دار النظاره اطبای
خاصهٔ فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه
قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه
ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیه و
منصور غلامان تاجی فراشخانهٔ
مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زنبورکخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک
نقاره خانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصهٔ طهران غلهٔ ولایات انبار گندم
معمارخانه و قنات های ایلات طهران اداره
باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز
و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ دار
الخلافه ترتیب منافع جنگلها

### خلوت همایونی
### ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب
جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی
و منشی حضور مبارک و رئیس تفنگداران
خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام
برعا اعضای مجلس دربار اعظم جناب
صنیع السلطنه غلامحسینخان خازن
کتابخانهٔ مبارکه

جناب محمد حسینخان محقق

### سایر

امیر الامراء العظام جلال الملک
جعفر قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
نوّاب نیّر الدوله سلطانحسین میرزا
حکمران نیشابور و سر ولایت و مضافات
مشیر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت
و فراشباشی حضرت والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
محمد ابراهیمخان ولد مرحوم امین الدوله
میرزا مهدیخان اجودان مخصوص
ولد مرحوم امین الدوله میرزا عبد الله
خان سرتیپ اول حکمران مازندران
جبارخان آقا میرزا محمد خان گروسی
سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان
محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان
میرزا سید عبد الکریمخان سرتیپ
محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول
محمد کریمخان پیشخدمت محمد تقیخان
احتساب الملک رئیس احتساب
دار الخلافه صدیق خلوت محمد
ابراهیمخان محلاتی امیرزاده
سلطان ابراهیم میرزا احمدخان
سرتیپ اول فخر الملک ابو الحسنخان
سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ اول
امیرزاده آقا مسیح امیرزاده
تیمور میرزا میرزا سید محمد خان
سرتیپ میرزا کریمخان پیشخدمت و غیره

### فراشخلوتان خلوت همایونی

محمد صادقخان فراشخلوت آقا
سلیمان نده باشی تحویلدار خلوت
همایونی میرزا آقاخان فراشخلوت
میرزا هدایتخان فراشخلوت

آقا صادق و غیره و غیره

### دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله
مهدیقلیخان خوانسالار

### اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبرخان پیشخدمت
سرتیپ اول و نایب النظاره
حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد صادق
مشرف سایر نویسندگان چهار نفر
حاجی محمد ابراهیم تحویلدار نقره و چینی و غیره

**شربتخانه** میرزا علی اکبر ناظم البکاء
شربتدارباشی حاجی میرزا محمد نایب شربتخانه
سایر هفده نفر آقا محمد حسین چراغچی باشی
سایر عملجات دوازده نفر

### چوبخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی سایر یازده نفر

### آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی سایر بیست و سه نفر

### تحویلخانه و وکیل خرج خانه

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج
سایر چهارده نفر
سایر عملهٔ دار النظاره چهل و هشت نفر

### ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب
مستطاب امین السلطان وزیر اعظم
بنیابت اعتماد الحضره آقا مرتضی خان
(معروف بآقا دائی) نایب آبدار
خانهٔ مبارکه
حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی
حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان
سرتیپ اول سعد السلطنه میرزا ابو
القاسم نایب میرزا آقا و محسن



سررشته دار میرزا لطیف سررشته دار
آقا فتحعلی عملهٔ آبدارخانه پانزده نفر
عملهٔ سقاخانه سی و هفت نفر

### قهوه خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه چی باشی امین همایون
آقا جبار قهوه چی

### صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه
صندوقدار و رختدار خاصه و خازن
مخزن نذورات عسکریهٔ دولت علیه
میرزا ابن یمین خان مستوفی مباشر صندوقخانه
و رختدارخانهٔ مبارکه

### نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمد خان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک
نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه پنج نفر

### تفنگدار خاصه

از قرار دستهٔ ماضیه
جناب جلالتمآب غلامحسین خان امین
خلوت منشی حضور و رئیس خلوت همایونی
رئیس تفنگداران خاصه رضا قلیخان
پسر مرحوم سهرابخان رستمخان سرتیپ
میرزا ابو الفتح خان طالش حاجی علی
خان ترک مصطفی قلیخان اسمعیل
خان قزوینی قهرمانخان ثانی
حاجی تقیخان میرزا محمد خان
میرزا باقرخان محمد کریمخان حاکم
ابوارکیف عیسی خان شفائی
هادیخان نوائی فتح الله خان پسر
مرحوم قهرمانخان محمد خان کرجی
فیض الله خان کرمانشاهانی
شاه ملکخان علی اکبرخان کردستانی
شیخعلیخان جعفر قلی بیک مراغی
اسد الله خان ابهری عبد الله خان
قراجه داغی رضا آقای کلائی
نصیرخان شیرازی اصلانخان
جهانبیگلو یازده تفنگداران
خاصه یکصد و شانزده نفر

### کشیکخانهٔ مبارکه

از قرار دستهٔ ماضیه
جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان
امیر تومان و کشیکچی باشی
جناب جلالتمآب وکیل لشکر عمدة
الامراء العظام حبیب الله خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول و
غلام پیشخدمت باشی

### غلام پیشخدمتان

یکصد و شصت و چهار نفر
شاهزادگان شانزده نفر
خوانین و آقایان قاجار بیست و
دو نفر سایر خوانین یکصد و
بیست و شش نفر

### سرتیپان دوم

عباسقلیخان طهماسبقلیخان حیدر
قلیخان عزت الله خان خانلرخان

### سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دوم دارند
موسی خان کلبعلیخان باباخان
(منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند)
عبد الله خان باقرخان علی اصغرخان
محمد حسنخان سعد الله خان محمد
ابراهیمخان محمد اسمعیل خان
یوزباشی علی اکبرخان

### صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان
شعبانخان تقیخان امیر اصلانخان
نایبان) سی نفر سایر غلامان
هشتصد و پنجاه نفر

### ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر
جناب امیر الامراء العظام ظهیر الدوله
ایشیک آقاسی باشی

### نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیر الامراء العظام محمد ناصرخان خان
محمد خان بهاء السلطنه قوربیساول باشی
محمد امینخان جارچی باشی نواب
والا حسینقلیخان ناظم التولیه
نایب ایشیک آقاسی باشی محمد تقیخان
قاجار اسد الله خان قاجار جعفر
قلیخان قاجار حسین خان قاجار
ابو الفتح خان قاجار علیمحمد خان و مرتضی
قلیخان ورثهٔ مرحوم مصطفی خان قاجار
علیخان قاجار محمد حسینخان غلام
حسینخان عباسقلیخان منشتا
نصر الله خان بروجردی محمد خان نوائی
میرزا سید هاشم محمد علیخان گروسی
میرزا حسینقلیخان سررشته دار
علیخان دنبلی غلامعلی خان اشرفی
محمد رحیمخان

### نایبان جزو ایشیکخانهٔ مبارکه

و نایبان جارچی خانه
عیسی خان دنبلی موسی خان دنبلی
حاجی مهدیقلیخان قاجار میرزا مهدی
نوری میرزا احمد الحسینخان نوری
میرزا محمد تقی نوری میرزا داود خان
نوری آقاخان قاجار محمد آقای ایروانی
حسن خان قاجار عباسقلیخان قاجار
محمد خان دنبلی رضا خان دنبلی
خسرو خان بروجردی احمد خان نوائی
اسد الله خان نوائی حسین خان نوائی
موسی خان نوائی اصغر خان دنبلی
کریمخان دنبلی سلیمان آقای قاجار
کریم آقای قاجار یحیی خان نوائی
حسینعلیخان حسنخان نوائی
امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه
محمد حسینخان زنگنه عباسقلیخان
زنگنه عبد الرزاق خان رضاقلیخان
حبیب الله خان غلامحسینخان ایروانی

یوسفخان حسنخان میرزا حبیب الله
میرزا مهدی مرتضی قلیخان میرزا
عنایت الله میرزا عبد الکریم
عباسقلیخان ثانی محمد اسمعیل خان
عباسقلیخان قراچورلو عباسقلیخان
قافرانی میرزا نصر الله خداوندلو
هادیخان نجوری میرزا رضا
محمد حسینخان زنگنه محمد تقیخان زنگنه
حاجی علیخان رسولخان نایب چاپارچی باشی
میرزا ابو الحسن خان غلامحسینخان
میرزا حسن علی بیک
یساولان و چاپارچیان هفتاد و
هشت نفر میرزا نصر الله خان پیشخدمت
باشی و نایب تشریفات پیشخدمتان
وزارت تشریفات ده نفر
محمودخان یساول باشی سرهنگ
یساولان ادارهٔ ایشیکخانهٔ مبارکه
و چاپارچیان شصت و شش نفر

## فراشخانه و سرایدارخانه و نسقخانهٔ مبارکه

ابو الحسن امیر الامراء العظام حاجی
حسینعلیخان حاجب الدوله

## فراشخانه

سرکشیکها و غیره
میرزا آقای تبریزی سررشته دار
میرزا سید جعفر نقره‌شی مشرف انبار
میرزا رضا نقره‌شی برات نویس
میرزا حسن نقره‌شی مشرف انبار میرزا
علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

## نایبان

## درجهٔ اول

موسیخان ولیخان آقا شیر محمد تبریزی
ابو القاسمخان طهرانی آقا علی اکبر
همدانی محمد ابراهیمخان کاشی
آقا محمد جعفر محمد تقی بیک حاجی
محمد تقی بیک میرزا محمد تقی قمی

میرزا عباسقلی قمی آقا رضا قلی
قزوینی میرزا عبد الحمید نقره‌شی
میرزا عباس قمی

## درجهٔ دویم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا محمد
نوری آقا مهدی شیرازی آقا رجب
تبریزی احمد آقای تبریزی
کربلائی کاظم قزوینی محمد مهدی
بیک قزوینی میرزا سید محمد یحیی خان

## درجهٔ سیم

احمدخان میرزا جبار تبریزی حسنخان
علی آقای سمنانی غلامحسینخان
شیرازی رضاخان کاشانی
میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
ابو القاسمخان نصر الله بیک تبریزی
محمودخان خداداد خان آقا حسن
محمد هادی بیک محمد آقا بیک تبریزی
میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوری
یحیی خان معصوم علی نقره‌شی اسد
الله خان میرزا محمد حسین حسن آقا
تبریزی احمدخان ولد فرج الله خان

## سرایدارخانه

محمد ابراهیمخان سرایدار باشی
حسینعلیخان نایب اول ایضا رضاخان
نایب دویم ایضا آقا یوسف تبریزی
آقا نجف نجف‌آبادی آقا محمد تبریزی
علی محمدخان میرزا آقا میرزا حسین
مشرف میرزا اسد الله آقا حسن
حسن آقا میرزا اسد الله ایضا
میرزا باقر ولد ایضا

## قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان
نایب اول ایضا حاجی اسفندیار نایب
پهلوان ابراهیم یزدی نایب

## چراغخانه

محمد حسین بیک چراغچی باشی

آقا محمد علی محمد حسن بیک نایب

## خیاطخانه

حاجی محمد خیاط باشی میرزا آقا نایب
سید مهدی نایب مشهدی محمود میرزا باشی
حاجی اسمعیل میر غضب باشی

## نسقخانه

محمد رحیمخان نسقچی باشی عباسخان
قاجار ابو القاسمخان قاجار
خان باباخان سرتیپ میرزا حسین
مشرف یوسفخان قاجار نبیخان
قاجار میرزا محمود مازندرانی
حاجی عبد الله خان قاجار یحیی بیک
طهرانی رضا بیک قزوینی

## ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ
مبارکهٔ دولتی
حاجی میرزا حسین ممیز محمد باقر بیک
باغبان باشی میرزا مهدی سررشته
دار کل باغات و قنوات دولتی
میرزا عبد المجید خان نایب کل
دوشان تپه و عشرت آباد و قصر
قاجار باغبان و سرایداران کل
باغات مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

## اطبای خاصه فرنگی و غیره

جناب فخامت نصاب دکتر طولوزان
حکیمباشی حضور (دکتر فوریه حکیم
مخصوص) (دکتر محمد حسنخان [illegible]
عماد الاطباء) (مسیو هیبنه دندانساز)

## اطبای ایرانی

[illegible]
شیخ الاطباء میرزا حسینعلی



رئیس الاطبا میرزا علی دکتر حکیمباشی نظام
مؤتمن الاطباء میرزا ابو العابدینخان
کاشانی شمس الاطباء میرزا نصر الله
تنکابنی لقمان الملک ولد فیلسوف الدوله
میرزا کمال الدین ملک الاطباء ولد ایضا
شمس المعالی میرزا سید علی حاجی
میرزا حبیب الله مجد الاطباء

## خواجه‌سرایان

اعتماد الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه‌باشی
سرتیپ اول آغا بهرام خان سرتیپ اول
آغا محراب آغا رضاخان حاجی آغا
غلامعلی آقا سید اسمعیل عزیز الله
خان آغا فتح الله آغا میرزا احمدخان
اردستانی آغا نوری آغا فرج

## اطاق موزهٔ مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعتساز

## ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا افضل الله
خان مستوفی شیخ مرتضی ناظم
خزانه تحصیلدار میرزا سید جعفر
دفتردار میرزا هدایت مستوفی
تحویلدار حاجی محمد رضاخان تحویل
دار گمرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادیخان سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبد الله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه
آقا علی صراف

## ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی
مدبر [illegible] خراسان و سیستان
و غیره

## ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
آقا باقر رئیس میرزا عبد الله سر
رشته دار حاجی محمد تحویلدار
سایر اجزاء هفتاد نفر

## فوج سواره قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
ابو الحسنخان سرهنگ میرزا
سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید باقر سررشته دار ایلاتی

## ادارهٔ چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

## ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون نویس مدیر گمرک
دار الخلافهٔ طهران محمد تقیخان
معز الملک مدیر گمرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میران پسر معز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر
خان نایب اول امور خارجه و مترجم
ولد مرحوم ایضا گمرک فارس و
بنادر جزو عمل حکومت در ادارهٔ
جناب محمد حسنخان سعد الملک
حکمران بنادر است فتح الله خان
بیگلربیگی مدیر گمرک خراسان
گیلان و مازندران گمرک
کرمانشاهان در ادارهٔ جناب
حسام الملک حکمران محمد حسین
میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین
گمرک اصفهان سپرده بجناب سعد
الملک میرزا جان مباشر گمرک
بروجرد میرزا علی حیدر مباشر
گمرک کلپایگان میرزا حسینخان
مباشر گمرک کاشان حاجی حسنخان
مباشر گمرک کردستان و همدان

## ادارهٔ غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا ولی سررشته دار
محمد تقیخان معز الملک مأمور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبرخان مأمور
خمسه محمد باقرخان سعد السلطنه
حکمران قزوین مأمور غلات قزوین
حاجی اسمعیل مأمور همدان
محمد قاسم بیک مأمور عراق

## ادارهٔ حکومت و تولیت زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام

جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک خازن مهر مقدس
جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه
مختارخان نایب الحکومه آقا سید حسن
فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم
صدر الحفاظ میرزا حبیب الله
کلیددار میرزا عبد الحسین سرکشیک
میرزا باقر سرکشیک میرزا کاظم مستوفی
میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
قراء بیست نفر کلاه دار پانزده نفر
مؤذن و چراغچی پانزده نفر

## ادارهٔ حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت امیر الامراء العظام
احتشام السلطنه خوار بحکومت
ابو تراب میرزا طالقان فرخ آقا
نایب الحکومه حضرت عبد العظیم
بحکومت مختارخان بجرلش بحکومت
محمد اسمعیل بیک قزوین و سیاه دهان
بحکومت محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ اول طارم بحکومت امیرزاده
محمد حسین میرزا بندر عباس و بندر لنگه
و بندر بوشهر و غیره بحکومت جناب
محمد حسنخان سعد الملک

## اداره غلامان مهدیه و منصور

و فوج دوم خمسه ابو الجمع امیر الامراء العظام علاء الدوله امیر تومان نهصد و هفتاد و یک نفر

## غلامان مهدیه

چهارصد و شصت و یک نفر

## ارباب قلم

جناب جلالتمآب وکیل الشکر میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا سید علی

## سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دوم نواب عبد الحسین میرزا میرزا تقیخان فتح الله خان بیوکخان جهانگیرخان علینقی خان ایرج میرزا زین العابدینخان عباسقلیخان

## سرهنگان

نصیب آقا میر ابراهیمخان حسینقلیخان مصطفی قلیخان زین العابدینخان نعمت الله خان منوچهر میرزا باقرخان یحیی خان پسر مرحوم سپهدار شاهسوارخان

سایر یاور ده نفر نایب سیزده نفر پنجاه باشی سیزده نفر غلام چهارصد نفر

## غلامان منصور

پانصد و ده نفر

## سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دوم محمدعلیخان ایضا حاجی لطفعلیخان آقاخان میرزا احمدخان شعبانعلیخان اسد الله خان اسمعیلخان ایضا

## سرهنگان

حاجیخان احمد آقاخان یوسفخان میرزا باقرخان غلامحسینخان کلبحسنخان خدامرادخان مرتضی خان

سایر چهارصد و هشتاد نفر

## فوج دوم خمسه

بسرتیپی حاجی رستمخان سرتیپ میرزا آقا حاجی آقا مشرف

سایر هشتصد و دو نفر

## اداره شترخانه و قاطرخانه

و شتران کلانی بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا علی محمد مشرف شترخانه بادیه میرزا علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف شترخانه کلانی عباسقلی بیک تحویلدار جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک نایب ایضا کاظمخان قاطرچی باشی سایر عملجات از نایب و داروغه و ذهباباشی و قاطرچی و ساربان یکهزار و پانصد نفر

## تختخانه مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف موسیخان نایب محمد باقر بیک انباردار سایر پنجاه نفر

## اصطبل خاصه همایونی

از قرار سنه ماضیه

دویست و هشتاد و دو نفر نواب محمد حسین میرزا امیر آخور

## نویسنده

میرزا رضا قلی سررشته دار میرزا نصر الله حاجی میرزا مهدی مشرف غیره دو نفر

## نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا حاجی نایب مرادخان آقاخان محمدخان غلامرضاخان میرزا

سید عبد الله کریم بیک حبیب الله بیک محمد علی بیک حاجی محمد آقا میرمهدیخان محمد قاسم بیک عباسقلی بیک قربانعلی بیک حیدرقلیخان آقا جعفر محمد حسن بیک نایب تحویلدار نقدی رحمان بیک یحیی بیک علیخان بیک محمد مهدی بیک عباسقلی بیک افراسیاب بیک

سایر دویست و سی و نه نفر

عزیز الله بیک بیطار سوقانچی سه نفر محمد مهدی بیک نعلبندباشی نایب نفر شاگرد دو نفر جلودار یکصد و بیست و دو نفر مهتر و چابکسوار یکصد و هفت نفر

## قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان قرقچی باشی قوشچی ده نفر

## زینخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان پیشخدمت خاصه خازن زینخانه مبارکه

## اجزاء

از قرار سنه ماضیه

## کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک پیشخدمت خاصه

میرزا علیرضا سررشته دار میرزا یعقوب مشرف کربلائی حسنخان انباردار محمد اسمعیل بیک ناود اسمعیل بیک عباسقلی بیک علی احمد بیک حاجی اسمعیل نایب هادی بیک نایب بدرخان نایب محمد کاظم بیک سرکشیک آقا سید علی اکبر سرکشیک محمد حسن بیک نایب سرکشیک آقا سید یوسف



نایب سرکشیک زین العابدین بیک یاور مشهدی جعفر یاور اول اصغر بیک یاور حاجی بابا بیک یساول ملا مؤمن اهل طرب علی بیک تحویلدار نقدی اصناف دوازده نفر

## عملجات اصطبل کالسکه خانه

رضا قلی بیک نایب میرزا محمد بیک ولد رفیع بیک نایب عباس بیک نایب ابو القاسم بیک مباشر حسن علی زمان بیک سئیس نجفقلی بیک سئیس محمد رضا بیک انباردار جنبی جلودار بیست و پنج نفر نعلبند دو نفر کالسکه چی یکصد نفر مهتر هفتاد نفر

## شاطرخانه مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام بشیر الملک فضل الله خان شاطرباشی

## مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف ولیخان یاور و نایب اسمعیلخان یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک نایب میرزا ابراهیم نایب

## اداره سواره دیوانی

بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع و سرتیپ اول

## سواره بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار یکصد نفر

## سواره دوئیرن

آقاجان خان سرتیپ دوم محمودخان سرهنگ میرزا رحمة الله سررشته دار سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

## سواره افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول میرزا محمد قلی سررشته دار محمد تقیخان سرهنگ سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

## سواره خواجه وند

علی اکبرخان سرتیپ اول میرزا اسد الله مشرف حسنخان سرهنگ نعمت الله خان سرهنگ سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

## سواره اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا جعفر مشرف صاحب منصب و سوار دویست نفر

## سواره هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف صاحب منصب و سوار یکصد و پنجاه نفر

## سواره قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف صاحب منصب و سواره یکصد نفر

## سواره قراسوران راه قزوین

جمعی محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ اول بیوکخان سرکرده میرزا علی اصغر مشرف صاحب منصب و سوار یکصد و هفتاد نفر

## اداره انبار غله دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی میرزا احسن سررشته دار میرزا ربیع مشرف مباشر و عملجات از قپاندار و فراش غیره ده نفر

## اداره ایلات دار الخلافه

بایلخانیگری امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع

ایل شاهسون دوئیرن ایل شاهسون افشار ایل خواجه وند ایل اصانلو ایل قراچورلو ایل هداوند ایل قشقائی ایل اوربات ایل بختیاری ایل کاوباز ایل الیکائی عرب میش مست عرب سهمانی عرب پشت کوهی عرب کلکو عرب منیفیه

## اداره معمارخانه و فخارخانه

میرزا حسینخان سرتیپ صنیع الملک حاجی حسینعلیخان معمارباشی کل استاد حسین خان صنیع لشکر معمار نظام محمد تقیخان مباشر فخارخانه حاجی میرزا سید ابو طالب سررشته دار میرزا علی اکبر سررشته دار میرزا غلامحسین سررشته دار میرزا آقا مشرف میرزا حبیب مشرف حاجی قاسم کدخدای فخارخانه آقا مهدی نایب معمارخانه

## اداره راههای شوسه

راه شوسه قزوین سپرده بمحمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ عملجات یکصد و هشتاد نفر

## راه شوسه قم

سپرده بمحمد باقرخان سعد السلطنه عملجات راه پنجاه نفر

## راه فجه نور و فیروزکوه و آمل

سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

## میرشکار و اتباع

از قرار سنه ماضیه

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان سرتیپ ولد میرشکار نایب اول غلامحسینخان ولد ایضا صادقخان جهانگیرخان امیراصلانخان

## سایر

اجزاء معروف بیست و پنج نفر

# وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه وغیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

## وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجدالملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

### وظایف

### دفتر استیفاء

جناب حسام السادات مستوفی وظایف
میرزا علی اصغر سررشته دار کرمانی
میرزا رضاقلی محرر

### دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره
میرزا سید حسین مستوفی و منشی
میرزا سید یوسف میرزا محمدخان
اجودان میرزا غلامحسین عرب دفتری

## وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی (ملا) عبدالله قاضی میرزا احمدخان منشی میرزا علی محمد ثبات

### مأمورین ولایات

(آذربایجان) میرزا رضا مستوفی
(اصفهان) میرزا عبدالوهاب
(بروجرد) میرزا عبدالرحیم خان
(خراسان) میرزا حسن مستوفی
(عربستان) امیر اصلان خان
(کردستان) میرزا کریم
(کرمانشاهان) میرزا عبدالرحیم خان
(یزد) محمدحسین خان (عراق کزاز فراهان)

میرزا احمدخان (کمره و کلپایگان و خوانسار) میرزا محمدعلی (لرستان) میرزا عبدالرحیم خان (استرآباد) میرزا علی اشرف خان سررشته (کرمان) میرزا عبدالرحیم خان مستوفی (سمنان و دامغان) میرزا آقا (شاهرود و بسطام) میرزا علی (مازندران) میرزا حسن (گیلان) میرزا مجدالدین (خوار) میرزا طهماسب (خمسه) میرزا محمدعلیخان (ساوه و زرند) میرزا حسن (قم) میرزا احمد (کاشان) میرزا مهدیخان (قزوین) میرزا عباسخان (گروس) میرزا فرج الله (ملایر و تویسرکان) میرزا محمد (فارس) حاجی میرزا علی (همدان) میرزا حسن

# وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبری

### اجزاء وزارت پست

میرزا احمدخان پیشخدمت خاصه رئیس کل
میرزا مطلب مستشار و تحویلدار کل
نقد و تمبر مسیو سمینو سکرتر اول
میرزا اسمعیل نایب الوزاره میرزا علی مقوم نایب مستشار میرزا خداداد

### دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل سررشته دار
میرزا محمد ایضاً میرزا علی ایضاً

### دارالانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی
میرزا حسن منشی

### اطاق انسپکسیون

مسیو اسلان انسپکتر میرزا افضل الله
میرزا سید محمدعلی دفتردار

### اطاق ثبت امانات و نوشتجات سفارشی ولایات

میرزا محمدحسین دفتردار نوشتجات سفارشی
میرزا محمدعلی امین دفتردار ملفوفه امانات تذکره

### اجزاء پستخانه دارالخلافه

میرزا هادی نایب الریاسه میرزا عبدالعلیخان ناظم

### اطاق امانات

میرزا افضل الله تحویلدار میرزا آقا
میرزا محمد فراش نفر

### اطاق واردات

میرزا اسدالله تحویلدار میرزا رضا معین

### اطاق نوشتجات سفارشی

اسدالله خان تحویلدار میرزا آقا معین
میرزا حافظ قبوضات ملفوفه و حساب
میرزا ابوطالب ثبات قبوض سفارشی

### اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمدعلی

### اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا یوسف تحویلدار

### اطاق تجزیه نوشتجات

میرزا اجلال میرزا آقا

### اجزاء پست شمیران

(خیابان فرنگیها) اسمعیل خان رئیس غلام سه نفر فراش پنج نفر

### عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه‌چی چهار نفر

### غلامخانه

از نایب و غلام هفده نفر

### فراشخانه

فراش نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

### خط آذربایجان

(قزوین) خانبابا خان رئیس ابوالحسنخان ناظم میرزا نفر فراش نفر
(هیدج) میرزا علی رئیس فراش نفر
(زنجان) میرزا محمدعلی رئیس میرزا نفر
(میانج) مهدیخان رئیس فراش نفر



(خلخال) آقا علی رئیس فراش نفر
(تبریز) میرزا حسنخان رئیس میرزا آقاجان مباشر عمل خارجه میرزا محمود مباشر امانات میرزا مهدی مباشر سفارشی میرزا حسن تحویلدار پاکت میرزا جعفر دفتردار غلام دو فراش سه نفر
(جلفا) میرزا غلامحسین فراش نفر
(مرند) فراش نفر (شبستر) میرزا علینقی نفر
(خوی) میرزا تقی رئیس فراش نفر
(سلماس) میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر
(ارومی) میرزا نیکلا رئیس فراش نفر
(مراغه) میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
(آستارا) میرزا حسن رئیس فراش نفر
(ساوجبلاغ) میرزا علینقی رئیس فراش نفر
(سراب) میرزا تقی رئیس فراش نفر
(اردبیل) میرزا مهدی رئیس فراش نفر
(میاندواب) میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
(نابید) رئیس فراش نفر
(اردبیل) میرزا مهدی رئیس فراش نفر

### خط گیلان

(منجیل) میرزا شفیع رئیس فراش نفر
(رشت) میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا نفر غلام دو نفر فراش دو نفر
(انزلی) میرزا موسی رئیس کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر
(لاهیجان) حیدرخان رئیس غلام فراش دو نفر
(لنگرود) میرزا اسحق رئیس فراش نفر

### خط خراسان

(سمنان) حسینعلی میرزا رئیس فراش نفر
(دامغان) میرزا محمد رئیس فراش نفر
(شاهرود) میرزا افضل الله رئیس غلام دو نفر فراش دو نفر
(سبزوار) میرزا اسمعیل رئیس میرزا نفر فراش نفر
(نیشابور) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(خراسان) حاجی میرزا ابوالقاسمخان رئیس میرزا دو نفر دفتردار نفر غلام دو نفر فراش دو نفر
(تربت) میرزا رضاقلی رئیس فراش نفر
(ترشیز) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(کلاباد) آقا یحیی رئیس فراش نفر
(تون) میرزا محمد رئیس فراش نفر
(طبس) میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
(قوچان) میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
(بجنورد) میرزا احمد رئیس فراش نفر

### خط مازندران

(ساری) حسنخان رئیس میرزا نفر غلام دو نفر فراش نفر
(بارفروش) میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
(اشرف) میرزا مصطفی رئیس غلام نفر فراش نفر
(آمل) میرزا علی اکبر رئیس فراش و غلام دو نفر
(بندرجز) میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

### خط فارس

(قم) میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
(محلات) میرزا قاسم رئیس فراش و غلام دو نفر
(کاشان) میرزا محمدعلی رئیس فراش و غلام دو نفر میرزا نفر
(اردستان) میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
(اصفهان) میرزا سرکیس رئیس میرزا اکبر ناظم رئیس جلفا نفر فراش نفر
(شیراز) میرزا علیرضاخان رئیس میرزا غلامحسین ناظم غلام دو نفر فراش دو نفر قاصد آباده شش نفر
(کازرون) میرزا محمدعلی رئیس فراش نفر قاصد نفر
(بوشهر) میرزا محمود رئیس فراش دو نفر کرجی بان دو نفر
(فسا) میرزا محمدخان رئیس فراش نفر
(نیریز) میرزا محمدخان رئیس فراش نفر
(داراب) میرزا کوچک رئیس فراش نفر
(بهبهان) میرزا عبدالله خان رئیس فراش نفر

### خط یزد و کرمان

(نائین) میرزا سید اسحق رئیس فراش نفر
(اردکان) میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر
(یزد) میرزا علیخان رئیس فراش نفر غلام چهار نفر نویسنده نفر
(رفسنجان) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(سیرجان) میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر
(انار) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(بندر عباس) میرزا افضل الله رئیس فراش نفر
(لار) میرزا محمدرحیم رئیس فراش نفر
(کلپایگان) حاجی میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر
(نراق) میرزا جواد رئیس فراش نفر

### خط همدان

(زرق) میرزا محمدعلی رئیس فراش نفر
(نوبران) میرزا علینقی رئیس فراش نفر
(ساوه) میرزا حسن رئیس فراش نفر
(همدان) میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد منشی غلام دو نفر فراش دو نفر
(کردستان) میرزا آقاخان رئیس میرزا نفر غلام دو نفر فراش نفر
(کرمانشاهان) حاجی میرزا ابراهیم خان رئیس میرزا نفر غلام دو نفر فراش دو نفر
(بیجار و گروس) میرزا فرج الله رئیس غلام نفر فراش نفر
(دولت آباد ملایر) ابوالقاسمخان رئیس فراش نفر
(خانقین) میرزا فراش نفر غلام دو نفر
(دزفول) میرزا کاظمخان رئیس فراش نفر
(بروجرد) رضاقلی میرزا رئیس میرزا نفر

# وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

## وزارت علوم
## مدرسه مبارکه دارالفنون
### رؤسا و غیره

جناب فخامت نصاب جعفرقلیخان نیرالملک امیرتومان رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان ناظم مدرسه مبارکه سرتیپ اول محمد تقی میرزا اجودان مدرسه مبارکه سرتیپ دویم میرزا محمد حسین رئیس الکتاب نخجو میرزا محمد تقی سررشته دار مدرسه مبارکه اسدالله خان کتابدار مدرسه مبارکه میرزا جعفرخان ناظم میرزا عبدالوهاب نجار

### معلمین ایرانی و فرنگی
### معلمین ایرانی

جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی مکتب سرتیپ اول میرزا محمد کاظم معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر و خورشید میرزا علی دکتر رئیس الاطباء و حکیمباشی کل نظام معلم طب فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی و معلم نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب میرزا احسن معلم علوم ادبیه و عربی ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و مقدمات عربی میرزا علیخان قاجار معلم طب ایرانی سرهنگ سلیمانخان معلم علوم ریاضی سرهنگ آقاخان معلم علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل معلم علوم ریاضی مهدیخان معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی و منجم باشی حاجی خان معلم زبان فرانسه

### معلمین فرنگی

مسیو ریشارخان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول پروسکی خان معلم زبان فرانسه و جغرافیا سرتیپ اول مسیو لمر معلم کل موزیک سرتیپ اول مسیو ویلیه معلم علم معدن دارای نشان دویم شیر و خورشید دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم مادروسخان معلم زبان روسی سرتیپ دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ مسیو وت معلم علم پیاده نظام سرتیپ دکتر بازیل معلم زبان انگلیسی

### صاحبمنصبان و مترجمین
### صاحبمنصبان

محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ عباسعلیخان مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس مخصوص سرتیپ علیخان مهندس سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ

### مترجمین و خلفاء

میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم سرهنگ میرزا رضاخان سرهنگ محسن میرزا مترجم علیخان خلیفه ریاضی اسدالله خان خلیفه ریاضی میرزا نبی خان خلیفه نقاشی خلج آقا خلیفه نقاشی کاظمخان مترجم

### طبقات متعلمین

مهندسین نظامی و معدن بیست و یک نفر اطباء سی و دو نفر توپخانه سی و چهار نفر پیاده نظام چهل و پنج نفر مخصوص زبان ده نفر مقدماتی بیست نفر موزیک چهل و پنج نفر موزیک آقای عزیزالسلطان چهل نفر

شاگردان مجانی سی نفر مأمور پانزده نفر حاضر مدرسه سی نفر

### عکاسخانه و باسمه خانه و دواخانه مدرسه مبارکه

عبدالله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد عکاسخانه سه نفر میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و عمله جات شش نفر

### دواخانه مرکزی

مسیو شودین مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

### فراشخانه مدرسه

غلامحسین بیک نایب فراشباشی خانبابا سرایدار دو نفر فراش هشت نفر

### اجزاء دارالنظاره

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر ایاغچی دو نفر آشپز دو نفر

### اجزاء حفظ الصحه دارالخلافه الباهره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص دکتر کامپوساپیر مأمور دولت عثمانی دکتر آلبو معلم مدرسه مبارکه

### اجزاء مجلس مرکزی

جناب نیرالملک امیرتومان جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم معلم طبیعی و غیره میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی نظام میرزا زین العابدینخان مؤتمن الاطباء حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء میرزا نصرالله شمس الاطباء میرزا عبدالکریم میرزا ابوالحسنخان سرتیپ و رئیس مریضخانه میرزا عبدالله میرزا سید محمد حکیم نایب توپخانه



میرزا نصرت سرهنگ حکیم مریضخانه میرزا نصیر دواساز میرزا سید محمد ناظم الاطباء میرزا محمد تقی سررشته دار

### خط آذربایجان و ولایات و غیره

تبریز سیف الاطباء
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه نواب حمید میرزا
سنندج میرزا احمد
کردستان میرزا سید خلیل
زنجان حاجی میرزا رضا
قزوین میرزا باقر
رشت جناب حاجی میرزا جعفر
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم

### خراسان و مازندران

مشهد میرزا حسنخان
سبزوار میرزا اسمعیل
شاهرود میرزا صالح
سمنان میرزا اکبر
استرآباد میرزا ابوالقاسم
مازندران میرزا علی اکبر

### خط فارس

شیراز حاجی میرزا جعفر
اصفهان میرزا محمودخان
کاشان محمد صادقخان
قم میرزا حسن

### لرستان و عربستان

میرزا مصطفی خان
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضاخان
بوشهر میرزا سید عبدالرضا

### مریضخانه دولتی

میرزا ابوالحسنخان رئیس و سرتیپ میرزا نصرت قوجانی سرهنگ طبیب سه نفر مباشر نفر میرزا وهاب دواساز ناظر طباخ دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر رختشوی پنج نفر

### اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمدخان سرتیپ و رئیس نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان حکیمباشی معلم طب و طبیعی محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان معلم زبان فرانسه و سرهنگ حاجی ملا عبدالله معلم عربی شاگردان داخله بیست و پنج نفر شاگردان مجانی بیست و پنج نفر نویسنده نفر فراش پنج نفر ناظر نفر آشپز نفر

## وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف

### اجزاء دارالخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم
### صاحبمنصبان

جناب مخبرالملک رئیس کل نواب نصرالله خان تلگرافچی مخصوص محمد رضاخان سرتیپ آقاخان سرتیپ قاجار محمد جعفر میرزا سرتیپ خلیل میرزا سرتیپ تحویلدار نصرالله خان سرتیپ ترک میرزا اسلم خان مستوفی محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظم محمد تقیخان سرهنگ محمد حسین میرزا سرهنگ میرزا عبدالوهابخان منشی باشی

سایر هفتاد و نه نفر

اجزای خارجه سه نفر مسیو شاد دفتردار خارجه تلگرافچی خارجه دو نفر

سایر هفتاد و شش نفر

تلگرافچی بیست و چهار نفر منشی و محرر بیست نفر غلام ده نفر فراش پانزده نفر عمله جات هفت نفر

### سایر ولایات

چهارصد و چهل و پنج نفر

### خط فارس و کرمان

هفتاد و دو نفر

**قم** پنج نفر غلامحسین میرزا رئیس تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

**کاشان** شش نفر میرزا احمد رئیس تلگرافچی دو نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

**اصفهان و کوپایه و نائین** بیست و یک نفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده دو نفر غلامان پنج نفر فراش ۴ نفر

**شیراز و ابوشهر و آباده و کازرون** بیست و یک نفر میرزا حبیب الله خان سرتیپ و رئیس شیراز عبدالعلی میرزا سرهنگ تلگرافچی چهار نقطه ده نفر نویسنده نفر فراش هشت نفر

**یزد و اردکان و کرمانشاه** سیزده نفر علی اکبرخان سرهنگ یوزباشی رئیس تلگرافچی چهار نفر فراش و غلام هشت نفر

**کرمان و رفسنجان و انار** سیزده نفر میرزا احمدخان سرهنگ رئیس تلگرافچی سه نفر فراش سه نفر غلام شش نفر

### خط آذربایجان و گیلان

یکصد و پنج نفر

**قزوین** نه نفر محمد مهدی میرزا سرتیپ و رئیس تلگرافچی سه نفر

فراش سه نفر  غلام طرفشت دو نفر
**زنجان** سه نفر  شاهزاده میرزا
سرتیپ رئیس  تلگرافچی نفر  فراش نفر
**رشت و توابع** بیست و یک نفر
**رشت و انزلی** ده نفر
عبدالجواد میرزا سرتیپ رئیس  تلگرافچی
سه نفر  نویسنده نفر  غلام و فراش پنج نفر
**سایر نقاط** یازده نفر
**خرم‌آباد تنکابن** چهار نفر
تلگرافچی نفر  غلام دو نفر  فراش نفر
**لاهیجان و رودسر** هفت نفر
تلگرافچی دو نفر  غلام چهار نفر
فراش نفر
**آذربایجان** شصت و هشت نفر
**شهر تبریز** نوزده نفر
میرزا فضل‌الله خان مبشرالسلطنه رئیس
تلگرافچی هشت نفر  منشی و محرر
سه نفر  غلام دو نفر  فراش پنج نفر
**ولایات خارج آذربایجان** چهل و نه نفر
**مرند و جلفا** چهار نفر
تلگرافچی دو نفر  غلام و فراش دو نفر
**خوی** پنج نفر
میرزا سید جواد خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر  غلام دو نفر  فراش نفر
**سلماس** هشت نفر
عباسقلی خان سرهنگ رئیس  تلگرافچی
نفر  غلام پنج نفر  فراش نفر
**ارومیه** پنج نفر  حسن آقا
سرهنگ رئیس  نویسنده نفر
غلام دو نفر  فراش نفر
**گوگان** سه نفر
تلگرافچی نفر  غلام دو نفر
**مراغه** چهار نفر
ابوالفتح خان سرتیپ رئیس  غلام
دو نفر  فراش نفر

**میاندوآب** چهار نفر
تلگرافچی نفر  غلام دو نفر
فراش نفر
**ساوجبلاغ** سه نفر
تلگرافچی نفر  غلام نفر  فراش نفر
**میانج** سه نفر
تلگرافچی نفر  غلام نفر  فراش نفر
**خط خانقین و عربستان**
صد و چهل و دو نفر
**خان‌آباد** سه نفر  **نوبران**
سه نفر  **زرق** سه نفر
**اسدآباد** چهار نفر
**کنگاور** سه نفر
**کرمانشاهان** سیزده نفر
**سرحدات** ده نفر
**کردستان و قروه** یازده نفر
**گروس** چهار نفر
**ملایر** هشت نفر
**عراق و راه گرکی** هشت نفر
**بروجرد و دوراز** دوازده نفر
**نهاوند و خرم‌آباد** یازده نفر
**قلاع لرستان** نه نفر
**شوشتر** شش نفر
**دزفول** شش نفر
مأمورین سیم‌کشی محمره و اهواز و متوقفین
آنجا بریاست میرزا حسینعلی خان سرتیپ یازده نفر
**خط خراسان و مازندران**
صد و بیست و سه نفر
**ایوانکیف و خوار و فیروزکوه**
و دامغان یازده نفر
**ایوانکیف** سه نفر
تلگرافچی نفر  غلام دو نفر
**خوار** تلگرافچی نفر  غلام دو نفر
**فیروزکوه** تلگرافچی نفر  غلام نفر
**دامغان** تلگرافچی نفر  غلام دو نفر

[illegible]

**سمنان** شش نفر  حاجی بابا خان
سرهنگ رئیس  تلگرافچی نفر
غلام سه نفر  فراش نفر
**شاهرود و میامی و دشت و باش**
دوازده نفر  میرزا عبدالحسین خان
سرهنگ رئیس  تلگرافچی سه نفر
غلام هفت نفر  فراش نفر
**سبزوار و مزینان** نه نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر  غلام و فراش ۴ نفر
**نیشابور** چهار نفر  میرزا یوسف خان
رئیس  غلام دو نفر  فراش نفر
**مشهد مقدس** هجده نفر
علی‌اصغر خان سرتیپ رئیس  محمدحسین خان
سرهنگ  سیف‌الله خان سرهنگ
داود میرزا سرهنگ  تلگرافچی دو نفر
غلام هفت نفر  فراش پنج نفر
**چناران و قوچان** هشت نفر
تلگرافچی نفر  غلام پنج نفر  فراش نفر
**استرآباد** نه نفر
مرتضی خان سرتیپ رئیس  تلگرافچی
دو نفر  غلام و فراش شش نفر
**بجنورد** چهار نفر  تلگرافچی
نفر  غلام دو نفر  فراش نفر
**سرخس** هشت نفر  تلگرافچی
نفر  غلام و فراش هفت نفر
**کلات** چهار نفر
**درگز** سه نفر
**مازندران** (از بابت ساری
و بارفروش و اشرف و بندرجز
و مشهدسر) بیست و هفت نفر
حبیب‌الله میرزا سرهنگ  میرزا
حسین خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی هشت نفر  غلام ده
نفر  فراش هفت نفر



# وزارت انطباعات و دارالترجمه خاصه دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتمادالسلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر
کل باغات سلطنتی و قورخانه دیوانی و احتسابیه دارالخلافه

میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

## دارالترجمه مبارکه دولتی

آقا میرزا محمدحسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دارالترجمه
همایونی و رئیس دارالطباعه دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

## مترجمین فرنگی و غیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو ریشار خان سرتیپ دوم مترجم
زبان فرانسه و انگلیسی و غیره  پروسکی خان سرتیپ اول
معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و آجودان مخصوص
وزارت جلیله جنگ  بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان
فرانسه و آلمان  میرزا آوادوس خان سرتیپ مترجم زبان
فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمه اداره سواره
قزاق روسی  مسیو اوانوخان مترجم زبان فرانسه
و انگلیسی  میرزا ابکار مترجم زبان روسی

## ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی
میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک  عارف خان منشی
و مترجم ترکی عثمانی  آقا سید حسین شیرازی مترجم
روزنامه‌های هندوستان  میرزا جعفر قراجه‌داغی
مترجم روزنامجات ترکی عثمانی  میرزا احمد خان
قفقازی مترجم زبان روسی  میرزا سید عبدالله
مترجم زبان روسی  آقا میرزا محمد منشی  آقا میرزا
هدایت‌الله منشی  میرزا عبدالحسین منشی

## وزارت انطباعات و اداره روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار
الطباعه دولتی  میرزا محمدحسین ادیب ملقب بفروغی
رئیس دارالطباعه و مدیر دارالترجمه مبارکه
میرزا علیخان منشی دارالطباعه  میرزا موسی
نقاشباشی وزارت انطباعات  میرزا
محمدرضا خوشنویس کلهر نویسنده روزنامه شرف

میرزا محمد صادق شمس‌الکتاب نویسنده روزنامه ایران
و اطلاع و سالنامه و غیره  میرزا یوسف مباشر نظم
نامه‌خانه‌های شهر دارالخلافه  میرزا حبیب‌الله استاد
مخصوص طبع دارالطباعه دولتی  ملا غلامحسین
مذهب دارالطباعه  استاد محمد اسمعیل صحاف دار
الطباعه  میرزا عنایت نایب فراشباشی دارالطباعه
محمدحسن بیگ نایب ایضاً  صفرعلی بیگ یوزباشی
سایر فراشان و کارگرها بیست و شش نفر

## آذربایجان

عمل روزنامه و نامه‌خانه‌های آذربایجان بریاست
امیرزاده عباسقلی میرزا  محرر نفر  فراش دو نفر

## اداره روزنامه فرهنگ مطبعه اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامه فرهنگ
میرزا عبدالرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

## دارالتألیف کتاب مستطاب نامه دانشوران

## ناصری

جناب حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی
جناب آقا شیخ محمدمهدی شمس‌العلماء
عبدالوهاب بایجی

میرزا غلامحسین خان ادیب  شیخ محمد بیرجندی مرحوم ملا آقا
میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب  آقا سید علی
کتابدار  محرر دو نفر

## اداره باغات و عمارات و قورخانه مبارکه دولتی

[illegible]

## اداره احتسابیه دارالخلافه الباهره

از قراریکه در ذیل حکومت جلیله دارالخلافه
نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

# وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه

## مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

### اعضا و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمد خان اعتماد الملک
نواب نادر میرزا حاجی عباسقلیخان
قاجار حاجی میرزا علیخان رئیس
حاجی میرزا محمد علیخان مستوفی خانباباخان
مستشار میرزا سید کاظم مستوفی
مدیر تظلمات عامه کرده صحابت چست
از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان
مستوفی برادر جناب سراج الملک
میرزا ابراهیمخان نواده مرحوم وزیر نظام
غلامحسینخان پسر میرزا اسدالله خان
سرتیپ میرزا اسمعیلخان منشی باشی
میرزا احمدخان مستوفی میرزا سید
محمد علی میرزا محمد حسین منشی

### مجلس جناب میرزا شفیع صدر

دیوانخانه و مستوفی دیوان اعلی که
اغلب امور ملکی و شرعیات بانجام مرحوم
فتح الله خان سرتیپ الاعظم ناظم دیوانخانه
متصدی عرایض سوادی میرزا عبد
الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه
میرزا محمد حسین نوری عبدالله خان
سرتیپ غلامان نواب محمد حسن
میرزا نواب سیف الله میرزا
میرزا ابوالقاسم رحیمخان
میرزا ابراهیمخان منشی میرزا محمد علی
منشی حاجی محمد رضاخان ممیز کل
دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی
نوری میرزا محمود خان میرزا علیخان
منشی نواده علیقلیخان اجودانباشی
میرزا سید مهدی منشی قزوینی
میرزا سید محمد علی منشی میرزا
اسدالله نایینی میرزا مرادخان
ثبات میرزا ابوالقاسم ثبات
میرزا اسدالله ثبات

### مجلس میرزا کاظمخان امیر العدل

و مستوفی دیوان اعلی
نواب سلطان حسین میرزا میرزا حسینخان
مستوفی میرزا محمد خان منشی
میرزا شیردلخان منشی میرزا جعفر
محرر میرزا احمد ثبات

### مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمدخان عمید الملک
حسینقلی میرزا ولد مرحوم علینقی میرزا
نواب عبدالصمدخان ولد مرحوم مؤید
الدوله میرزا محمد حسین منشی
میرزا ابوطالب منشی میرزا عبد
الحسین منشی میرزا حسین تفرشی

### مجلس میرزا باقرخان

نواب منوچهر میرزا میرزا یوسف منشی
میرزا آقاخان منشی میرزا محمود ثبات

### مجلس محمد رحیمخان

برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله
میرزا ابراهیم منشی میرزا عبد
الحسین ثبات

### مأمورین وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

پنجاه و دو نفر
عبدالله خان سرتیپ
غلام سی نفر میرزا محمد و
میرزا علی نایبان فراشخانه
مبارکه
فراش سرکاری بیست نفر

# وزارت جلیلهٔ تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

## اعضا و اجزاء مجلس تجارت که در هر هفته دو روز که یکشنبه و چهارشنبه باشد در مجلس حاضر میشوند

سلیمانخان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمد امین ارباب آقا عبدالباقی ارباب حاجی علی اکبر
تاجر شیرازی حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستانی ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمود آقا سید

## اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند

سلیمانخان رئیس اسمعیلخان سرتیپ میرزا یوسفخان مدیر میرزا سید ابراهیم منشی میرزا آقا منشی میرزا محمد علی دفتردار

وزارت



# ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک
میرزا اسلانخان حافظ مهر مهر آثار مبارک مستوفی دیوان اعلی
محمد کریمخان حامل مهر مبارک آقا میرزا داداش سر رشته دار و محررین سه نفر فراشان و قراولان و سایر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

# وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه

## نایبان وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول
وزارت خارجه مصباح الملک میرزا
نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه
مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ
اول مهماندار سفراء میرزا عباسقلیخان
سپهر نایب اول وزارت خارجه
معاون الوزاره میرزا محمد علیخان
نایب وزارت خارجه حاجی میرزا علی اکبر
خان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا
نایب وزارت خارجه عبدالحسینخان
نایب وزارت خارجه

## ادارهٔ تحریر نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات و غیره
با ناصر نظام میرزا شکرالله خان نایب
اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان منشی وزارت خارجه

## ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه
میرزا اسدالله خان منشی میرزا
حسنخان منشی میرزا ابوالقاسم منشی
میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد منشی

## ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ و میرزا جعفرخان
نایب وزارت خارجه میرزا هادیخان
منشی میرزا ابراهیمخان منشی
میرزا حبیب الله منشی حسین افندی
کاتب ترکی

## ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتضاد الملک میرزا حسینخان منشی

## ادارهٔ محاکمات تجاری

با نایب الوزاره میرزا زین العابدینخان
منصب محاکمات تجاری وزارت خارجه
میرزا ابوالقاسمخان منشی وزارت
خارجه میرزا اسمعیلخان منشی

## ادارهٔ دفتر ترجمه و خطوط رمز

با مفتاح الملک نایب وزارت خارجه
بارون نرمان مترجم میرزا مسعودخان
منشی رموز میرزا داودخان

## ادارهٔ دفتر محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا غلامحسینخان
مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیعخان
دفتردار میرزا اسدالله سررشته دار
میرزا علی اکبر عرب دفتر

## ادارهٔ دفتر تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ اول
میرزا هادیخان منشی وزارت خارجه

## ادارهٔ دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضاخان نایب وزارت خارجه
میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی
میرزا اسدالله خان منشی میرزا عبدالله منشی

## ادارهٔ متعلقه بسفارتهای دول

غیر همجوار فرانسه و المان و اطریش و
اتازونی و ایطالی و هلاند و بلژیک
با حاجی میرزا حسنخان سرتیپ نایب وزارت
خارجه میرزا خلیل منشی میرزا احمد منشی

## ادارهٔ کل تذکرهٔ ممالک محروسه

با میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه مدیر کل
میرزا رفیعخان مدیر انطباعات وزارت خارجه
میرزا عبدالله منشی میرزا محمد سررشته دار
نفر مهر کنندهٔ تذکرها دو نفر فراشان ده نفر
دو نفر

## صاحبمنصبان وزارت خارجه

جناب ناظم الدوله حاجی میرزا رضاخان
میرزا جوادخان نایب اوّل وزارت خارجه
اعتماد الوزاره میرزا معصومخان سرتیپ اوّل
نایب اوّل وزارت خارجه حاجی ثقة الملک
نایب وزارت خارجه حاجی میرزا سید رضی
نایب وزارت خارجه حاجی میرزا محمد حسین ملک
الکتاب میرزا سید محمدخان سرتیپ حاجی
میرزا عبدالله خان کارگزار سابق بنادر فارس
میرزا عباسخان سرتیپ کارگزار سابق حاجی
ترخان میرزا ابو القاسمخان نایب وزارت خارجه
میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا علی اکبرخان
کارپرداز سابق باطوم میرزا آقاخان کار
گزار سابق گیلان میکائیل خان برادر جناب
ناظم الدوله اسکندرخان برادر ایضاً
میرزا حسینخان سرهنگ کارگزار خارجه
سابق همدان میرزا علیخان کارگزار سابق
بندرعباس میرزا احمدخان نایب سابق
سفارت وینه میرزا محمد علیخان منشی سابق
سفارت لندن محمد تقیخان سرهنگ
محمد حسنخان کرمانشهانی

### کارگذاریهای داخله سایر مأمورین ولایات

### آذربایجان

جناب مستشار الدوله حاجی محمد صادقخان
سرتیپ حاجی میرزا معصومخان میرزا
اسمعیل خان میرزا مهدیخان سرهنگ
میرزا حسینخان سرهنگ میرزا محمودخان
پسر مرحوم میرزا حسنخان میرزا اسمعیلخان
میرزا رضاخان سرهنگ ساطورخان
سرهنگ مترجم میرزا محمدخان سرهنگ ناظم
دفتر میرزا هاشم میرزا ابو القاسم جوان
علیخان لجودان میرزا جواد اجودان

### اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره
سرحدات آذربایجان میرزا اسمعیل خان
امین تذکره تبریز میرزا احسنخان
امین تذکره خوی میرزا احمدخان
امین تذکره خدا آفرین

### کارگذاری خراسان

جناب ناظم الملک کارگزار خارجه
خراسان و سیستان میرزا
جهانگیرخان سرتیپ معاون کار
گذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب اوّل کارگزاری میرزا
علیخان منشی میرزا ابراهیمخان
امین تذکره

### بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت
خارجه کارگزار مرتضی خان امین
تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان
امین تذکره قوچان

**سرخس** میرزا علیخان کارگزار

### دره جز و کلات

میرزا اسدالله خان سرتیپ کارگذار
**استرآباد** میرزا علی اکبرخان سرتیپ کارگذار **بندر جز**
حاجی میرزا طاهر سرحددار علی
اکبرخان امین تذکره و وقایع نگار
شکرالله خان نویسنده

### مازندران

میرزا ابو الحسنخان کارگزار میرزا
موسیخان وقایع نگار میرزا علی
رضاخان میرزا فتح الله خان نایب
نوروزخان نایب هادیخان نایب

### کارگذاری فارس (شیراز)

حاجی عز الملک کارگزار میرزا
رحیمخان نایب کارگزاری

### بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگزار
میرزا آقاخان امین تذکره نایب کارگزاری
**محمّره** میرزا جوادخان کارگزار
**بندرعباس** محمد ابراهیمخان کارگزار

### گیلان

میرزا موسیخان کارگزاری
میرزا عبدالرسول نایب کارگزاری

### اداره تذکره گیلان

میرزا امان الله خان امین تذکره

### کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگزار
نصرالله خان نایب کارگزاری
**زهاب** میرزا احمدخان سرحددار

### کردستان

عبدالله خان کارگزار
میرزا علیخان امین تذکره

### کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کارگزار

### اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگزار
عبدالرحیمخان نایب کارگزاری

### کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست زردشتیه
ملا کیخسرو وکالتنر ملا گشتاسب
ریش سفید میرزا بهرام ریش سفید

### سفراء و مأمورین و کارگذاران دولت علیه ایران در ممالک خارجه

### ولایات دولت عثمانی

### اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر میرزا
جوادخان شارژ دافر سرتیپ اوّل
آرتکی خان نایب اوّل اوانس خان
جنرال قونسول میرزا اسدالله خان
حاجی آقاخان مترجم حاجی مجیدخان





مسیو بارون قسنیه مستشار حقوق
سفارت رضاخان سرهنگ

### مصر

حاجی میرزا نجفقلیخان
خاچاطوریان ترجمان اوّل

### طرابزن

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز
**شام** میرزا علی اکبرخان کارپرداز
**ارضروم** میرزا علینقیخان کارپرداز
**وان** میرزا حسینخان کارپرداز
**حکاری** میرزا اسحقخان کارپرداز
**بیروت** حسنخان کارپرداز

### اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز
**ازمیر** اوهانس خان کارپرداز
**طنطنه** سلیم غنامی کارپرداز
**حلب** میرزا عبدالله خان کارپرداز

### عراق عرب

### بغداد

مشیر الوزاره جنرال قونسول
میرزا طهماسبقلی نایب حسن افندی
کاتب ترکی حاجی میرزا ابو القاسم
خان ترجمان ترکی
**بصره** حاجی محمد رضاخان کارپرداز

### نجف اشرف

میرزا اسمعیل نایب پسر مرحوم حاجی
محمد علی نایب سابق کارپردازی بغداد

### کربلای معلی

محمد اسمعیل خان نایب

### سلیمانیه و کرکوک

عباس آقا کارپرداز
**کاظمین** نصرالله بیک
**خانقین** عباس بیک
**مندلیج** میرزا ابو طالب
**دیاربکر** میرزا اسمعیل
**مسیّب** احمد بیک
**عماره** علی بیک
**سموات** حسین بیک
**بیت المقدس** میرزا هادی
**بعقوبه** یوسف خان
**حله** حاجی عباسقلی
**قزل رباط** شیرخان بیک
**انطاکیه** موسی بیک

### دولت انگلیس

### سفارت لندن

جناب جلالتمآب علاء السلطنه وزیر مختار
و ایلچی مخصوص

### بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبدالحسین ملک التجار حاجی
محمد علی معتمد التجار
**کلکته** رستمجی قونسول
**حیدرآباد** آقا محمد علی شوشتری
**بیرمان** حاجی میرزا احمد

### دولت روس

### سفارت پطرزبورغ

جناب جلالتمآب میرزا محمودخان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص میرپنجه میرزا اسمعیل خان
نایب

### تفلیس و سایر خاک قفقاز

مغیث الوزاره میرزا رضاخان
جنرال قونسول میرزا محمد دفتردار
جبارخان ویس قونسول ایروان
میرزا بابا بیک ویس قونسول بادکوبه

### حاجی ترخان

میرزا حسنخان نایب وزارت خارجه
جنرال قونسول

### دولت فرانسه

### سفارت پاریس

جناب مجدت نصاب نظر آقا وزیر مختار و ایلچی
مخصوص

مسیو مورلیه حکیم سفارت
**بردو** مسیو کاتو ویس قونسول
**مارسیل** مسیو مسینه
**هاور** مسیو ادبنه

### دولت آلمان

### سفارت برلن

جناب جلالت نصاب میرزا رضاخان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص امیر تومان

### دولت اطریش

### سفارت وینه

جناب مجدت نصاب نریمانخان وزیر مختار و ایلچی مخصوص

### سفرای دول متحابه مقیم پایتخت

معتمد دربار و ولایات بریتنیه هلند و جونی

### سفارت دولت ایتالی

جناب دواربیلیتنس برات وزیر مقیم دکتر
طرنس میرزا ابو القاسم منشی

### سفارت دولت اطریش و مجارستان

جناب جلالتمآب جنرال بارون تیمل وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو راکودنیکی
نایب اوّل شارژ دافر میرزا
آقاخان منشی

### سفارت دولت آلمان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون شواین
بریک وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو دن بور نانیتس نایب
سفارت دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضاخان منشی اوّل

### سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب سر هانری دروموند ولف
وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مستر دو بونت کانار نایب اوّل
مستر فردریک کاردت ریت نایب دوم
مستر هدبی چرچیل نایب دوم الشرقی
مستر هانری کنس ویس قونسول
مستر پول اتشه مستر کاسو حکیم سفارت
مستر هانری بوار محاسب میرزا
زین العابدینخان منشی اوّل

**مشهد مقدس**

جنرال مکلین جنرال قونسول

**تبریز**

مستر آبت قونسول جنرال

**رشت**

کلنل استورت قونسول

**بنادر فارس**

کلنل روس جنرال قونسول

**شیراز**

حیدر علیخان وکیل سفارت

**کرمانشاهان**

حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل الدوله

**اصفهان**

مستر آقا نور وکیل سفارت

**همدان**

آقا سید حسین وکیل سفارت

**استرآباد**

محمد تقی آقا وکیل سفارت

**سفارت دولت ایطالی**

جناب مسیو لکونت دونا تو وزیر مقیم کرموقتاً با سلامبو ولایت خودش رفته است

**سفارت دولت بلژیک**

جناب مسیو بارون دروزیر مقیم

**سفارت دولت روس**

جناب جلالتمآب مسیو بدسف وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو اشپیر نایب اول مسیو غریغوریچ مترجم اول مسیو فیلیپف نایب دوم مسیو اشجلکونف مترجم دوم میرزا مهدیخان منشی اول میرزا ابوالقاسمخان منشی دوم خواجه میکائیل تاجر باشی ارامنه آقا قاسم خان تاجر باشی مسلمانان

**مشهد مقدس**

مسیو ولاسوف جنرال قونسول

**تبریز**

مسیو پطروف جنرال قونسول

**رشت**

مسیو ناجبطوف قونسول

**استرآباد**

مسیو کاخانفسکی قونسول

**بجنورد و قوچان**

یحیی بیک طاهروف آگنت

**دره جز و کلات**

آکاروف آگنت

**بارفروش**

آقا یوسف آگنت

**سفارت دولت عثمانی**

جناب جلالتمآب خلیل خالد بیک سفیر کبیر علی احسان افندی مستشار سفارت کبری حسن حسنی بیک نایب اول سرکیس افندی نایب دوم میرزا احسنخان شوکت منشی اول

**تبریز**

بهجت بیک باش شهبندر

**کرمانشاهان**

رسول افندی باش شهبندر

**کردستان**

محمد بهاء بیک باش شهبندر

**شیراز**

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار

**همدان**

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

**بوشهر**

میرزا حسین وکیل شهبندر

**ساوجبلاغ**

راغب بیک قونسول

**ارومیه**

وکیل شهبندر

**سفارت دولت فرانسه**

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو ادی بر مترجم اول مسیو مالیرتوی مترجم و شانسلیه مسیو نیکولا مترجم و شانسلیه میرزا ابراهیم منشی اول

**تبریز**

مسیو امیل برنه جنرال قونسول

**بوشهر**

مسیو بیات وجی قونسول

**سفارت دولت هلاند**

جناب مسیو کوبل شارژدافر



# ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه باهره طهران که جزو ادارات بابی نوشته شده

## مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان

**حکام ولایات و اجزاء حکومت متفاوت**

صاحبمنصبان نظامی و قلمی و بلدیه آذربایجان از قرار سنه ماضیه است

**ولایات و ایالات محکومه نواب مستطاب**

اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان ادام الله اقباله العالی

**اصفهان**

و مضافات و توابع

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و مضافات و عراق و غیره و غیره ادام الله اقباله العالی

**اجزاء حکومت**

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان جناب فخامت نصاب مشیر الملک مستوفی رئیس دفترخانه اصفهان جناب سراج الملک مستوفی پیشکار باقی اجزاء از قرار سنه ماضیه است

**یزد**

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد و توابع حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

**عراق**

حاجی مصطفی قلیخان نایب الحکومه

**محلات**

نایب الحکومه

**خراسان و سیستان**

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی آستانه مقدسه نواب معین الدوله نایب الایاله

**امراء و حکام معتبر**

ولایات و محال جزء خراسان و سیستان

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار نواب نیر الدوله سلطانحسین میرزا حاکم نیشابور و سر ولایت امیر الامراء العظام امیرحسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمة الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان امیر الامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

**فارس**

نواب والا احتشام الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس حاجی نصیر الملک پیشکار مملکت فارس قوام الملک ناظم ایلات خمسه و لار و سبعه و غیره

**بوشهر**

جناب فخامت نصاب محمد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

**کرمان و بلوچستان**

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و ناظم بم و نرماشیر و غیره

**استرآباد و گرگان**

امیر الامراء العظام ولیخان نصر السلطنه میرپنجه حکمران استرآباد و گرگان و ترکمان

**گیلان و طوالش**

نواب والا احتشام السلطنه امیر تومان والی ایالت گیلان و طوالش میرزا علیخان مستوفی رئیس دیوانخانه

**عربستان**

از قرار سنه ماضیه

جناب جلالتمآب نظام السلطنه والی عربستان دارای رتبه و امتیاز امیر تومانی میرزا محمد علی تفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیه

**کرمانشاهان و لرستان و بروجرد**

جناب جلالتمآب حسام الملک امیر تومان والی ایالت کرمانشاهان و لرستان و بروجرد و سرحد دار عراقین میرزا اسمعیلخان معتمد دیوان مستوفی پیشکار کرمانشاهان (لرستان) ظهیر الملک سرتیپ حکمران (بروجرد) میرزا حسن نایب الحکومه

## کردستان

امیرالامراء العظام نظام الدوله امیر تومان والی ایالت کردستان مشیر دیوان پیشکار کردستان میرزا محسن رئیس دیوانخانه

## مازندران

عمدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه والی مازندران

## ملایر و تویسرکان و نهاوند

محمد تقی خان والی ولایات ثلثه ملایر و تویسرکان و نهاوند

## کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه حضور همایون حکمران کاشان میرزا فضل الله پیشکار

## همدان

نواب معتضد الدوله حکمران ولایت همدان میرزا احمد شریف الملک پیشکار همدان

## قم

نواب امیرزاده نایب الایالة عباس میرزا حکمران میرزا رضاخان پیشکار

## ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب امین حضور وزیر بقایا (نایب الحکومه ساوه) (نایب الحکومه زرند)

## ولایات خمسه

امیرالامراء العظام احتشام السلطنه حاجی محمود خان قوللر آقاسی باشی میرزا احمد مستوفی پیشکار

## قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ اول حکمران ولایت قزوین

## شاهرود و بسطام

از قرار سنه ماضیه نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام میرزا عبدالغفار پیشکار و رئیس دیوانخانه

## سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضاد الملک حکمران سمنان و دامغان پیشکار

## گلپایگان و خوانسار و کمره

جناب جلالتمآب امیر لشکر حکمران گلپایگان و خوانسار و کمره

## گروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار مملکت آذربایجان حاجی لطفعلیخان سرتیپ حکمران گروس میرزا لطف الله پیشکار

## خرقانین

بحکومت امیرالامراء العظام حسنخان آجودانباشی کل امیر تومان

## کنگاور

بحکومت امیرالامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

## اسدآباد

بحکومت خانباباخان سرتیپ پسر امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار امیر تومان

## نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا اللهیار نایب الحکومه نطنز

## جوشقان

بحکومت کاشانست کارن نواب معزز الدوله

## طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم فرخ آقای نایب الحکومه

## طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم امیرزاده محمد حسین میرزا حکمران

## خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار





# ممالک خارجه

## اروپ

## دولت اتریش و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژوزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدراعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت تقریبا هفتاد کرور

## دولت اسپانیا

پادشاه الفونس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و سه کرور و سیصد و سی و پنجهزار نفر پای تخت مادرید

## دول معتبره المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ماضیه هشتاد و چهار کرور مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیک هستند

## اول باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوئی سنش شصت و چهار سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوئی لئوپلد اگوست سنش سی و دو سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

## ناویر

پادشاه (اتون) تولد ۱۷ آوریل ۱۸۴۸ چون مریض است تمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوئی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

## پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دوم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بسریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش هشت سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

## دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و دو سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

## ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و هفت سال پای تخت استوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

## دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس البرت ملقب به پرنس دوگال سنش چهل و نه سال وزیر اعظم لرد سالزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنه ماضیه شصت و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره چهارصد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکی دولانسداون

## دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و پنج سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و یک سال وزیر اعظم مسیو کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه پنجاه و چهار کرور و چهارصد و هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

## دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دوم سنش پنجاه و پنج سال پای تخت بروسل جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

## دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۳۸ میلادی متولد شده

ولیعهد لوی فیلیپ تولدش در سنهٔ ۱۸۸۷ پای تخت
لیزبون جمعیت تقریباً در اروپ نه کرور و یک
صد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ
شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

## دولت پی‌با

که هلاند نیز نامند

پادشاه گلیوم سیم الکساندر فردریک لوی
سنش هفتاد و سه سال پای تخت لاهه
جمعیت تقریباً هفت کرور و سیصد هزار نفر
مذهب دولتی پروتستان

## دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و دو سال
ولیعهد کریستیان فردریک گلیوم شارل سنش
چهل و پنج سال پای تخت کپن هاگ مذهب
دولتی پروتستان جمعیت تقریباً سه کرور و چهار
صد و سه هزار نفر

## دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش سی و چهل و پنجاه
ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندر ویچ سنش
بیست و دو سال میو دوگیرس وزیر خارجه
جمعیت تقریباً صد و هفتاد و هفت کرور و دویست
هزار نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب
متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

## دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و یک سال
پای تخت بوکارست جمعیت تقریباً ده کرور
و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب
ارتودکس گرک

## دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش پانزده سال
پای تخت بلگراد جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد
و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و گرک

## دولت سویس

رئیس جمهوری میو ونژ به وزیر اول دکتر دژر
پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف

کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

## دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان سنش چهل و هفت سال
ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم کامل پاشا
پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان
سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت از قرار
کفته خود شان هشتاد و شش کرور و سیصد
هزار نفر است که نصف این جمعیت رعیت خود
عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت
عثمانی هستند

## دولت فرانسه

رئیس جمهوری میو سادی کارنو رئیس وزراء
و وزیر جنگ میو فرسینه پای تخت پاریس
مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریباً
هفتاد و دو کرور و صد و دو هزار نفر

## ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش چهل و نه سال ولیعهد
پرنس دانیلو سنش بیست و شش سال
پای تخت چتینیه جمعیت یک کرور و سی و شش
هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم
کاتولیک و مسلمان دارد

## دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و پنجاه ولیعهد
قسطنطین در سنهٔ ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده میو تریکوپی
وزیر اعظم پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور
نفر است مذهب عیسوی گرک

## دولت سود و نروژ

پادشاه اسکار دوم تولدش در سنهٔ ۱۸۲۹ مسیحی
ولیعهد اگوستاو ادلف تولدش در سنهٔ ۱۸۵۸
پای تخت استکهلم
جمعیت سود و نروژ روی هم رفته از قرار
سنوات ماضیه یازده کرور و چهار
صد و پنجاه و هفت هزار و یک صد و
هفتاد و هفت نفر

ابتدای نوشتهٔ بالا و نیز در دولت سود و نروژ که در صفحه قبل از این ذکر شد تحویل داده شد دولت سود



# آسیا

## دولت چین

امپراطور گوانک سو سنش نوزده سال وزیر
اعظم شاهزاده نون پای تخت پکن مذهب دولتی
بودا مذهب هستند مسلمان و غیره هم دارد
جمعیت کلیه از قرار سنوات ماضیه هشتصد و
شصت و هفت کرور جمعیت رعیت هشتصد و
نه کرور و چهار صد و چهل و شش هزار نفر
جمعیتی که در حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

## دولت ژاپون

(میکادو) یعنی (امپراطور) موتس هیت سنش
سی و هشت سال ولیعهد یوشی هیت وزیر
دربار و رئیس وزرا (هیت ایرو بومی) پای تخت
یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریباً
شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر

## دولت سیام

پادشاه سامدیج فرا پارامندرما هاکولالو نکرن
در سنهٔ ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانگک
وزیر امور خارجه کرم لوانک داوانک مذهب
بودا مذهب جمعیت تقریباً دوازده کرور
و سیصد هزار نفر

# افریقه

## ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی
بیک پای تخت تونس جمعیت چهار کرور

## دولت حبشستان

امپراطور کرنکوس صنامند اسمش منلیک
جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیک
مسلمان و غیره هم دارد

## دولت زنگبار

در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان سید علی
پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیرهٔ زنگبار
یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص
نیست مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست
هزار نفر که اکثر سیاه و باقی عرب‌اند

## جزیرهٔ ماداکاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه
پادشاه ملکه (رانا وال مانزا کا) سیم در سنهٔ ۱۸۶۲
متولد شده جمعیت پنج کرور پای تخت تاناناریو

## دولت مراکش

سلطان مولی الحسن الحسنی العلوی پای تخت فاس
جمعیت تقریباً دوازده کرور مذهب مسلمان

## ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدر اعظم
پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت
تمام مصر تقریباً سی و شش کرور

# امریکا

## ینگی دنیای شمالی

## جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری ژنرال هاریسون پای تخت واشنگتن
مذهب اغلب پروتستان و غیره جمعیت هفتاد
و هفت کرور و سیصد هزار نفر

## جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش پرفیر یو دیاز پای تخت مکسیکو
مذهب کاتولیک جمعیت هیجده کرور و دویست
و هفتاد و شش هزار نفر

## ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریباً پنج کرور و صد هزار نفر

## جمهوری سان سالوادر
رئیس جمهوری ژنرال منندس پای تخت سان سالوادر جمعیت چهل هزار نفر

## جمهوری کوستاریکا
رئیس جمهوری ژنرال سوتو پای تخت سان ژوزه جمعیت بیست و پنج هزار نفر

## جمهوری گواتمالا
رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیک

## جمهوری نیکاراگوا
رئیس جمهوری کلنل اواریستو کارازو پای تخت نیکاراگوا

## جمهوری هوندوراس
رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاکا

# ینکی دنیای جنوبی

## جمهوری آرژانتین
رئیس جمهوری ژوارز سلمن پای تخت بوئنس آیرس جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

## جمهوری اکواتر
رئیس جمهوری دکتر کامانیو جمعیت دو کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یک نفر پای تخت کوئیتو

## جمهوری اوراگه
رئیس جمهوری ماکسیمو تاژس پای تخت منت ویداو جمعیت چهارصد هزار نفر

## برزیل
رئیس جمهوری مارشال فنسکا
پای تخت ریوژانیرو
جمعیت بیست کرور و صد و هشت هزار نفر

## جمهوری بولیوی
رئیس جمهوری پاچکو پای تخت چوکیساکا جمعیت چهار کرور

## جمهوری پاراگه
رئیس جمهوری اسکوبار پای تخت آسنسیون جمعیت از قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

## جمهوری پرو
رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

## جمهوری شیلی
از قرار سنه ماضیه رئیس جمهوری ژنرال بالماسدا پای تخت سانتیاگو جمعیت چهار کرور نفر

## جمهوری دول متحده کولمبی
رئیس جمهوری نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول متحده کولمبی دوازده کرور

## جمهوری ونزوئلا
رئیس جمهوری ژنرال گوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

# جزایر

## جزیرهٔ ساندویچ
پادشاه کالاکوا اول در ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده پای تخت انولولو

## جمهوری دومینیکن
رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنگ جمعیت شانزده هزار نفر

## جزیرهٔ هائیتی
رئیس جمهوری سالومن پای تخت پورت پرنس جمعیت هشتصد هزار نفر



# اعتذار

خدمت جناب عظام و آقایان ذوی العز والاحترام مطالعه کنندگان کتاب سالنامه اعتذاراً زحمت عرض میدهد اگر در طی مطالعه اوراق سالنامه ترک یا اختلاف یا تقدیم و تأخیری بدون حق و سزاوار در ذکر اسامی و القاب و عنوانات ملاحظه فرمایند که مرضی طبعشان نباشد امیدوارست که از اداره انطباعات بخشش حاصل فرمایند زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس و مدیر هر اداره باین اداره رسیده است بعینها نگارش یافته و تغییری در این اداره نشده است و از هر اداره هم که صورت اسامی جدید با وجود چندین کرت خواهش و مطالبه و اظهار نرسیده است اسامی آن اداره را مطابق سنوات ماضیه نوشته شد بود از جهت رفع ایراد و اعتراض و بعضی از اشتباه و خبط در اسامی اجزا که در همین قدر نگارش یافته است که مطابق نوشته سنوات ماضیه است امیدوارست که این عذر پذیرفته آید که غیر از این گزیری نبوده است

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۲

هو الله تعالی شانه العزیز

جلد سیم

# کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب

اجل محمد حسن خان اعتماد السلطنه

دام اقباله

سنه ۱۳۰۷ هجری

قیمت دوازده هزار دینار